

تقدّم و رعامت او را مسام شده است و همه ردهاها بدین اوصاف که از وی  
 بشر افتاد متفق است و از موافق مقدس سوی امامی مستطهری ظاهر الله  
 جلالها این منصب بدو مؤوض شده و بر وی تنصیح کرده آمد و بر وی  
 محظور و محرم گردانید که از عبادت بدین صوب و تصدّی این شغل و  
 اعتناق این خیر هیچ امتناعی نماید یا عذری پیش آرد (۱)

بالجملة ارباحیت پادشاه سلجوقی و خلیفه عباسی و زمام داران وقت  
 هم درخواست و هم فرمان داده شد و حتی باین معنی متمسک شدند که  
 خلیفه عباسی که خلیفه و امام مسلمین است حکم بوجود عینی تقدیس  
 نظامیه بغداد بنام عرّالی صادر کرده است .

با اینهمه عرّالی ریز بار برفت و جواب نوشت و عذر خواست  
 که اکنون ما را هنگام فراق است به زمان سفر عراق . اتفاقاً گفته او  
 راست آمد ، زیرا در سال بعد از این واقعه عرّالی در گذشت .

اینک نامه بی را که عرّالی در جواب این دعوت بخواجه  
 صیاه الملك احمد بن نظام الملك وزیر محمد بن ملکشاه سلجوقی  
 نوشته است بعین نقل می کنیم (۱)

(۱) از جمله و در ضمن او را حاضر آرد تا اینجا اقدس او عین مکتوب خواجه  
 صیاه الملك احمد بن نظام الملك است بخواجه صدر الدین محمد بن حجر التستری  
 نظام الملك . نامه ها و جوابها که در این باره نوشته شده در رساله تصدیل الانام  
 ثبت است .

(۱) این مطلب که عرّالی بر ای عذر از تصدّی عزم تقدیس در نظامیه بغداد نامه ای  
 نوشت سجت معروف است اما آن نامه که از شامه او بیرون آمده از آن تخریج  
 تا کنون «نداره ای دست بدست گشته و تخریب شده است که «گر و بس»  
 شامیش بار» .

(نامه صیاه بر صفاة بغداد)

## نامه غزالی بنحو اجبه ضیاء الملك در جواب دعوت

برای تدریس در نظامیه بغداد در سال ۵۰۴ هجری

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام  
على سيد المرسلين وآله اجمعين

قال الله تعالى وَإِكْلٍ وَجِهَةٌ هُوَ مَوْلِيهَا فَأَسْبِقُوا الْخَيْرَاتِ

هیچ آدمی نیست که به روی نکاری دارد که مقصد و قبله وی است شما

( بقیه حاشیه در صفحه قبل )

در کتاب تذکره الشعراء سمرقندی ، و مجالس المؤمنین قاضی نور الله نقل از تاریخ  
استطهاری ، و مجمع الاشیاء تألیف حیدر بن ابوالقاسم که در قرن یازدهم هجری در  
رمان صفویه تألیف شده و اسجد اش در کتب نجاة معارف در طهران موجود است ،  
و در وصات العتبات مرحوم میرزا محمد باقر اصفهانی نقل از مجالس المؤمنین ، یک  
نامه کوچک که دیلاً نقل میشود با اختلاف باره ای از کلمات ، است . عرالی دانه و برخی  
مانند صاحب مجمع الاشیاء نوشته اند که این نامه را خواجه نظام الملك نوشت . و  
قاضی نورانی و جمیع دیگر گویند که به مؤید الملك که ظاهراً مقصود مؤید الملك  
ابو بکر عبیدالله بن خواجه نظام الملك باشد نوشته شده است .

اما بعد خدمت خواجه و ماچنا جهانبان مع الله المسلمین بطول بقائه این صعب را از  
حسب حرانه طوس اوج دارالسلام بغداد عبرها الله میجواید ، کیم و بررگی میباشد .  
ندین حقیر نیز واجب است که خواجه را از حصص اشرفی نارح مراب ملکی دعوت  
سایند ، ای عزیز از طوس و بغداد راه جدا و یکسان است . اما از اوج انسانی  
تا حصص حیوانی مساوت فراوان است . و انتماس حضور این فقیر که کرده اند لاشک  
این فقیر را وقت هراق است . وقت سه عراق و صکن عرالی بغداد رسید و متعاقب  
قرمان در رسید ، پس فکر مدرسی باید کرد . امروز را همان روز انگار و دست  
ازین بچارد مدار و استاز عسی من اذبح الهدی ،

این امر ، اولاً به مصکوب عرالی بابت الملك تحریم شده چند سطر از نامه  
اوست که اصلی آنرا در متن نقل کرده ام . زبناً طرف این مکتوب به خواجه  
بررگ نظام الملك است و مؤید الملك . زیرا که این دعوت از عرالی و جواب  
او مسلمان در سال ۵۰۴ بوده است . کما یفراسی فوت شد و خواجه نظام الملك  
در سال ۴۸۵ در سن ۲۰ سالیش از این وانمه گشته شده بود . مؤید الملك هم که

روی بدان آورید که بهتر است و اندر آن مسامحت و مسامحت نمایند پس خلق در چیزی که قبله خود ساختند سه قسم شدند . یکی عوام که اهل غفلت بودند . و یکی خواص که اهل کیاست بودند . و سیم خاص الخاص که اهل بصیرت بودند . اما اهل غفلت را بطرف بر خیرات عاجل مقصور

بقیه حاشیه از صفحه قبل

در وزارت برکیارق مبراست و جدی وزیر محمد بن ملک‌شاه شد در این تاریخ رنده بود . تنها راهی که برای نوشته شدن این نامه نظام‌الملک بنظر مبرسد این است که اتفاق خواجه صیاء الملک را بر اتفاق پدرش نظام الملک قوام الدین بجا آورده اند . پس نظام الملک بدین معنی درست است که لقب صیاء الملک احمد باشد . خواجه زرگه اما نامه معطلی که در متن آورده ایم در سه کتاب بنظر رسید یکی مجمع الاشیاء که گفتیم و دیگر کتاب آثار الوراء عقلی که نسخه اش در کتابخانه مجلس شورای ملی است .

این هر دو نسخه حدی معنی و معشوش و معنوط است که خواننده را بجزی درست نماید می شود . ولی نسخه آثار الوراء تماماً از مجمع الاشیاء است .

نموده ای از عبارات معشوش که در نسخه آثار الوراء کت شده و مجمع الاشیاء من بسیاری از عبارات دیگر اصلاً از قلم انداخته است . در بیان ارسال رزیه عم اکسرف و اجبها . اصل این عبارت چنانکه در متن آورده ایم این بوده است « مادانی صاریون ارسال فی رزیه عم » اکثر مساند و بها من حب الشرف » الخ .

نگارنده پیش از آنکه نسخه مسائل الانام را بنسخه بیورد گرفتار این نسخه ها بود و نسبت تاریخ و رحمت بسیار صحیح این عبارت و بعضی اغلاط دیگر را کشف کرد . لفظ ( صاریون ) که برای پیدا کردن اصلش هیچ قرینه ای در کلمات تجرید شده داشت . سپس در مقدمه معیار العلم عربی اصل این حدیث بر حورد . عبر از کلمه ( صاریون ) که در معیار العلم علاوه داشت باقی را با حدس خود گناه لا مضائق یفت . اتفاقاً در نسخه مسائل الانام که بعد از اینها بدست آمدیم این عبارت معلوط است اما نه آن اندازه که مثل آثار الوراء دور از حدس صحیح باشد بدین شکل « مادانی صاریون ارسال فی رأسه عم ما کبر مساند و بها من حب الشرف »

کوششی که نگارنده در تصحیح این جنبه کرده کم و بیش در تمام نامه های عرسی و عربی عربی نگارنده است ، این جمله مجلس بوداز گفته شد .

در نسخه اول

بود ، چندان پنداشتند که خیر بزرگترین ، نعمت دنیاست ، و نعیم

بقیه حاشیه از صفحه ۱۷۱

مآخذ سوم این نامه رسائت فصائل الانام است که مکرراً از او نام برده ایم و صحیح ترین نسخه ها و جامع ترین مآخذ نامه های عزالی میباشد که تا کنون منظر ما رسیده است . اما که این نسخه بر علاوه بر رسم الخط تعاقب و حذف قطعه ها که باعث تشابه کلمات میشود ، از سقط و تحریف خالی نیست . خوش نصیبی را نگارنده باخواندن اینگونه رسم الخطها آشناست و از این جهت چندان در ریح نمی افتد . و معلمی که در الانام شده همین نسخه را در نقل این نامه مأخذ و اساس قرار داده و هر جا تعریبی دیده دیگر نسخه ها را بر نظر دور نداشته است .

عنوان نامه در رسائت مذکور چنین است « نامه ایست که حواصه امام اجل حجة الاسلام محمد الغزالی رتد الله مصححه باحد نظام احمد بن قوام الدین حسن بن علی بوشت چون او را بتدریس مدرسه طایفه بغداد خواند بعد از وفات شمس الاسلام کیای هرانی رحمة الله علیه در تاریخ سنه اربع و خمسة »

ناگفته نگذاریم که شیخ بهائی رحمه الله ( متوفی ۱۰۳۰ ) در کتاب کشکول مکرراً از عزالی نام برده و از وی هر جا چیزی نقل کرده است عمده در صفحات ۲۶۷ ۲۸۶ ۲۹۷ ۵۴۶ ۵۹۵ ( چاپ طهران سنه ۱۳۱۸ معروف بچاپ نجم الدوله ) و در ص ۲۹۷ ترجمه حالی مختصر از وی نگاشته و در آخر میگوید « و بعد اعترافه کتب الیه الوری نظام الملک بستدعیه الی بغداد فابی و کتب الیه حوائجاً شافیهاً لما بذكره ها » اگر نسخه صحیح باشد ظاهراً عبارت « رسماً بذكره ها » با کلمه رتبا و صیغه مصارع و لفظ اشاره سردیک که آن مالک گفت

و بهما او بهیسا اشرا لیبی  
فی العبد اوتنا و به او هتا

چنین مقتضی است که همین جا یا اندکی بعد ، مه را آورده باشد . و اگر ( ها ) را چنانکه در مؤلفات معروف است اشاره بکتاب حواصه یعنی کشکول بگیریم ، بار تعبیر رتبا بذكره ناقصای خود ، قوی است .

اما این مکتوب را در ص ۲۶۷ یعنی ۳۰ صفحه بیشتر ذکر کرده است و باید چنین گفته شد « و کتب الیه حوائجاً شافیهاً قد ذکرناه سابقاً » بنا بر این احتمال میرود که ابتدا در عبارت تعریبی ریح داده یا نسخه اصل مسودات شیخ بدست خودش یا دیگران پیش و پس انداخته باشد . هر حال مکتوبی که شیخ در کشکول ص ۲۶۷ آورده و خود می فرماید که از کجا نقل کرده عبارت است از يك مکتوب عربی که ملخصی از همین نامه فارسی است و مصابیح و سیاقی هر دو یکی است و اگر مقصود شیخ از طایفه الیک و ریح حواصه ترک معروف باشد ، حتماً در وی از دیگران داشته انداده است .

دنيا را منبع مال و چاه بود، روى بدان آوردند و هر دورا قرّة العين  
 پنداشتند. و رسول الله صلى الله عليه وآله وسام فرمود مادّ ثَبَانِ اُرْسِلَا  
 فِي زَرِيْبَةٍ (۲) عَنَّمِ بِاَكْثَرِ فَسَادًا فِيْهَا مِنْ حُبِّ الشَّرَفِ وَ الْمَالِ فِي  
 دِيْنِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ .

(بیه جایه از صفحه ۳۱۱)

در کشکول میبوسد صوره کتب کتب العراقی من طوس الی الودیر السعید نظام الملک  
 حوائج من کتاب اللمی استدعا به الی بغداد یعدّه به تنویص المصائب الحلیة الیه  
 و ذلك بعد ترهّد العراقی .

بسم الله الرحمن الرحيم و لکل وجهة هو موایها فاستنوا العیرات . انهم ان الحلق  
 می نوحتهم الی ما هو قلاتهم ثلاث طوائف احدها العوام الّذین قصر وانظرهم  
 علی العاجل من الدنیا فمهم الرسول صلعم بقواه مادّ ثَبَانِ صاریان فی زریة (در سعة  
 چایی زریة) عنم باکثر فسادا من حبّ السأل و الشرف (در سعة چایی الشرف)  
 فی دین المرء المسلم و «بها العواص» و هم المرشحون لآخرة العالمون بانها خیر  
 و اتقی .

و پس از اینکه سه طایفه را باحتصار ذکر کرده در پایان نامه میبوسد و حینشد اقول  
 قد دعانی صدر الودراء من المرئنة العلیا الی المرئنة الدنیا و انا ادعوه من المرئنة الدنیا  
 الی المرئنة العلیا الّتی هی اعنی عذیب و الضریق الی الله تعالی من بغداد و من طوس  
 و من کئی المواضع و احد ایس «عصمها اقرب من حبس» «سأل الله تعالی ان یوقظه من  
 نوم العینة لیضطر فی یومه نعمه قبل ان ینرح الامر من یده و السلام

عین این نامه در رحمة حل عراقی در مقدمه معبر العلماء هم طاع شده است و در این مکتوب  
 نامی از مضامین بغداد و سجی از صدرها که عراقی آورده است در میان نیست  
 نگارنده در اینکه نامه فارسی مستم ریحته حایمة عراقی است شکی ندارد و معتقد است  
 که این مکتوب که در کشکول آمده تعریب ناقص است از آن نامه و هیچوجه  
 ناشاء عراقی که در کتب و مکاتیب عربی او دیده میشود شایسته ندارد . و سحت  
 دور میباشد که خود او نامه فارسیش را حرف بحرف تعریب ناقص کرده باشد .

ممکن است که در ناره یلت واقعه دو مکتوب فارسی و عربی داشته باشد و بعدها بهم  
 مخلوط کرده باشد اما به ایگونه که یکی اصل و دیگری ترجمه بر آن دیگر باشد .

(۲) الزریة حظيرة العواشی و العجم ،

پس این عافلان کرگرا ارسید باز ندانستند و قرّة العین ارسخنه  
 العین (۱) باز شناختند و راه نگونساری اختیار کردند و رفعت پنداشتند  
 و از نگونساری ایشان رسول صلی الله علیه و آله و سلم خیر داد تَعَسَّ  
 عَبْدُ الدِّينَارِ تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرَاهِمِ (۲) پس خواص بحکم کیاست و دیبا را  
 باخترت نسبت کردن، در ترجیح آخرت متبّقن شدند و از این آیه ایشان  
 را مکشوف شد که وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى . و بس کیاستی مهیبت تا کسی  
 بداند که باقی به از فانی منقصری بود پس روی از دنیا تافتند و آخرت را  
 قباة خود ساختند و این قوم نیز مقصّر بودند که بهتر مطلق طلب نکردند  
 لیکن بهتر از دنیا چیزی قناعت کردند .

اما خاص الخاص که اهل بصیرت اند شناختند که هر چه ورای  
 آن خیر است آن خیر مطلق نیست و هر چه از فوق آن چیز است آن  
 بدر از جماعه آفلین است وَالْعَاقِلُ لَا يُحِبُّ الْاَوَّلَ . پس ندیدند که دنیا  
 و آخرت هر دو آفریده است و معظم آن شهوت است که بهایم را در آن  
 شرکت است . و این بس مرتبتی نباشد و حق عزّ و علا پادشاه و آفریدگار  
 دنیا و آخرت است و از هر دو بهتر است و در آن . و از این آیه ایشان را  
 مکشوف شد که وَاللّٰهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى . و همین مقام که فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ  
 عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقَدِّرٍ اختیار کردند درین مقام که اِنْ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ

(۱) سعادت عین سعادت . قیص فرات .

(۲) این حدیث بچند شکل در کتب عراقی و دیگر کتابها روایت شده است . یعنی  
 شکل مفرد و جمع عند و درهم و دینار در هر دو مترجم یا دیگری مفرد و در دیگری جمع

فِي شُغْلٍ فَأَكْهَوْنَ . بلکه این قوم را حقیقت لای اله الا الله مکشوف شد  
 و بدانستند که هر چه آدمی در بند آست بنده آست و آن چیز آله و معبود  
 اوست أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ، مقصود هر کس معبود اوست و  
 ازین گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تَعَسَىٰ عَبْدًا لِدْرَاهِمٍ .  
 پس هر کرا جز حق سبحانه و تعالی مقصود است توحید وی تمام نیست  
 و از شرک خعی حای نیست ، پس این قوم هر چه در وجود بود بدو قسم  
 متقابل بنهادند . الله و ما سواه . و از این دو کلمه متعادل ساختند  
 كَتَفَيْ الْمِيزَانِ و از دل خود لسان المیران ساختند . چون دل  
 خود را بطع و طوع بکلمه بهترین مایل دیدند حکم کردند که قَدْ ثَقَلَتْ  
 كِفَّةُ الْحَسَنَاتِ و دانستند که هر چه بدین دو ترازو بر بیاید شرازی  
 قیامت بر بیاید .

و چنانکه طبقه اول در حق طبقه دوم عوام بودند طبقه دوم در حق  
 طبقه سوم عوام بودند و سخن ایشان خود فهم نکردند و بدانستند که  
 از جمله من نَضَّرَ إِلَىٰ وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَىٰ بِالْحَقِيقَةِ حَسَنٌ وَجْهٌ بَاشَدَا كَر  
 چه بدان میگفتند

چون صدر و رارت بَلَّغَهُ اللَّهُ أَعْلَى الْمَقَامَاتِ مرا از جای ناراستر  
 بجای رفیع تر میخواند من بیزوی را از مقام گروه اول که اسفل السافلین  
 است با علی علیین که مقام گروه سیوم است میخوانم وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْكُمْ فَكَافَتْهُ . چون

از اجابت عاجز بودم از این مکافات و عجزات چاره بیافتم . بسیج آن  
 کند که بزودی از حضيض درجه عوام برفاع درجه خواص انتقال کند  
 که راه ارطوس و از بغداد و از همه بلاد بحق تعالی یکی است . بعضی  
 نزدیکتر و بعضی دورتر نیست . اما راه ازین سه مقام بحق تعالی برابر  
 نیست . و بحقیقت شناسد که اگر يك فرض از فرایض خدای تعالی فرو  
 میگردد و با آن محظورات شرع ارتکاب میکنند و یا يك شب آسوده سر  
 میبخسند و در همه ولایت يك معلوم رنجور باشد درجه وی جز حضيض  
 مقام اول نیست و از جمله اهل غفلت است **أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**  
**لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْغَاسِرُونَ** **أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَقْظَهُ**  
**مِنْ نَوْمِ الْغَفْلَةِ لِيَنْظُرَ فِي يَوْمِهِ لِفَيْدِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ الْأَمْرُ مِنْ بَيْدِهِ .**

در ویم بحديث مدرسه بغداد و عذر تقاعد از امتثال اشارت صدر  
 وزارت . عذر آنستکه از عساح از وطن میسر نشود الا در طلب ریادت  
 دین یا ریادت دنیا . اما طلب ریادت دنیا بحمد الله تعالی که از پیش دل  
 طلب آن در خاسته است . اگر بغداد را بطوس آوردند بی حرکتی و ملک  
 و ممالک عزالی را مهیا و ساهی و مسلم دارند بدان التفات کند سبب  
 ضعف ایمان بود که آن التفات نتیجه آن باشد و وقت را منقص کند و  
 پروای همه کارها سرد . اما ریادت دین امری استحقاق حرکت و طلب  
 دارد و شك نیست که افاصل علم آنچه میسر تر است و اسباب ساخته تر  
 و طلسم علم آنچه بیشترند لیکن در مقابله آن ریادت اعتداری است هم  
 دینی که بخلل میشود که آن ریادت آن نقصان را جبر نکند . یکی آنکه  
 اینجا قریب صد و پنجاه مرد حاصل متورع حاضرند و باستعداد مشغول



و نقل ایشان و ساختن اسباب ایشان متعذر است و فرو گذاشتن و درنجابیدن این جماعت و نامید زیادت عدد جای دیگر رفتن رخصت بیست . مثل این چنان بود که ده یتیم در کفایت و تعهد کسی بود ایشان را صایع گذارد تا امید آنکه بیست یتیم را جای دیگر تعهد کند و مرگ و آفات از قفا . دوم آنکه آن وقت که صدر شهید عظام الملك قدس الله روحه مرا به بغداد خواند تنها بودم بی علائق و بی اهل و فرزند امروز علائق و فرزندان پیدا آمده اند و در فرو گذاشتن ایشان و دلها حمله محروح کردن هیچ وجه رخصت بیست . عدد سیوم آنکه چون سر تر است خلیل علیه السلام رسیدم در سنه تسع و ثمانی و اربعه مائه امروز قریب پانزده سال است که سه بدر کردم . یکی آنکه از هیچ سلطان و سلطانی هیچ مالی قبول نکنم . دیگر آنکه سلام هیچ سلطان و سلطانی بروم . سیوم آنکه مناظره نکنم . اگر در این نذر نقص آورم دل روقت شوریده گردد و هیچ کار دین و دنیا میسر شود و در بغداد از مناظره کردن چاره باشد و از اسلام دار الخلافه امتناع نتوان کرد .

و در آن مدت که از شام بار رسیدم و در بغداد سلام بکس نکردم مسلم بودم بحکم آنکه در هیچ شغل صاحب تصرف نشدم و نا اختیار خود منروی بودم چون در میان کاری باشم البته مسلم نتوانم زیست که باطن از انکاری ندین اروا خالی نبود و آن باطن را نتایج بود . و معظم ترین عدد معین است که چون از حال سلطان بستانم و بغداد ملکی ندارم راه تعیش بسته شود . و این حقیر صیعتکی که بطوس است نکفایت این ضعیف و جمیع اطفال وفا میکند بَعْدَ الْمُبَالَغَةِ فِي الْاِقْنِصَادِ وَالْقَنَاعَةِ وَدَرَعِيَّتِ

از این قاصر شود. و این همه اعذار دینی است و نزدیک من بزرگ است  
و اگر چه بیشتر خلق این کارها را آسان دانند.

در جمعه چون عمر دیر کشید وقت وداع در فراق است نه وقت  
سفر عراق. و منتظر که از مکارم اخلاق این عذر قبول کند و انگارد که  
چون غزالی بغداد رسید فرمان حق تعالی در مرگ او را دریافت، نه  
تدبیر مدرسی باید کرد، امروز همان تقدیر کند و السلام.

ایرد تعالی این صدر جهان را بحقیقت ایمان که و رای صورت  
ایمان است آراسته داراد تا عالم بدان ایمان آبادان بود و الْحَمْدُ لِلَّهِ  
حَقَّ حَمِيدِهِ وَ صَلَّوْاْ تَهُ عَلٰی نَبِيِّهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

### وفات و مدفن غزالی

غزالی آنگاه که برای تدریس نظامیه بغداد دعوت شد حدود پنجاه  
و چهار سال داشت و نامه ای را که نقل کردیم یکسال پیش از وفاتش  
نوشت و تدریس نظامیه بغداد را بپذیرفت و در طوس بمسجد و همانجا  
خداقاهی برای صوفیان و مدرسه ای برای طلاب دائر داشت و اوقات  
شماروز حویثش را میان عبادت حدای و خدمت خلق توزیع کرده بود.  
آنگاه که سرگرم این کارها بود ناگهان هنگام احش فرارسید  
و در گذران طوس که موطن و مولد وی بود نامداد روز دوشنبه چهاردهم  
جمادی لآخره سال پانصد و سی و پنج هجری قمری (۵۰۵ = ۱۱۱۱ م) بدرود  
رندگس گفت و همانجا مدفون گردید. بنا بر این مولد و مدفن او نا  
وردوسی درست در یکجا بوده است.

ابو القاسم اسمعیل حاکمی (متوفی ۵۲۹) که از همدرسان و دوستان  
وفادارش بود در وفات وی بدین دوبیت ارقصیده این تمام تمثیل جست

عَجِبْتُ لِصَبْرِي بَعْدَهُ وَهُوَ مَيِّتٌ

وَكَنْتُ امْرَأً أَبْكِي دَمًا وَهُوَ غَائِبٌ

عَلَى أَنَّهَا الْآيَامُ قَدِصِرَتْ كُلُّهَا

عَجَائِبٌ حَتَّى لَيْسَ فِيهَا عَجَائِبٌ

مقرة غزالی مسلماً تا قرن هفتم هجری یعنی زمان سبکی مؤلف طبقات الشافعیّه معلوم و زیارتگاه عموم بوده است زیرا وی میگوید: «و مشهده بها یزار بمقبرة الطابران» (۱).

ابن سمعانی (ابوسعید عبد الکریم بن ابوبکر متوفی ۵۶۲) میگوید قبر غزالی را بر ظاهر قصبه طبران زیارت کردم (۲).

ابن جوزی در کتاب الثبات عند الممات نقل از امام احمد غزالی میکند که برادرش ابو حامد با ممداد رور دوشنبه وضو گرفت و نماز گزارد پس کفن حواست و آرا پوشید و بر چشم نهاد که گفت سمعاً و طاعة پس خود سوی قبله دراز کشید و جان بجان آفرین تسلیم کرد (۳).

راجع بغسل و دفن و نماز بر غزالی و همچنین خوابها که درباره بردگوانی او دیده و کراماتی که اروی ظاهر شده است داستاها نوشته اند که نگارنده بعد آنکه به اصل داستان و به نظرفیت اندیشه های مردم این جهان برای پذیرفتن اینگونه سخنان هیچکدام اعتماد داشت از نقل آنها صرف نظر کرد (۴).

(۱) طبقات الشافعیّه ، ج ۴ ص ۱۰۵ (۲) مقدمه شرح احیاء العلوم

(۳) طبقات الشافعیّه و مقدمه شرح احیاء العلوم

(۴) خواهندگان رجوع کنند مقدمه شرح احیاء العلوم و صفحات الالاس حاسمی و طریق الحقایق و طبقات الشافعیّه و مرآة الجنان . نامی خود اشعاری در مناقب غزالی تعریف ساخته و در کتاب خود آورده و اشاره به بعض خوابها کرده است  
رأه الولی الشادلی فی منامه و برویه عنه من طریق مسلسل

خلاصه اینکه غزالی در سال ۴۵۰ هـ = ۱۰۵۸ م تولد یافت و در  
۵۰۵ هـ = ۱۱۱۱ م رحلت کرد. این بیت درباره وفات و مدت زندگانش  
معروفست.

صیب حجة الاسلام رین سرای سپنج

حیات پمجه و پنچ و وفات پاصد و پنچ

بازماندگان و اعقاب غزالی

از نامه ای که در جواب خواجه صیاء الملك بن خواجه نظام الملك  
نقل کردیم معلوم میشود که غزالی تا سال ۴۸۴ هـ که از طرف خواجه  
نظام الملك تدریس نظامیه بغداد شدت چندان علاقه اهل و فرزند  
داشت و بطوری که از المنقذ من الصلال بر میآید آنگاه که از بغداد  
سفر ریاضت بیرون رفت زن و فرزند داشت و بالآخره هم داعیه دیدار  
زن و فرزندش از حجاز بخراسان کشاید و در اواخر عمر که در بشاربور  
مزیست علایق زن و فرزندان پیدا کرده بود.

از روی این قرائن حدس توان زد که تا اهل عراقی در حدود ۴۸۴  
بوده است و بطوری که مورخان بزرگ نوشته اند و در طمقات الشافعیه  
و دیگر کتابها نقل شده است غزالی فرزند پسر داشت و اولادش منحصر  
بدحقران و سرپوشیدگان بودند.

نوشته خودش در نامه فارسی که نقل شد و تصریح دیگر  
مورخان وی از مل دبی آنها صیعتکی یعنی اندک مالکی در طوس داشت که  
خاواده اش فقیرانه با کمال قناعت و اقتصاد از آن گذران میکردند و  
بیش از همین مقدار که بانی و زحمق حای برای خود و زن و فرزندانش  
بود دیگر چیزی نمبخواست و از هیچ کس عضائی نمی پذیرفت.

اعقاب غزالی تا قرن هشتم هجری مشهور بوده اند . از جمله  
 شیخ مجد الدین محمد بن ابوطاهر از فضلاء سده هشتم است که سب  
 او را زبیدی اینطور ضبط کرده است : الشيخ محمد الدین محمد بن ابی الطاهر  
 شروان شاه ابن امی الفضائل فخر اوردن عید الله بن ستمنا بنت  
 ابی حامد (۱)

### مراثی شعرا در مرگ غزالی

در وفات غزالی شعراى معاصرش مراثی عریا ساختند از جمله  
 ابوالمظفر ابوردی گفت

بکی علی حجّة الاسلام حسین نوى      من کُلّ حیّ عظیم القدر اشرفه  
 فما لمن یجتري (۲) فی الله عبرته      علی ابی حامد لاح یعرفه  
 تلك الرزبة تستوهی قوی جلدی (۳)      والطرف تهره و الذمّع تنزرفه  
 فماله حلة فی الرهد تنکرها (۴)      و له شدة (۵) فی العام تعرفه  
 مصی فاعظم مفقود فجمت به      من لا یطبرله فی الناس یخلفه  
 وقاصی عبد الملك بن احمد بن محمد بن معافی گفت .

بکیت بعینی واحم (۶) القلب وله      فتی له یوال الحقّ من له یواله  
 و سیئت ذمه طال ما قد حسنته      و قالت یحمنی و له نام و اله  
 انا حامد مجیب المعلوم و من تمی      نشد عری الاسلام وفق مقاه (۷)

### لمض غزالی بخصیف یا شدف

در ضبط کلمه عریا نوشته مؤرخان و ترجمه دیگران مختلف است

- (۱) از مقدمه شرح احیاء العلوم بحسب عصر عیب بن شدف (۲) به تری ، طقت .  
 (۳) جلدی ، طقت . (۴) مکره ، طقت . (۵) شباهه طقات . (۶) عربی واحم ، طقت .  
 (۷) و فی بعض الروایات (صدر الدین و الاسلام وفق حسنه) نقل صد الشیخ من اب  
 مع ای ازال صداه . و فی حسنه اشرفیه (صدی الدین و الاسلام وفق مثله)

مشهور تشدید زاء و بعضی بتخفیف گفته اند .

ابن اثیر و ابن خلدون و ذہبی و یاقعی و نسکی و مؤلف شذرات الذهب و جماعت دیگر همه معتقدند که بتشدید زاء بقطه دار صحیح است بعات اهل خراسان که در نسبت به قصار و عطار و خیم و خیماز گویند قصاری و عطاری و خیمای و خیمازی .

ابن خلدون مینویسد (۱) *الغزالی یفتح الغین المعجمة و تشدید الزای و بعد الالف لام هذه النسبة الي الغزال علی عادة اهل خوارزم و جرجان و انهم یسبون الی القصار قصاری و الی العطار عطاری و قيل ان الزای محففة نسبة الی غزاله و هی قریة من قری طوس و هو خلاف المشهور و لیکن هكذا قاله السمعانی فی کتاب الأنساب .*

دهسی میگوید (۲) *هذه النسبة عربية یقل الاثنین الیها* معبودش با تشدید راء است و گرنه با تخفیف غریب است . کسانی که بتخفیف راء معتقدند مانند سمعانی در کتاب الأنساب و شیخ بهائی در کشکول غالب میگویند که منسوب است به غزاله یکی از قرای طوس اما دبیعی ندین «م» در طوس وجود ندارد

بعضی گویند (۳) *منسوب است به غزاله* نام دحتر کعب الاحمار و سلسله نسب غزالی بدو می پیوندد و این عقیده نیز هیچ دلیلی ندارد . فیثومی در کتاب مصباح جناب تخفیف را تأیید و از شیخ محمد الدین

(۱) ص ۳۰ ح ۱ جناب طهرانی (۲) طبقات السامیة ج ۳ ص ۲۵ (۳) ربندی در مقدمه شرح احیاء العلوم .

محمد بن ابوظاهر که رشته نژادش را تا غزالی در فصل پیش آوردیم نقل کرده است که وی در سال ۷۱۰ در بغداد بمن گفت « أَخْطَأَ النَّاسُ فِي تَثْقِيلِ جَدِّنا وَ إِنَّمَا هُوَ مُحْتَفٍ » .

سعدی در الوافی بالوفیات میگوید « وَقِيلَ إِنَّهُ قَالَ فِي بَعْضِ مَصْنُوعَاتِهِ وَ نَسَبِي قَوْمٌ إِلَى الْغَزَالِ وَ إِنَّمَا أَنَا الْغَزَالِي نِسْبَةً إِلَى قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا غَزَالُهُ لِتَخْفِيفِ الرَّايِ » .

بعقیده بعضی سیغۀ فعال تشدید داء که در این مورد مورد عقیدت معنی نسبت است باین جهت آوردن و غزالی و حیدامی و حناری و امثال آنها گفتن برای فهماندن این معنی است که خود این شخص منسوب باین حرفت نیست بلکه منسوب بکسی است که وی این حرفت را داشته است. مثلاً عطار کسی است که خودش پیشۀ عطر فروشی داشته باشد و عطاری کسی است که پدر یا اجدادش این حرفت را داشته اند چون حرفۀ پدر عرّانی بامدگی بود او را عرّان و پسر اش را عرّانی میگویند. در بیشتر بلکه همه اشعار فارسی رعی گفته از گویش رعی غزالی وافی مانده و بنظر نگارنده رسیده لفظ عرّانی تشدید داء آمده است و احتمال اینکه همه جا ضرورت شعری است و تشدید داء همه در

هم عقل ندو گفت که ای عقر عثمان هم عقر خبیبی هم عقر خضاب که صاحب المعجم گفته است دور بنظر میرسد. با اینکه بعقیده ما در گفته صاحب المعجم هم جای گفتگوست از جمله شعری که در کتب ادبی ارفدیم برای احتیاط حرکت حذر و آوردن حرف ردی

باقید شاهد آورده اند (۱):

هر فقیه و شاعر و مفتی که او طوسی بود

چون نظام الملک و عزّالی و فردوسی بود

یکی از شعرای یمن گوید.

مَا لِدَعْوَايَ فِي هَوَاكَ وَمَالِي رُوحِي فِدَاكَ يَا حَبِيبُ وَمَالِي

عَرَّالٍ طَرَفِكَ إِن رَنَّا أَحْيَى بِهِ وَكَذَلِكَ الْأَحْيَاءُ لِلنَّعْرَالِي

عماد روزی گوید (۲).

خرد در ادبش میگفتم که این کهنه جهان تاکی

شد از غوغای شیطان و زسودای هوی خالی

خرد گفتا عجب دارم که میدانی و می بینی

بعهد عالم عرّالی بعهد عالم عزّالی

شیخ عراقی (۳) در حکایتی که راجع به عرّالی نظم کرده میگوید.

شیخ الاسلام امام عرّالی آن صفا بخش حالی و قالسی

واله حسن شاه رویان بود در ره عشق دوست پویان بود

او همی شد سواره اندر ری از سریشان صدش فرون در پی (۴)

شیخ عطار گوید (۲)

صدری که سرای علم ازو عالی بود عالم ز یقیب او رشک حالی بود

از قعر هزار قلیزه بی سر و پا اسرار پدید کرد عرّالی بود

✽

(۱) المعجم شمس قیس رازی ص ۱۹۴ و ۲۱۲ چاپ طهران، در کتاب العراضه

در تاریخ سلجوقیه بر این شعر را آنجا که از نظام الملک تعریف میکند آورده است (سجده

چاپی ص ۵۸) (۲) نقل تذکره دولتشاه سمرقندی و مجمع المصنعاة مرحوم رضا فلیحان

هدایت انه ناشی (۳) حجر النّابین ابراهیم همنابی مؤلف کتاب امعات، توفی ۶۸۸

(۴) برای یقینه اشعار رسوخ شود کتبات عراقی و طریق الحقائق (۵) نسخه خطی

معشرا نامه نقل آری سعید ایسی.



صدری که ز علم عالم عالم است در کل جهان یگانه پیام است  
کان کهر عالم جان عزالی دریای علوم حجة الاسلام است

### مقام ادبی غزالی و شیوه او در نویسندگی

قرن پنجم هجری که غزالی تمام بدمه دوم آرا درك كرد از اینجهت  
در تاریخ ادبی ایران ممتاز است که نشر فارسی رو تکمال و ترقی میرفت  
و هرچه پیش میآمد نوشته ها درست تر یعنی پرورش فارسی بر دیگرتر میشد  
نشر فارسی بعد از اسلام همان نشری که سرمشق نویسندگان گردید  
نخستین بار در عهد ساسانیان اوروی ترجمه کتب عربی مانند تاریخ و تفسیر  
طبری شروع شد و از همین جهت شیوه نشر این دوره ترجمه عربی شبیه تر در  
آمد تا با شاه اصلی فارسی، آمازیر دست ایرانیان خوش طبع پرورش و پیرایش  
و آرایش یافت تا تدریج رنگ پای جوان عربی از بین رفته چهره دلارای  
فارسی پدیدار شد. نویسندگان با ذوق بحکم طبع و سرشت زبان به دلیل  
دیگر رفته رفته آن سبک و ظهور را تعبیر و با روح زبان فارسی موافقت  
دادند یعنی حاصیئت اصلی و اسلوب جمله بندی و ترکیب لغات را که  
هویت همه زبانی بدان قائم است کاملاً حفظ و تا ممکن بود آن آوردن  
کلمات بیگانه پرهیز کردند. و آنجا که اجبار بود اولاً کلماتی را آوردند  
که با ریخت فارسی سازگار بود و در ثانی طوری کلمات عربی را در جمله  
جای دادند که نشانی از بیگانگی نداشت و در مرحله سوم در معنی کلمه  
و لا اقل در هیأت اءلاء و حیواندش انشرفی کردند تا لغت مندرک و ساجحه  
آنها شد و بالجمله هر چه میتوانستند سعی کردند که اسلوب آرش و زسی  
را از ترجمه عربی خارج کنند.

چند تن از بزرگان ذوق و ادب در این راه پیشوا و کاروان سالار  
دیگران شناخته میشوند که عزالی در طبقه اول آنها بلکه سرآمد همه  
آنهاست و آنچه گفتیم نموداری از خواص نثر فارسی و روش او در  
نویسندگی است .

دانشیجه در این قرن و قرن بعد که عزالی بدیع سالش را درك کرد  
آثاری بوجود آمد که بی گفتگو بهترین و صحیح ترین نمونه های انشاء  
فصیح فارسی است مانند تاریخ بهیقی و سیاست نامه خواجه نظام الملک  
و حکیمای سعادت و صیحة الملوك عزالی و قانوننامه عنصرالمعالی و  
اسرار التوحید محمد بن منور و چهارمقاله نظامی عروضی و امثال آنها .  
اگر نویسندگان دوره های بعد هم دنبال روش عزالی و بطامی عروضی  
و امثال آنها را میگردانند ، هرگز کار ادبیات فارسی مابین روز که اکنون  
می بینیم نمیافتد . اما متأسفانه کار دست عربی دانان بی ذوق و فضائل  
فروشان بی سلیقه افتاد و رسیدند اینجا که رسیدند .

بعینا در آن دوره که روح زبان عربی و قدرت حکومت عربی باعالی  
درجه بود امثال عزالی و عنصرالمعالی و بطامی عروضی از زبان فارسی  
بدانگونه بگسائی کردند و بدان شیوه چیر پوشتمند که می بینیم و برعکس  
هر قدر از سلطه حکومت عربی کاسته شد حتی در آلمان که اسلانیاهی  
از حکومت عربی در میان بود در هر روی کلمات بیگانه دارند و محذوم  
لغات و عبارات عربی در نثر فارسی روز افزون تر گردید .

عامل اصلی اینکار آن بود که قلم در دست متشیان بی ذوق و عربی  
دانان فصل فروش افتاد .

من بر آنم که اگر در قرن هفتم سوسی ظهور نمیکرد و خامه مت شکنش  
محذوم در آثار عربی از یاد کشیده نمیشد این تمهای هندی که دست

فضل فروشان عربی هات و حاشیه‌شینان درماری همچون صاحب مقامات حمیدی و جهانگشای جوینی ساخته شده بود درهم نمی شکست و بنیاد ادبیات فارسی سسی خراب تر و ویرانه تر از این بود که شده است .

عرض ما نوشتن تاریخ ادبی و کلماتکو در تحویل زبان فارسی که خود کتابی جداگانه میخواند بدست . فقط برای تأیید این مطلب که گفتیم عامل عمده و لا اقل سبب مهم نفوذ لغت عربی در زبان فارسی بی ذوقی و بی علاقه‌گی نویسندگان بوده است این نکته را که در جلد دوم تاریخ ادبیات ایران هم نوشته ایم یاد آور می‌شویم .

آمدن لغات اجنبی در اثر فارسی هر دوره بیشتر از نظم فارسی بوده است . از شعرا و نویسندگان متصنّف و اوراقی و تهریطی که حساب آنها در دفتری جداگانه است میگردیم . آثار شروینم هر دوره را بعد از اسلام تا کنون مقایسه کنید و چند شعر از هر شاعری با چند شعر از هر نویسنده ای را که معاصر یکدیگر بوده اند پهلوی هم بگذارید تا آنچه گفتیم بخوبی هویدا و آشکار شود .

این امر بنظر نگارنده علل بسیار دارد از جمله اینکه زبان فارسی برای بیان احساسات و عواطف ذوقی به علوم و صنایع کافی است و چندین بیماری دوام کردن آهنگهای بیگانه ندارد . عادت دیگر اینکه ذوق و قریحه و سرشت پاک تر از فارسی حتی الامکان اولغت اجنبی هر نوع که شد پیر هیر دارد و این ذوق در روح شعرا و گویندگان طبیعی نه آنها که صناعت سحبی بهم میدافند و همچوین مدشهایی که در روی این روح بوده اند اگر چه رسماً در حصّ نظم نداشتند بیشتر از مدشیان بی ذوقی فضل فروش وجود دارد . کلمات مذهبی مانند حج و عمره و احرام و قنوت و اعتدال آیهی که در فارسی کم نظیر است اگر چه مشترک میان شعر و نویسندگان است اما

بار شاعر کمتر از نویسنده بدایها احتیاج پیدا میکند (تمام دیوان فرخی و عنصری و شاهنامه فردوسی را فقط با تاریخ بیهقی مقایسه کنید) .  
وارد شدن عربی خوانندگان مخصوصاً قضات و فقهای درباری در عالم نویسندگی و آوردن لغات و عبارات عربی در اثر فارسی برای اظهار فضل یا بعثت فریفتگی و اس دایم بر بان عربی و همچنین تقلید بدیع و معانی و بیان عرب که با فارسی همه جا سازش ندارد جمله‌های متکلفانه ساختن شعر فارسی را خراب کرد .

اینها برای خواص "آبهم خواص" مستعرب نه اهل ذوق و ادب و نیز برای خود نمائی پیش سلاطین و درباریان آن وقت کتاب مینوشتند .  
اما عزالی و عنصرالمعالی و شیخ عطار و همانند های آنها که متأسفانه انگشت شمار توان پیدا کرد برای فهماندن معانی مردم پارسی زبان و از روی ذوق و فریحهٔ پاک فارسی چیز مینوشتند و از قیودی که دیگر نویسندگان متصنّع داشتند مترا بودند . همین جهات که یاد کردیم عزالی را از دیگر نویسندگان ممتاز میسازد .

امام عزالی در عین اینکه بزهد و فکر و خلوت و عبادت و ریاضت و اصلاح مذهب و فلسفه و تصوف و کلام اشتغال داشت ، بزرگترین پاسبان زبان و ادبیات فارسی بود و شیوه نگارش را آئینی تازه و نایب نمودار ساخته سر مشق ها تمام کیمیای سعادت و صیحة العلوك و عبره برای نویسندگان فارسی مینوشت . تا ازین و هکدر نیز خدمتی بس شگرف بکشور خویش انجام داد که اگر جر این هیچ هنری نداشت باز شایسته بود که ویرا بزرگترین پیشوای ادب و در ردیف مردان نامدار و حرمت گران آن بر رک این مرد و نوم شناسند . چه رسد با آن همه آثار علمی و فکری که جاویدان از وی نماند و ایران و ایرانی را

بگفتار هموطنش فردوسی سرزمین آرادگان را بداشتن چنین نایب ای  
سر بلند و سر افراز ساخت .

غزالی بدو زبان فارسی و عربی در نهایت فصاحت و بلاغت اشاء  
نظم و نثر میکرد اما عمده اهمیت او در نویسندگی و خاصه شیوه نگارش  
فارسی است که خوشبختانه بهترین و مفصل ترین آثارش از سده پنجم  
هجری بیادگار مانده است .

در نثر عربی : شیوه ای مخصوص و ممتاز از همه نویسندگان داشت  
بی اندازه ساده و فصیح و مطبوع و پرمعز اشاء میکرد .

یکی از معاصرین بررگش گوید (۱) با آنکه بعضی خرده روی میکردند  
که گاهی در اندام کلام از جهت نحو عربی بی پرواست ، در اشاء خطب  
و کتب و رسائل با اندازه ای زبردست و استاد بود که ادباء و بانگوار آوردن  
همانندش عاجز بودند .

کسیکه با مؤلفات غزالی اندک آشنائی داشته باشد آثار وی را از دیگران  
بخوبی تمیز میدهد .

اما در نثر فارسی بر آستی خامه معجزه ای عزلی هدی از خود  
برور داده است که مردم دل آگه را بحیرت بمبادارد که این مرد بررگ  
با آن همه دشاعر فکری و عبادت و ریاضت که عاده ذوق ادبی را خاموش  
میکند ، و با آنکه تمام عمرش با آثار عربی سر و کار داشت و پیوسته با این  
زبان کتابها همچون احیاء العاویه و المسامیر می نوشت و اس همیشه  
بیک زبان عاده آرا در زبان و قلم رسوخ میدهد ، باز چه انداره ذوق سلیم

(۱) مقصود امام عبدالله بن فارسی صاحب تاریخ بیهق است که میگوید : کان یؤلف  
الخطب و یسرح الکتاب بالحوارات التي یحضرها الأبناء و المعصرون من أهلها ( طقات  
ج ۴ ص ۱۱۰ )

و سابقه مستقیم و چه مایه طبع روشن و سرشار در او قوت داشت که شر  
فارسیش بهیچوجه نیرنگی عربی نیافت و آلوده برنگ بیگانه نکشت بلکه  
چنان شیرین و شیوا افتاد که نویسندگان بزرگ از وی پیروی کردند و  
هنوز هم باید از آن و همانند های آن پیروی کنند .

عالب کسانی که با زبان عربی بسیار مأیوس بودند احياناً اگر چیزی  
فارسی مینوشتند اماشته از لغات عربی بلکه سبک و اسلوب جمله بندی  
عربی بود . این معنی در مورد ادبیه و منشیایی صکه مینخواستند فارسی  
نویسند کاملاً پیداست چه جای فقها و محدثین و علمای دیگر که اصلاً  
در خط فارسی نویسی بودند و گوئی زبان فارسی را فراموش کرده بودند  
بلکه نگارش فارسی را کسرشان خود میداستند و اگر هم چیزی مینوشتند  
بترجمه مانع عربی مانند بود . (۱)

اما عزالی از آن باده که دُرُود آلودش دیگران را دیوانه میکند  
چاهها بلکه حمهای صاف بنوشید و درم ای بیهوش شد و از دست رفت .  
وی زبان عربی را بهتر از همه کس میدانست اما دلباخته آن بود  
با معلومات و معارف اکتسابی باش از همه آشنائی داشت اما پیروی طمع  
و ذرق مستقیمش بر همه آلابشها و بیگانگی های نصعی چیره بود و مغلوب  
فنون و معارف صناعی میگشت .

والجمله شر فارسی عزالی بسیار شیوا و پخته و ساده و گیرا و پر  
مغز است و کلمه ای جامع تر از این درباره شیوه نویسندگی این بزرگ

(۱) سید اسماعیل حرانی کتاب ذخیره خوارزمشاهی را در علم حث فارسی و شت  
و آغدر گرفتار سررش و علامت این و آن شد تا ناچار کتاب خود را عربی برگردانید  
و بار دیگر تمام ذخیره خوارزمشاهی را عربی نگاشت . نگارنده حث اول ذخیره  
خوارزمشاهی عربی را دیده ام مطالبی را که گفتم خود مؤلف در مقدمه کتاب  
تفصیل شرح داده است

استاد نداریم که غزالی درست فارسی یا فارسی درست مینوشت نه ترجمه عربی یا دستاویز فارسی یا ملّغ فارسی و عربی .

### اشعار غزالی

غزالی بواسطه لطف طبع و صدای قریحه که مخصوص او بود گاهی بفارسی یا عربی شعر میدساخت و این جنس سخن را بر خلاف فقهیهای خشک مغلر دوست میداشت کمتر کتاب و نامه ای از او داریم که بیش و کم باشعار فارسی و عربی دیگران منمّثل شده باشد .

اشعاری که دیلاً نوشته میشود بنام خود غزالی ثبت کرده اند (۲)

حَلَّتْ عَقْرَابٌ صَدْعَهُ فِي خَدِّهِ (۳) قَمَرًا فَيَجَلُّ بِهَا عَنِ النَّشْبِيهِ

وَلَقَدْ عَهْدَ نَاهِ يَجَلُّ بِبُرْجِهَا وَمِنَ الْعَجَائِبِ كَيْفَ حَلَّتْ فِيهِ (۴)

نگارنده این دو بیت را اینگونه بفارسی ترجمه کرده است .

بر گرد روی چون سر کیسوی او خمید

با خویش گفتم اینت شکستی که شد پدید

مه را برج عقرب منزل بود وایک

بر روی ماه خدایت عقرب کسی ندید

:- \* :-

سَقَمِي فِي الْحَبِّ عَامِنِي      و وجودِي فِي الْهَوَى عَدَمِي

و عذابُ ترصون (۵) به      فِي هَمِي حَيٍّ مِنَ النَّمَمِ

(۲) ماخذ نگارنده در نقل این اشعار نام غزالی این کتاب است : ابن خلیکان که یکی از مآخذش هریده عماد کاتب بوده است . الوافی با الوافی : یعنی طنات سکی . شرح احیاء العلوم ربندی کشکول شیخ بهائی . روایات الحدیث مرحوم میرزا محمد مقرر احمدی . مجمع الفصحاء . طریق الحقیق . (۳) من خدّه ، حلّت (۴) ابن خلیکان گوید بعضی این دو بیت را دیگری است داده اند سکی سند و سلسله روایت این دو بیت را از غزالی نقل کرده است (۵) ترصون ، طنات .

ما يضر في محبتكم عنسدا والله من ألم  
 هبني صوت كمانرون نزعكم و حظيت منه بلثم خدر ازهر  
 اني اعتركت فلا تلو موا را به اصحى بقابلني بوجه اشعر (۱)

\*\*\*

فقهاء و باكد باله المراس هي في الحريق وضوءها للباس  
 خدر دميم (۲) تحت رائق منظر كالفصة البيضاء تحت بحاس

\*\*\*

ان ينال امرؤ بمسي على ثقة ان الذي خلق الاسان برزقه  
 فالعرض منه مصون لا بدسه والوجه منه جديد ليس بخلقه  
 ان الفناء من يحلل ساحتها لم يلق في دهره شيئاً بورقه

\*\*\*

در ایام سیاحت در پاسخ کسی گفت

قد كنت عمداً والهوى مالكي فصرت حراً والهوى حادمي  
 وصرت الوحدة مستانسا (۳) من شر اصناف بني آدم  
 مافي احتلاط الداس حير ولا ذوالجودل بالاشياء كالعالم  
 يا لائمى في ترككم جاعلا عدى مقوش على الخاتم (۴)

(۱) ریندی میبوسد، ستادم سیر، عبدالرحمن بن سید مصطفی مصبون بن دویبت را در بنگ بیت آورده است

و قبل لم اعترت فقات ثما یق بلنی اوجسه اشعری  
 (۲) خدر دمیم بی نقطه و ناء یک نقطه در اینجا بمعنی شکل و هیات است . طمقات (سر دمیم)

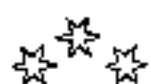
(۳) است آن سه ، ذهب ، الوحدة ، و فی بعض النسخ ( مستطصاً ) .

(۴) ریندی پس از نقل این چهار بیت میبوسد « و کان نقش خاتمه وما وجدنا الا کثرهم من عباده وان وجدنا اکثرهم له استین » .

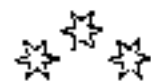


اذا ما كنت ملتصقاً لرؤق  
وتظفر بالذي ترجو سريعاً  
ففاتحة الكتاب فإن فيها  
ار اشعار فارسی

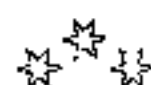
کس را پس برده قصا راه شد  
هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند  
وز سر قدر هینچکس آگاه شد  
معلوم نگشت و قصه کوتاه شد



ما جامه نمازی سر خم کردیم  
شاید که در این میکندها در بانیم  
ور خاک خرابات نیتیم کردیم  
آنمگر که در مدرسه ها کم کردیم



ای کان بقا در چه نقائی که شی  
ای ذات نوار جا و جهت مستغنی  
در جای شی کدام جائی که شی  
آخر نو کجائی و کجائی که شی



خاک در کس مشو که گردن خوام  
تا نشمه تری بخاق محتاج تری  
گر خود همه آتشی که سردت خوام  
سیر از همه شرتا سره مردت خوام

(۱) ربیدی در این قطعه که سنتش برائی معلوم نیست شش بیت دیگر آورده است  
مشمول بر خواص سورة فاتحة الكتاب

والرم ذكرها عني مسا  
و تسمى مقر يا هي كل ايل  
بيل ما شئت من عز و جاه  
و ستر لا يره اليبالي  
و توقير و ادراج دواماً  
و هر هری و حی و اة جنج

و هي صدىح و هي خير و عصر  
البي اتسعين تتعجب بشر  
و عظم مهابة و عز و قدير  
بعضتها من انقصن تحرى  
و انهن من مجاوب كفى شر  
و من بطش لى شى زامرا

اگفتم دلا نوچندین بر خوبشتم چه پیدچی

با يك طبیب محرم این راز در میان به

گفتا که هم طبیعی فرموده است با من

گر مهر یار داری صد مهر بر زبان به

تنبیه در شعرای فارسی زبان چندتن تحلیص غزالی با تخفیف زاء  
داریم مانند غزالی مروزی که عوفی در اباب الالباب (۱) جزو شعرای  
آل سلجوق وصفی از او با پنج بیت آورده است از جمله .

از صحبت تو کجا پیر هیزد آنکس که در د جان خرد دارد

اندر غم تو غزالی عاشق حقا که ز جات دوستتر دارد

و دیگر غزالی مشهوری که از گویندگان عهد صفوی بوده و مثنوی

در بحر ربح همورس مخزن الاسرار بطامی بنام انیس بدیع ساخته و نوشته

مجمع الصحاح (۲) در ۱۰۰۰ بیت است و در سنه ۹۷۰ در گدسته است .

شیخ بهائی در کشکول ادبانی از عشق وی آورده است (۳)

خداک دل آروز که می بیختمند شامی از عشق بر او ریختند

دل که بآن رشحه عم اندود شد بو که بی که نملک سود شد ، الخ .

### نامه های غزالی

غزالی در همه وقت مخصوصاً در اواخر عمر بی اداره مشهور و

محترم بود و در نظر همه کس عزت و آبرویی فوق العاده داشت . حافای

عقاسی و سلاطین و وزراء و کارداران و مأمورانهاش وقتی بی اداره

(۱) ح ۲ ص ۱۶۴ (۲) ح ۲ ص (۳) ص ۵۶۲ چاپ مجمع الدوله ،

میکنار دند و سفارشهای ویرا درباره اشخاص و حتی نصیحتها و اندرزهای  
تلخ او را بشیرینی هر چه تمامتر می پذیرفتند.

این معنی از نصایحی که حضوراً سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی  
گفت و در مرآة العجنان یا معنی نقل شده است (۱) و همچنین از روی نامه‌ها  
و کتابهای فارسی و عربی وی مانند نصیحة المملوک و غیره بخوبی معلوم و  
هویدا میشود.

این موقعیت که برای عزّالی دست داده بود یکی از برکات وجود  
وی در آن زمان برای بیچارگان و ستم رسیدگان بود که غزالی پناه میسر دهد  
و او هر کس لازم میدادست نامه مینوشت و در حال کار ستم‌دیده رسیدگی  
و وسائل آسایش او فراهم میشد.

ویر دیدن اوضاع و احوال مردم وی را بر می‌انگیخت تا نامه‌های  
تند بورراه و کارداران می‌نوشت و آثار ابرعایت جانب عدل و انصاف نصیحت  
میسرمود و بسیار مؤثر می‌آمد.

این سخنانی می‌گوید (۲) از ابوالنور فضل بن حسن بن شلی دقری در  
مروشنیدم که گفت عرم سمر داشتیم و در می‌نودح بخردمت = شتران و سینه  
و هر دو این نامه را به همین ثابت ابوالقاسم بیچشمی رسان. در زیر نامه  
شکایت از عربز متزلی اوقف طوس داشت که پسر برادر همین همین  
بیهقی بود. گفتم عجیباً معین از وی ناراضی گشته او را زوده درگاه ساجسته  
بود و من خود در هرات بودم که عماد طوسی محصری آورد و معین داد.  
مردم اظهار رضایت و خوشودی از عزیز کرده بودند. نوشته تو هم  
در آن شهادت نامه بود. معین چون نوشته ترا بحواله از وی راضی گردید

(۱) ح ۳ ص ۲۰۱ چاپ هندوستان (۲) طبقات انصاریه ح ۴

و دوباره تقرّش داد. امام غزالی گفت تو این نامه را بمعین برسان و این بیت را بروی فروخوان :

ولم أرَ ظُلماً مثلاً ظلمَ بنا لنا يُساءُ اليَنائمُ يوماً<sup>(۱)</sup> بالشُّكرِ

باجمله آناری که از غزالی بعنوان نامه های ملطفه و اخوایات و سلطانیات و غیره در دست داریم بیشتر فارسی و يك قسمت هم عربی و در خلال کتب فارسی و عربی ارقبیل طمقات الشافعیه و مجمع الانشاء حیدر بن ابوالقاسم در قرن یازدهم هجری و آثار الوراء عقیلی و تحفه بهائیه<sup>(۲)</sup> و تذکره دولتشاه و کشکول شیخ بهائی و غیره پراکنده است .

اما کتاب فضائل الانام من رسائل حجة اسلام که مکرر از آن نام برده ایم و نسخه اش در دست نگارنده است، چون اصلاً از نظر جمع آوری مکاتیب غزالی تألیف شده بهترین و جامعترین مآخذ نامه های فارسی و قسمتی از نامه های تازی اوست .

این کتاب پنج باب قسمت شده است باین ترتیب

باب اول نامه ها که غزالی به امرا و سلاطین نوشت . دوم نامه ها که در ایران نوشت . سوم نامه ها که با امرا و ارکان دولت نوشت . چهارم نامه ها که بفقها و ائمه دین نوشت . پنجم فصول و مراعط که بهر وقت نوشت در هر باب عدّه ای از نامه های غزالی مثلاً دوازده نامه در ایران و هشت نامه بفقها و ائمه دین و پنج نامه با امرا و ارکان دولت . و همچنین هشت در دو باب دیگر ، مه های ویرا صسط کرده است .

(۱) مؤمر روایت ربندی (۲) نسخه ای از مجمع الانشاء در طهران در کتابخانه  
موزه و نسخه ای از آثار الوراء در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است و  
نقل دانشمند آءی سعید بهیسی نسخه ای از حقه بهائیه که مؤرخ ماه شعبان  
۷۶۳ هجری است در کتابخانه آقای مهدی بیای دانشیار دانشگاه ادبیات طهران  
است

طرف این نامه ها اشخاص ذیل اند :

سلطان سنجر سلجوقی . سلطان محمد بن ماکشا . فخر الملک  
ابن نظام الملک . ضیاء الملک احمد بن نظام الملک . صدر الدین بن  
فخر الملک . معین الملک ، از نامه ها بر میآید که لقب اسلامیش مؤید الدین  
بوده است . مجیر الدین ، از نامه ها بر میآید که لقب دولتیش مجد الدین  
بوده است . شهاب وزیر ، مؤاوجه عباس خوارزمی . ابو المحاسن  
مسعود بن محمد بن ابوغانم . امام زاهد احمد ارغمانی . سعادت خازن  
اشخاصی که خود غزالی در ضمن نامه ها از آنها نام برده است .  
ابراهیم نیایه جرجانی غزالی در باره وی توصیه به فخر الملک کرده  
است . قاضی مروان . ملکشاه سلجوقی . ابی ارسلان . طغرل سلجوقی .  
خواجه نظام الملک . تاج الملک . مجد الملک .  
نامه غزالی به مجیر الدین

بسم الله الرحمن الرحيم قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من  
احسن اليكم فكافئوه . صبر کردن بر سماع کلمه حق احسانی تمام است و  
بدین مجلس عالی مستوحش دعاست و اما آسأل الله ان يرفقه معرفة  
حقيقة السعادة و ان يحثه بها و يقول ان السعيد من وعظ بغيره . و  
اول کسی که از این سعادت خورده ما تاج الملک بود که حاجت حال  
نظام الملک بر ماں حال ناوی می گفت این امر اهدا آخرد لحد بر دست  
بترک اوله . بدین اعتماد بگرفت و آهال دراز فرا پیش نهاد و ، خوبان  
گفتند طام الملک بپر بود و مهلتی دراز یافت و ما را عهده شور و پیش  
است . تقدیر آسمانی در سوره رمان غرور وی را کسب کرد پس . دست  
که بعد الملک عمرت تریس و میرانده است . جز شمس آت هسک .  
وی را علاوه آن طام حصص رسد و در پیش بر بختی م بود . ما  
از این فارغیم دانش از در گنار دست به زوایا بدرات خورس زریه .

پس روزگار در مدتی قریب غرور وی بیز کشف کرد و با وی گفت اولم  
 بعمر کم مایند گرفیه من تد گروحاء کم المنذیر . پس نایستی که مؤید الملک  
 عادت روزگار بشاحتی که هر چیز که مکرر گشت بغایت رسید چون  
 سه بار تمام شد . لیکن وی بیز ناخویشتن گفت که این قوم بحکم عدم  
 نیست مستحق این فرصت بودند . برایشان از آن روال آمد بدان رودی  
 و مرا این موروث و مستحق است و این منصب از بصاب خویش دادم .  
 روزگار بزودی از حال وی برهانی ظاهر ساخت که این همه غرور است .  
 اکنون بوقت رسید بمحمدالدوله که در اقالیم جر وی وریر نمانده است و از  
 حضرت ربوبیت ندا می کند با وی **سکه اولم یهدلهم کم اهلکما قلهم**  
**من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذلك لآیات لأولی البصیر . الحج .**

در مقدمه و سرفصلها که خود مؤلف فضائل الأمام نوشته و در  
 مکاتیب و ماتیبری که از صیاء الملک و صدر الدین برای تدریس غزالی  
 بار دوم در نظامت بغداد صادر شده این نامها آمده است .

**مقری اسعد . افضی القضاة محمود .** در باره او گوید اسماً و  
**دعی معین الفریقین بود . مؤید الدین معین الملک .** تلمس الاسلام **کباب**  
**هراسی طبری .**

در این مجموعه بعضی رسائل عربی غزالی از جمله نامه مفصلی که  
 طبقات الشافعیه بیز نقل کرده (۱) صیغ شده است و بدین عبارت آغاز  
 می شود .

بسم الله الرحمن الرحیم و به استعین (۲) الحمد لله رب العالمین  
 و العاقبة (۳) للمتقین و لا عدوان الا علی الظالمین و الصلوة و السلام علی  
 حبر خلقه محمد و آله اجمعین (۴) . اما بعد فقد استسبح بی و بس الشیخ

(۱) ج ۴ ص ۱۳۲ (۲) طبقات (و به استعین) مدارک . (۳) و العاقبة ، طبقات .  
 (۴) ...

الأجلّ معتمد الملك امين الدولة حرس الله تأييده بواسطة القاضي الجليل  
الأمام مروان راده الله توفيقاً من الوداد وحسن الاعتقاد ما يحرى مجرى  
بحرى القرابة و يقتضى دوام المكاتبه . الخ .

بیشتر اشخاصی که نام بردیم در ضمن ثنا گردان و معاصران غزالی  
شناخته میشوند . اما راجع ببعض دیگر و همچنین تحقیق در اصل مکاتیب  
چون نگارنده در صدد اختصار این غزالی نامه و جداگانه طبع کردن  
نامه های غزالی است که از هر جا فراهم ساخته اینجا بیس از این گفتگو  
بسی کند و آنچه بظن دارد در مقدمه نامه ها خواهد نوشت انشاء الله تعالی  
وحده .

### تألیفات غزالی

غزالی اردانشمندان است که آثار و تألیفات بسیار بهارسی و عربی  
از خود بنیاد کار گذارده و جهانبان را از حرم معارف و فضائل خویش  
بهره مند ساخته است خوشبختانه غالب آثار او هنوز موجود است و کمتر  
کتابخانه بررگی است که چند اثر مهم از غزالی در آن وجود نداشته  
باشد . از این جهت او را علمای اسلام ستد المصنّفین لقب داده اند (۱)  
بعضی می نویسند که اگر مؤلفات غزالی را بر تمام مدت زندگی ایشان  
کسیم هر روزی چهار کراسه تألیف کرده است (۲) بسیاری از آثار غزالی  
بربانه های خارجه مانند فرانسه و آلمانی و لاتیوی و عبری و غیره ترجمه و  
اصل و ترجمه آنها در مالک دنیا مکرر رطع رسیده است .

اما عدّه مؤلفات غزالی در یکی از مکاتیب فارسیش که پیش من  
کردیم (۳) دیده شد که خود در حدود ۵۳ سالگی میگوید در عدوه دین

۱ - رجوع شود بمرآة العینان یعنی شرحی که در این باب نوشته است ج ۳

۲ - مقدمه ربندی در شرح احیاء العمود ج ۱ (۳) ص ۱۲۳

زردیک هفتاد کتاب تصنیف کرده ام و شاید در علوم دیگر نیز کتابهایی داشته که در شماره علوم دینی نیاورده است .

برخی عدد مؤلفات باقیمانده اش را بدستوار هفتاد کتاب نوشته اند (۱) و بعضی می نویسند که در حدود دویست کتاب تألیف کرد (۲) و برخی تا چهار صد کتاب نوشته اند (۳) .

برای اینکه خواننده تألیف حد یادویست کتاب را مبالغه آمیز ویر دور بشمارد گوشزد میکنیم که همه مؤلفات عزالی تتمه سیل احیاء العلوم و کیمیای سعادت بیست و بسیاری از مؤلفات او رساله کوچک یا مقاله چند صفحه ایست که نام مستقل دارد و در جزء مؤلفات عزالی ثبت و احیاناً طبع کرده اند (۴) . فقط تفسیر قرآنی از وی در ۴ جلد نوشته اند که معلوم نیست بطور بوده و کجاست .

بعض کتب عزالی تا مدتی از کتابهای مهم - رسمی بوده است نظیر کتاب الوسیط که صدهای (متوفی ۷۶۴) گردید امروز جزو کتب مهم درسی است (۵) . تألیفات عزالی بحسب ادوار زندگی و تحولات روحی بچند موضوع تقسیم میشود : حدک و مباحثه و فن خدای و فقه و اصول فقه و حدیث و فلسفه و کلام و اصول عقاید و اخلاق و تصوف ، بالحمله مسائل دینی و آئین و اخلاق .

مهمست مؤلفات عزالی را تا آنجا که نظر نگارنده رسیده است برتیب

- (۱) برخی زیاده از کتاب از بیخ آداب الهیه آمده و مجله ایران سال ۱۵ .
- (۲) کتاب اعلام (۳۱) در راجه ای که از مؤلفات کتب - زواله در ایران طبع شده است . از آنجا که در بعضی کتب بزرگ - مجازیه و احادیث است که مورد توجه است . در رساله تطبیح حدیث و فقه - بعد از تطبیح کتب و رساله و بعضی کتب در حدیث و فقه است . (۳) و (۴) و (۵) بعضی کتاب



حروف نهجی یاد میکنیم (۱) .

احیاء علوم الدین معروف به احیاء العلوم یا کتاب الاحیاء مهمترین کتب عربی غزالی است در اخلاق و مسائل دینی و تقوی و از بهترین یادگارهای او در شعر شام و بیت المقدس است . این کتاب را عقیده بعضی دردمشق و قول جمعی در بیت المقدس تألیف کرد و پاره‌ای از کتابهای دیگرش مانند الامر بنده الامین تلخیص گونه‌ای از همین کتاب است .

ابوالعباس اقلشی در وصف این کتاب گفته است

أَبَا حَامِدٍ أَنْتَ الْمَخْصُصُ بِالْحَمْدِ

وَ أَنْتَ الَّذِي عَلَّمْنَا سَدَنَ الرَّشِيدِ

وَ ضَعَمْتَ لَنَا الْأَحْيَاءَ بِحَبِي تَهْوَسْنَا

وَ يُنْقِدُنَا مِنْ رِبْقِهِ (۲) الْمَارِدِ الْمُرْدِي (۳)

بعضی در مقام تعریف گفته اند که با وجود احیاء العلوم نهج یک از کتب اسلام بیاز نیست (۴) .

کتاب احیاء العلوم بچهار بخش مقسم می‌شود یکی در عبادات و دیگر در عادات و سه دیگر در مهملکات و چهارم در حیات و عمر بشر . مسأل برده کتاب و مجموع جهل کتاب یا جهل فصل مستود .

کتاب احیاء العلوم از همان وقت که تألیف شد تاکنون مورد نظر

(۱) بعضی گفته‌اند که مولانا غزالی را صورت داده و خود را شتاب شده اند و بسا گفته‌اند که حذقه و آن داشته است حد اتمه مستحق مرص کرده اند . بدین فصول احیاء علوم را که عنوان کتاب دارد از مؤامرت مستقل غزالی شماره ۱۱۱۱ نگارنده آنچه خود از مؤامرت غزالی خصی با حسی دیده بود آن را در ماخذ ما از مؤامرت تألیف است مستود خود غزالی همچون اجراء و التمسق با دانه نیست کرده است و اگر چه در است هر چه دیگر آن صحیح کرده اند احیاء که شاید از دو دست نام کتاب دسترسید (۲) حیاة ح . (۳) برای نقیه شعر در حواصی سود امرأة الجنان ج ۳ ۴۱) حیات الشریفة و کتاب احیاء العلوم المقیم

علما و دانشمندان عالم بوده و جماعتی مخالف و گروهی پیرو داشته و در پیرامش کتابها و رساله ها تألیف شده است (۱)

بعضی کتاب احیاء العلوم را مانند خود غزالی تلخیص نموده و پاره ای بر آن شرح نوشته و برخی اعتراض و انتقاد کرده و بعضی بجواب مخالفان پرداخته و بالجمله هر کس نظری درباره این کتاب چیزی نگاشته اند . در زمان خسرو غزالی بعض اعتراضات بر این کتاب شد و وی کتاب الاملاء علمی مشکل الاحیاء و کتاب الانتصار لما فی الاحیاء من الاسرار را در جواب اعتراضات مخالفان تألیف کرد .

ابوالفرح بن جوری (متوفی ۵۹۷) کتاب مهیج القاصدین را در شرح احیاء العلوم (۲) و کتاب اعلام الاحیاء باغلاظ الاحیاء را در اعتراضات بر غزالی نوشت (۳)

از قثم (۶۹۱-۷۵۱) هم از کسانی است که رد بر کتاب احیاء العلوم نوشت . و قطب شعرایی کتاب الاجوبة المرضیه را در جواب اعتراضات تألیف نمود .

از کسانی که طرفدار احیاء العلوم بودند یکی امام زین الدین ابو الفضل عبدالرحیم بن حسین عراقی است که احادیث این کتاب را بیرون آورد . و راجع بطریق روایت و صحت سند و شرح آنها نخستین بار در سال ۷۵۱ کتاب بررگی در حدیث مؤلف برداشت و در آن تاریخ قسمتی از احادیث بر وی نهمون بود اما در سال کار خود را رها نکرد تا آنکه در سال ۷۶۰ کتاب دیگری مختصر در یک مؤلف بنام المغنی عن حمل الاسرار راجع باحادیث احیاء العلوم برداشت پس از وی شاگردش سحاب الدین بن حجر عسقلانی حکمتانی در مستدرکات

(۱) - رجوع شود به مقدمه شرح زینتی بر احیاء العلوم و کشف الظنون (۲) صغنی

در انوار البیوت (۳) زینتی در شرح احیاء العلوم

تألیف استادش نوشت . و سپس شیخ قاسم حنفی کتابی نام تحفة الاحیاء فیما فات من تخریج احادیث الاحیاء تألیف نمود که در ساله دو کتاب مدکور ترموده میشود سبکی هم در طبقات الشافعیه فصل مستقلی راجع باحادیث احیاء العلوم آورده است .

از جمله ترویج مهم احیاء العلوم کتاب اتحاف السادة المتقین تألیف سید محمد حسینی معروف به مرتضی ریندی مؤلف کتاب تاج العروس است که از طرفداران حدیثی عزالی بود (۱۱۴۵ - ۱۲۰۵) . این شرح یک مرتبه در سال ۱۳۰۲ در سیردد محمد و بار دیگر در قاهره سال ۱۳۱۱ در ده محمد بطبع رسیده و طبع قاهره از نظر نگارنده گذشته و یکی از مأخذ وی در تألیف این عزالی نامه بوده است .

و نیز یکی از شروح احیاء العلوم کتاب روح الاحیاء است تألیف ابن یوس .

اما کسانی که احیاء العلوم را تلخیص کرده اند بحسب خود امام عزالی است که کتاب المرشد الایمن الی موعظة المتقین را نوشت .

پس از خود عزالی برادرش امام احمد عزالی احیاء العلوم را مختصر کرد و کتاب لباب الاحیاء نوشت . و سپس احمد بن موسی موصلی

متوفی ۶۲۲ هجری محمد بن سعید یمنی و یحیی بن ابو الخیر یمنی و محمد بن عمر بن عثمان بلخی و عبدالوهاب بن علی خطیب عراقی و تهمس محمد بن علی بن جعفر مشهور به بلالی که هیچ یکی از خاتمه های

مصر بود (متوفی ۸۲۰) و جلال یوحنا و دیگران نیز این کتاب را تلخیص کرده اند

حافظ سبحاوی تلخیص تهمس بلالی را بهترین تلخیصات احیاء العلوم دانسته است . کتاب زهریغ الاحیاء بهضمانل الاحیاء در فضائل کتاب احیاء

العلوم تأليف عبد القادر بن شيخ ابن عبد الله در حاشیه شرح زبیدی چاپ شده و بنظر نگارنده رسیده است .

دیگر از مؤلفات عزّالی :

اخلاق الانوار . آفات اللسان . اثبات النظر . الاملاء علی مشکل الاحیاء که آنرا الاجوبة العسکنة عن الاسئنة المبهنة نیز میخوانند در جواب اعتراضاتی که بر احیاء العلوم کرده بودند و در حاشیه شرح زبیدی چاپ شده است . الانوار لما فی الاحیاء من الاسرار این کتاب طاهر آغیر از الاملاء علی مشکل الاحیاء اما در همان موضوع یعنی جواب اعتراضاتی است که بر احیاء العلوم کرده بودند . اربعین بحث سوم از کتاب جواهر القرآن اوست که اجاره داد جدا گانه نوشتند و کتابی مستقل شد این کتاب از آثار سمرقندسالة عزّالی میباشد و چاپ رسیده است . الاقنصاد فی الاعتقاد در مصر مکرّر چاپ شده است . اساس القیاس . البصام العوام عن علم الکلام در ضمن مجموعه ای از رسائل او چاپ شده است الانیس فی الوحده . الامالی این کتاب را یافعی نام برده است . اسرار معانی الدین (۱) . اسرار الانوار الالهیه . آداب الصوفیه رساله کوچکی است که بطبع رسیده . اخلاق الابرار (۲) و النجاة من الاسرار . الادب فی الدین در حیر و چند رساله از عزّالی طبع شده است . اسرار اتباع السنه . الاشراف فی مسائل الخلاف . اسرار الحج در هقه شافعی چاپ شده است . ایها الولد زبیدی و دیگر مورّخان مینویسند که اصل این کتاب را عزّالی فارسی نوشت و بعضی علما عربی نقل کردند . رساله عربی ایها الولد در مصر ویر با ترجمه آلمانی در وینه چاپ شده است

(۱) یافعی یک کتاب ۵۰۰ ص (اسرار علم الدین) از عزّالی است کرده است .

(۲) در معایة الحسین (اخلاف الابرار و النجاة من الاسرار)

الاجوبة الغزالية في المسائل الاخر اوييه . نام ديگر اين كتاب المظنون الصغير است .

بداية الهداية، كتاب كوچكى است در تصوف و مواعظ كه مكرر در مصر طبع شده است .

در نامه هاى فارسى غزالى چيرى راجع باين كتاب ديده ميشود :  
گويابا شخصى اعتراض كرده است كه در اين كتاب مطالبى است كه بايد در متعلم موجود باشد تا بتواند بداية الهداية را بخواند پس چرا نامش را بداية الهداية گذاردى . غزالى شرحى در اين باب نوشته است و در آخر كويد « و هر كه در درجه اى باشد از اين درجات ارىدايت هدايت بنهايت رسد »

البسيط در فروع مذهب شافعى . اين كتاب تلخيص گونه اىست از كتاب بهاية المطلب استادش امام الحرمين . اين خلكان ميگويد بدين خوسى كتابى در اسلام تاليف نشده است .

بيان القولين . بدايع الصنيع . پند نامه ، رساله اىست فارسى كه بام غزالى در طهران چاپ شده است و مأخذش درست معلوم اىست .  
تنبية الغافلين . قلب بيس ابليس ، در مرآة الجنان (تسايس انيس) نوشته اىست . تنزيه القرآن عن المظالم . تهافت الفلاسفة از مؤلفات بسيار مهم غزالى اىست كه باقواعد خود فلاسفة بابضال عقايد آنها پرداخته و كتابى نوشته اىست كه در آثار اسلامى نظير ندارند .

در ابتدا احد مقدمه تمهيد كردد و سپس شرح بىست مسأله ارسال  
ماتفرقة فلسفة تا اخص آراء و تهافت عقايد فلاسفة . اين حدوده و درخاتنه  
از سه نظر بعضى فرق فلاسفة را محكوم كمر و ريبه دانسه اىست .

ابن رشد آندلسی در ردّ این کتاب تألیفی بنام تهافت التهافت  
پرداخته و سپس یکی از علمای روم موسوم به مصطفی بن یوسف معروف  
به خواجه زاده و همچنین علاء الدین علی طرسوسی میانت ابن رشد  
و غزالی محاکمه کردند و مردی بنام ابن کمال پاتاشا حواشی بر محاکمه  
خواجه زاده روی نوشت .

کتاب تهافت الملاسفه برانتهای خارجه ترجمه شده و مکرّر بطبع  
رسیده است .

شهر زوری در کتاب تاریخ الحکماء میگوید که غزالی بسیاری  
از مطالب این کتاب را از مؤلفات یحیی نحوی اقتباس کرده است .  
اما آن مؤلفات که وی میگوید در دست نیست تاسد گفتارش معلوم شود .  
تعلیقه، در فروع مذهب شافعی . این کتاب را غزالی در جرحان از  
روی افادات ابونصر اسمعیلی پرداخت . تحصین الأدله . تفسیر القرآن .  
التفرقة بین الاسلام والزندقة . جواهر القرآن . جامع الحقایق .  
حجة الحق این کتاب را چنانکه در الممقذ میویسد در جواب سؤالهایی  
که ارناحیه تعلیمیّه شده بود در بغداد تألیف کرد پس تاریخ تألیفش میان  
سالهای ۴۸۴ - ۴۸۸ بوده است .

حقیقة الروح . حقائق العلوم لاهل الفهوم . حقیقة القولین .  
الحکمة فی مخلوقات الله . خواص القرآن . خلاصة التصانیف .  
این کتاب بفارسی در موضوع تصوف بوده و محمد امین قسندی آنرا  
تعریب کرده و عربی آن چاپ شده است . خلاصة الرسائل الی علم المسائل ،  
یکی از کتب نامدار غزالی است در فقه و خود گوید که این کتاب را از  
کتاب مختصر مزنی (۱) تلخیص کردم و مطالبی بر آن افزودم . الدرّة

(۱) ابو ابراهیم اسمعیل بن یحیی ۱۷۵ - ۲۶۴ .

الفاخرة في كشف علوم الاخرة . الدرج ، درالمنقذ ميگويد كه اين كتاب را در ردّ مذهب تعليمته در طوس تأليف كردم .

الذريعة الي مكارم الشريعة . رسالة الاقطاب . رياضة النفس . الرسالة الوعظية . رسالة الطير . روضة الطالبين و عمدة السالكين . الرد على من طغى (۱) . الرسالة الدنوية . الرسالة القدسية . اين كتاب را در علم كلام براي مردم قدس نوشت .

الزهد الفاتح . زاد الاخره . السر المصون . زبدي گويد كتاب كوچكى است كه آيات قرآن را با اسلوب تازه اي مرتب ساخته است و پس از هر مطلبى ميگويد اعداؤنا لن بصاوا اليها بالنفس ولا بالواسطة لا قدرة لهم علي ايصال السوء اليها بحالٍ من الاحوال .

شرح دائرة على بن ابي طالب موسوم به نخبة الاسماء . شفاء الغليل في بيان مسألة التعليل . عقيدة المصباح . عقيدة اهل السنة . عجائب صنع الله . عنقود المختصر . تلخيص كتاب مختصر المقتصر من تأليف ابو محمد حويني . الغاية القصوى . غور الدور . راجع بمسألة مريته در بغداد اولين سال كه تدريس نظامته رفت تأليف كرد (۴/۸۴) . غاية الغور في مسائل الدور . از عقيدته اي كه در كتاب غور الدور اجهر كرده بود برگشت و اين كتاب را نوشت . در كتاب سرالعلماء اشارتي بدين مطالب است كه حرا عرالي از عقيدة او است . گشت .

الذريعة الي مكارم الشريعة . رسالة الاقطاب . رياضة النفس .

(۱) در خط حذرات السوء . و در خط شرح اجزاء علوم زبدي ، الرد على من طغى من ضمن نوشته است .

فانحة العلوم . فضايح الاباحيه (۱) راجع بمطالعن مذهب اباحيته و در  
 اين باره نامه مفصلي هم بهار مي دارد كه در رساله فضائل الانام نقل شده است.  
 الفكرة والعبره . فيصل التفرقة بين الاسلام والزندقة .  
 فواتح السور . الفرق بين الصالح وغير الصالح . زبيدي ميگويد  
 از اين كتاب در نصيحة الملوك نام برده است . فضايح الباطنية ، جرجي  
 زيدان مي نويسد اين كتاب مشتمل است بر تعليمات قرامطة و اسماعيليه و  
 امثال آنها از فرق باطنيّه و يك نسخه از آن در موزه بريتانيا موجود است (۲)  
 القانون الكلي . قانون الرسول . القربة الى الله . القسطاس المستقيم .  
 القول الجميل في الرد على من غير الانجيل . القواعد العشرة .  
 كيميای سعادت ، بزرگترين و مهمترين مؤلفات فارسي عرّالي  
 است در اخلاق و نظير آن كتابي فارسي در اين موضوع نوشته  
 شده و تاريخ تأليفش ميان سالهاي ۴۹۰-۵۰۰ هجري بعد از احياء و پيش از  
 المسند والمستصفي است .

كيميای سعادت عربي ، زبيدي مي نويسد كتابي است در حدود  
 چهار كراسه كه سحتي از آن نرد من موجود است . كشف علوم الاخرة .  
 كسر الشهوتين . كنز العده . الكشف والتبيين في غرور الخلق اجمين .  
 اللباب المنتخل در فن حدل .

المستصفي در اصول فقه ، كتاب بررگي است كه در دو مجلد طبع  
 شده و تأليفش در ۶ محرم ۵۰۲ سانان رسیده است (۳). اين كتاب را  
 ابو العباس احمد بن محمد اشبيلي متوفى ۶۵۱ تلميحاً كرد . و ابو علي

(۱) زبيدي دو كتاب از عرّالي در اين موضوع نوشته است يكي (فضايح الاباحيه)  
 و ديگر (بيان فضايح الاباحيه) .

(۲) صاحب روصات كتابي بنام (ذوح القرآن) هم از مؤلفات عرّالي شمرده است .

(۳) ابن خاكان حاب طهران ح ۲ ص ۳۷ و مجمع المطبوعات العربيه ،



حسن بن عبد العزيز فهری متوفی ۷۷۶ شرح نمود و سلیمان بن داود غزالی متوفی ۸۳۲ تعلیقه نوشت .

المنخول در علم اصول ، چنانکه از مکاتیب غزالی در رساله فضائل الامام و نوشته سبکی در طبقات الشافعیّه بر میآید این کتاب را غزالی در جوانی رمان حیات استادش امام الحرمین نوشت و همین کتاب بود که یکی از دستاویز های دشمنان غزالی گردید که گفتند وی در امام ابو حنیفه طعن کرده است .

زیدی در مقدمه شرح احياء العلوم درباره کتاب المستصمی میاوسد « و ذکر فی اوله انه صنفه قبل الاحياء » و در ساره کتاب المبحول فی الاصول میویسد « قال ابن السبکی الفه فی حیات استاده امام الحرمین قلت و الندی یقتضی سیاق عبارة المستصمی فی اوله انه متأخر عن الاحياء و کیمیا السعادة و جواهر القرآن لأنه بعد ما ذکر هذه الكتب الثلاثة قال ثم ساقني التقدير الالهي الربی المصدر للتدریس فکتب من تقریری فی علم اصول الفقه فحصلوا تصنیفاً علی طریق لم یقع مثله فی تهذیب الاصول فلما اکملوه عرصوه علیّ ولم اخیب سعیهم وسمینه المنخول » (۱)

حلاصه کلام زیدی اگر نسخه ما صحیح باشد ایست که غزالی کتاب مستصمی را پیش از احياء العلوم و کتاب منخول را پس از احياء و کیمیای سعادت و جواهر القرآن تألیف کرد و دلیلش سیاق عبارت خود

---

(۱) شرح احياء العلوم چاپ مصر ح ۱ ص ۴۲ . بدون تصریح نقل شد و در بعض کلمات احتمال تعریف مبرود

غزالی است در کتاب المستصفی .

نگارنده نسخه ای از شرح زیندی جز طبع ده جلدی مصر داشت و اگر این نسخه صحیح باشد جای تعجب است زیرا نوشته شدن مستصفی پیش از احیاء و تألیف مخول بعد از احیاء بدلیل عبارت مقدمه مستصفی تناقض صریح است و چگونه کتابی را که هنوز تألیف نکرده است میگوید فلان کتاب را پیش یا پس از آن تألیف کردم . و اینکه مخول را بعد از احیاء و کیمیای سعادت و جواهر القرآن تألیف کرده باشد هر قدر نگارنده دقت کرد از عبارت مقدمه مستصفی چاپی چنین مطلبی در نیافت . عبارت اول مستصفی طبع مصر در دو محلد که سختی از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران موجود میباشد بدین قرار است :

فصنفت کتاباً کثیرة فی فروع الفقه و اصوله ثم اقبلت بعده علی  
طریق الآخرة و معرفة اسرار الدین الباطنة فصنفت فیه کتاباً بسیطة  
ککتاب احیاء علوم الدین و وجیزة ککتاب جواهر القرآن و وسیطة  
ککتاب کیمیاء السعادة ثم ساقی قدر الله تعالی الی معاودة التدریس  
و الافادة فاقترح علی طائفة من محصلي علم الفقه تصنیفاً فی اصول الفقه  
اصرف الحایة فیه الی التامیق بین الترتیب و التحقیق و الی النوسط  
بین الاخلال و الاملال علی وجه يقع فی الفهم دون کتاب تهذیب  
الاصول لمینه الی الاستتمه و الاستکسار و هو ککتاب السخول لمینه  
الی الایجاز و الاختصار و اجرتهم الی ذلک مسعیناً بالله .  
بطوریکه از صریح این عبارت معلوم میسرود تألیف کتاب احیاء العلوم و  
جواهر القرآن و کیمیای سعادت و مخول همگی پیش از کتاب

مستصفاً بوده است و نگارنده احتمال میدهد که يك جا در نسخه شرح زبیدی و در دیگر جاها در دریافت خود زبیدی اشتباهی شده باشد بالحمله مؤلفات دیگر غزالی بدین قرار است .

مقاصد الفلاسفه ، این کتاب را چنانکه خود در مقدمه آن میگوید از باب مقدمه برای تهافت الفلاسفه نوشته است تا خوانندگان نخست از عقاید فلاسفه و سپس از آراء نادرست آنها آگاه باشند . المنقذ من الضلال (مؤلف در حدود ۵۰۰ هجری) از کتابهای بسیار مهم غزالی است که آنرا نظیر اعترافات ژان ژاک روسو باید شمرد و بر مباحث دیگر هم ترجمه شده است . معيار العلم در منطق المرشد الامين الى موعظة المؤمنين . تلخیصی است از احیاء العلوم . الماخذ . المبادئ والغایات . مكاشفة القلوب . المظنون به عالی اهله . مسالم السلاطين . منهاج المسترشدين . عراج السالكين . محك النظر . معيار النظر . مشکوة الانوار . مستظهری ، در رد باطنه بام المستظهر بالله عباسی .

صاحب معجم المصنوعات العربیة این کتاب را همان فضایح الباطنه و فضائل المستظهری به میدانند که قسمت مهمی از آن را یکی از دانشمندان آلمانی (Goibziner) جمع کرده و شرح مسرور آنرا در ۱۰۰۰ ... آن نوشته است .

در کتاب احیاء العلوم و اقسامه من الضلال خود مؤلف در این کتاب آورده و شرح مهمی در مسکوکات عباسی زبیدی که در آن کرده است . (۱)

مواهب الجیشیه ، در رد فرقه ، ضلالت ، شرک ، کفر ، مستظهری که در رد آنها دست بردارند ، در شرح بر عقیده نفعی و سرس و عیب و عیب ، المنقذ من الضلال من شرح موعظة الامين بالله .

(۱) - ص ۱۳۸ حدیث چهارم

غزالی است در کتاب المستصفی .

نگارنده نسخه ای از شرح زبیدی جز طبع ده جلدی مصر بداشت و اگر این نسخه صحیح باشد جای تعجب است زیرا نوشته شدن مستصفی پیش از احیاء و تألیف منحول بعد از احیاء بدلیل عبارت مقدمه مستصفی تناقض صریح است و چگونه کتابی را که هنوز تألیف نکرده است میگوید فلان کتاب را پیش یا پس از آن تألیف کردم . و اینکه منحول را بعد از احیاء و کیمیای سعادت و جواهر القرآن تألیف کرده باشد هر قدر نگارنده دقت کرد در عبارت مقدمه مستصفی چاپی چنین مطلبی در نیافت . عبارت اول مستصفی طبع مصر در دو مجلد که سختی از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران موجود میباشد بدین قرار است :

فصنفت کتاباً کثیرة فی فروع الفقه و اصوله ثم اقبلت بعده علی طرق الآخرة و معرفة اسرار الدین الباطنة فصنفت فیہ کتاباً بسیطة ککتاب احیاء علوم الدین و وجیزة ککتاب جواهر القرآن و وسیطة ککتاب کیمیاء السعادة ثم ساقی قدر الله تعالی الی معاودة التدریس و الافادة فافرح علی طائفة من محصلي علم الفقه تصنیماً فی اصول الفقه اصرف العیایة فیہ الی النایق بین انرنیب و النحقیق و الی التوسط بین الاخلال و الاء الال علی وجه يقع فی الفهم دون کتاب تهذیب الاصول لهیله الی الاستعماء و الاستکثار و فوق کتاب المنحول لهیله الی الایجاز و الاختصار ناجبهم الی ذلک . بتعیناً بالله .

بطوریکه از صریح این عبارت معلوم میشود تألیف کتاب احیاء العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و منحول همگی پیش از کتاب

مستصفی بوده است و نگارنده احتمال میدهد که يك جا در نسخه شرح  
زییدی و در دیگر جاها در دریافت خود زییدی اشتباهی شده باشد  
بالحملة مؤلفات دیگر غزالی بدین قرار است .

مقاصد الفلاسفة ، این کتاب را چنانکه خود در مقدمه آن میگوید  
از باب مقدمه برای تهافت الفلاسفة نوشته است تا خوانندگان نخست از  
عقاید و فلاسفة و سپس از آراء نادرست آنها آگاه باشند . المنهك من الضلال  
(مؤلف در حدود ۵۰۰ هجری) از کتابهای بسیار مهم غزالی است که آنرا  
بظیر اعترافات ژان ژاک روسو باید شمرد و بزبانهای دیگر هم ترجمه شده است .  
معیار العلم در منطق المرشد الامین الی موعظة المتقین ، تلخیصی  
است از احیاء العلوم . الهاخذ . الیهادی والغایات . عکاشة القلوب .  
المضنون به علی اهلہ . مسلم السلاطین . منهاج المسترشدين . هراج  
السالكين . محك النظر . معيار النظر . مشکوة الانوار . مستظھری .  
در رد باطنیہ بام المستظھر بالله عناسی .

صاحب معجم المطبوعات العربیة این کتاب را همان فضایح الباطنہ  
و فضائل المستظھر به ممداد که قسمت هفتمی از آن را یکی ارداسنهمدان  
آلمانی (Gozziner) چاپ کرده و شرح مسیحی آلمانی در مقدمه  
آن نوشته است .

در کتاب احیاء العلوم و الفلاسفة من استخوان خردمندان  
کتاب آورده و بیخ و بنی در گفتگو تصدیق ریف کتاب آن کرده  
است . (۱)

مؤلف "المعجم" در رد باطنیہ ، شرح مسیحی آلمانی در  
رد آنها بوسب . بیخ و بنی در گفتگو تصدیق ریف کتاب آن کرده  
است .

(۱) - ص ۱۳۸ - ص ۱۳۹

معارج القدس • منهاج العارفين • الممكنون • المعارف العقلية  
والحكمة الالهية • منهاج العابدین الى جنة رب العالمین • معروفست  
که این کتاب آخرین تألیفات غزالی است .

این کتاب را هم بعض علماء شرح و تلخیص کرده اند از جمله  
شمس الدین بلاطسی دو شرح مختصر و مفصل بر آن نوشت و نیز  
آرا تلخیص کرده بغية الطالبین نام نهاد . سبکی در تألیفات غزالی از این  
کتاب نام نمی برد . وزیدی میگوید در کتاب المسامره شیخ محیی الدین معروف  
به ابن عربی خواندم که میگوید شیخ ابو الحسن علی بن خلیل سبکی  
مردی عارف و کمام بود من او را در سبته دیدم و با وی گفتگو کردم  
و تصانیفی از وی بنظرم رسید از جمله منهاج العابدین که به ابو حامد غزالی  
نسبت میدهند و از او نیست .

مدخل السؤلک الى مازل الملوک • مفصل الخلاف در اصول قیاس (۱)  
نصیحة الملوک فارسی در حکمت عملی و اخلاق ( رجوع شود  
بشرحی که نگارنده در مقدمه آن کتاب نوشته و بتاریکی از طبع بیرون  
آمده است ) .

### نوادیر الاخبار • نور الشمهة

(۱) - ربی در شرح احیاء در جزو تألیفات غزالی کتابی بنام ( المعالس الغزالیة )  
ضبط و ارسکی نقل کرده است که این کتاب ۱۸۳ مجلس وعظ غزالی است که در  
بمباد ایراد کرد و جمع کثیری حاضر میشدند و شیخ صاحبین فارس معروف به ابن لمان  
در عقب جماعت ایستاده آنها را نوشت و سپس بنظر غزالی رسانید و بر وی فرو خواند  
و غزالی آنها را تصحیح کرد و بوی اجاره داد تا آنها کتابی در دو مجلد بپرداخت .  
زیدی در اینجا اشتباه عجیبی کرده و خوب است که سند گفتار خود را بدست  
داده است و گر نه دیگران هم باین اشتباه می افتادند .

نوشته سبکی در طبقات الشافیه ( ح ۴ ص ۵۴ ) که مأخذ ربی بوده است  
این محالس از امام احمد غزالی برادر حقه الاسلام است و خود حقه الاسلام  
و انگری ۸۳ تا است نه ۱۸۳

الوجیز در فقه از کتب مهم و معروف غزالی است که از دو  
تألیف دیگرش بسیط و وسیط گرفته و مطالبی بر آنها افزوده است .  
برخی در باره این کتاب گفته اند که اگر غزالی دعوی نبوت میکرد  
معجزه اش کتاب الوجیز بس بود (۱) کتاب وجیز نیز مانند احیاء العلوم و وسیط  
و بسیط در دست فتنلا و علما افتاده و شروح و حواشی توضیحی و انتقادی  
بسیار و بقول بمضی حدود هفتاد شرح بر آن نوشته اند (۲) .

از جمله شارحان این کتاب . امام فخرالدین رازی . ابو التناء محمود بن  
امی بکراره وی . ابو حامد محمد بن یونس اربلی . ابو الفتوح عجللی . ابو القاسم  
عماد الکریم بن محمد قرظی و افعی که شرح خود را العزیر علی الوجیز  
نام گذارده و نووی آنرا تلخیص کرده و الترویضه نامیده است .

از کسانی که احادیث این کتاب را استخراج کرده اند یکی ابن  
ملقن است که نخست ۷ مجلد نام البدر المنیر نوشت و سپس در ۲ مجلد  
مختصر کرد و التخلیصه نامید و سپس آنرا هم تلخیص نمود و یک جلد بنام  
المنتقى نوشت . و نیز ابن حجر مشیقلانی این کتاب را تلخیص کرد .

و دیگران کسانی که احادیث و حیر را استخراج کردند ، مدرس جامعه ،  
بدر زرکسی ، سبب ارضی . حلال سوغلی .

اصل کتاب و حیر در مصر سال ۱۳۰۸ ضعیف شده است .

الوجیز در فقه

کتاب بسیط یکی از مدح کتاب هتباری غزالی است ( احیاء ،  
وسیط و بسیط و ... ) خلاصه . تا گریه بن محمد بن یحیی سوری این  
کتاب را در باره خواند با اینجهت شرح مستقیم و شروح و حواص

(۱) ردی ، (۲) ردی

دیگر نیز دارد که رییدی در شرح احواء العلوم و حاج خلیفه در کشف  
الطنون ضبط کرده اند .

ابن خلکان در ذیل ترجمه تقی الدین عثمان معروف به ابن صلاح  
گوید وی اشکالاتی بر کتاب وسیط نوشت .

ابو حفص عمر بن عبد العزیز بن یوسف طرابلسی در وصف چهار  
کتاب شزالی گوید .

هذب المذهب جبر احسن الله خلاصه

بسیط و وسیط و وجیز و خلاصه

صهدی می نویسد کتاب وسیط در مؤلفات فقه بی همتاست و اکنون

از کتب مهمّ درسی بشمار میرود ( و علیه العمدة الآن فی الفاء الدروس ) .

بعض علماء که شرح بر کتاب وسیط نوشته اند غیر از محمد بن

یحیی که پیش گه تیم عبارتند از رحم الدین احمد بن علی بن الرّفعة در ۶۰

محلّد سام المطالب - نحم قمولی سام البحر المحيط - طهر حمر بن یحیی .

محمد بن عبد الحاکم - عر عمر بن احمد مدلیجی - ابو الفتوح عجلی - ابراهیم

بن عبد الله بن ابی الدّم - ابن صلاح - احمد بن عبد الله معروف به ابن

استاد ( شرح ابن استاد در چهار محلّد است ) - یحیی بن ابی الحیر یمی .

و از حاشیه نگاران بر این کتاب عماد عبد الرحمن بن

علی مصری .

از کسانی که احادیث این کتاب را استخراج کرده اند سراج ابن

ملّس و کناس موسوم است به تدکرة الاحیاء بما فی الوسیط من الاخبار .

دور ابراهیم بن هبة الله اسوی این کتاب را تلخیص کرد . و ابراهیم بن

اسحق مناوی در قسمت فرائض این کتاب شرح نوشت .



کتاب وسیط و بسیط و وجیز هر سه در فروع فقه است نخستین  
مفصل و دوم متوسط و سوم مختصر. سه کتاب هم بدین نامها واحدی (۱)  
مفسر دارد و از همین جهت بود که بر غزالی اعتراض میکردند که مطالب  
خود را ارستادش امام الحرمین و اسامی کتابها را از واحدی گرفته است.  
الوقف و الابتداء در تفسیر.

یاقوت الانویل فی تفسیر التزیل . تفسیر قرآن است در . محمد  
و شاید با تفسیر القرآن که در حرفی تا نوشتیم یکی باشد اما آریدی و  
کتاب الاعلام دو تألیف نوشته ارد و الله العالم.

بعض کتب دیگر که بغزالی نسبت داده اند  
علاوه بر یکصد و بیست و چهار کتاب که از تألیفات مسلم غزالی  
شمریم ، کتب دیگر نیز بدو نسبت داده اند که بعضی یقین و یاره ای  
باحتمال از او نیست .

- ۱ - السر المکتوم فی اسرار النجوم یا کسب اسرار النجوم : بعضی  
غزالی و برخی نامام حجر رازی و آره ای بدیگران نسبت داده اند .
- ۲ - تحسین الظنون : آریدی در حروف کتبی که غزالی نسبت داده اند  
و از او بیست میویسد و منها کتاب تحسین الظنون و نه دیه

لا تظنوا الموت موبائنه	حیاته و هی غایات امی
احسنوا الظن بر رب راحه	تکرو و اسمی و مانو کما
ما ازی ندی ان الله	و انتمانی شکر ان الله

(۱) ابو نجس عی بن ... ان ... و حسن ... کتاب ...  
کرد . - بسیط و وسیط و وجیز هر سه در فروع فقه است  
و عرای در حروف کتبی که غزالی نسبت داده اند

وقد صرح الشيخ الأكبر أبو موسوع

۳ - الفخ والتسوية: عقيدة بیشتر محققان آنست که این کتاب بنام غزالی ساختگی است.

ابن حقیل در رساله حی بن یقظان این کتاب را در جزو کتب غزالی نام میرد که باندلس رفته و مورد مطالعه او قرار گرفته است. و بعد از این سخن او را در این باب نقل خواهیم کرد.

۴ - المظنون به علی غیر اهله: در انتساب این کتاب بغزالی سخهاست.

خود غزالی در کتاب حواهر القرآن میگوید بعض کماها نوشته ام که بر غیر اهلهش مضمون است. یا معنی کتابی بنام (المصون به علی غیر اهله) در حرو مؤلفات غزالی ضبط کرده است.

سبکی در طبقات السافعه میگوید که این کتاب را بغزالی نسبت داده است و یقین داریم که از او نیست. زیرا درین کتاب بقسام عالم و انکار عام قدیم بجزئیات تصریح شده است. با آنکه غزالی گوینده این سخنان را کافر میداند.

زیندی میگوید بیک نسخه از این کتاب پیش من است و هم از تحفة الارتاد نقل میکند که این کتاب از غزالی نیست. و بر اثر کتاب المصنوعه نقل میکند که المصنون به علی غیر اهله از مؤلفات علی بن حلیل است. و الجملة بن کتاب مکرر در متن حایب شده ابو بکر صیدان بن عبد الله مالینی متوفی ۷۵۰ کتابی در رد آن تالیف کرده است.

بعضی معتقدند که اصل کتاب المصنون به علی غیر اهله غیر از این رساله مختصر بوده که اکنون بحایب شده در دست مردم است. و کتاب اصلی مفصلاً تر از این رساله و مشتمل بر عقاید حقیقی غزالی بوده است

و عامه از انتشارش جلوگیری کرده اند (۱)

۵- سرالعمالمین و کشف مافی الدارین: این کتاب چند بار در طهران و هندوستان و مصر بسالهای قمری ۱۳۰۵ و ۱۳۱۴ و ۱۳۲۴ طبع شده است. و اگر در امتساب دیگر کتابها بغزالی استنباهی شده و هنوز حای سئک و تردیدی باشد، ایحا مسلم است که کتاب سرالعمالمین را عمداً بنام غزالی ساخته و شهرت داده اند بمقاصدی از قبیل اینکه وی را طرفدار ماطته و شیعه قلمداد کند (۲) یا نوشته های او را بحمل جراهات و اعتقاد داشتن بمودومات بی اعتبار بآورد.

در مقاله چهارم این کتاب "صریح بحلالت بالاعمال علی علیه السلام و عصب دیگران کرده و حدیث غدیر خم را براس دعوی دلیلی قاطع شمرده است. گروهی از مؤلفان شیعه بامتناد بهمین کتاب تشیع غزالی را ثابت کرده و چنین استنباط نموده اند که غزالی از مذهب سنت و جماعت برگشت و شیعه خالص گردید.

نگارنده این کتاب را هم مانند دیگر مؤلفات غزالی که بدست آوردش امکان داشت بارحمتی بچگ آورد و از اول تا آخر مطالعه نمود و یادداشتهای که مخالی از مؤلف تاریخی و ادبی نیست (۳) آورده باحت و اگر همرا با رنگوی کند و بافتنهائی را که در این کتاب هست شرح بدهد سخن بدر را نخواهد کند. از این حیث باختصار برگذار میکند.

اینکه گفتم کتاب را عمداً بنام غزالی ساخته اند، از جهات ذیل ثابت این است که گاهی روایح و مطالب درست تاریخی را در ضمن یا بهشت

---

(۱) الاصلاحیة فی الدارین ص ۲۰ (۲) در کتاب جبه الامم و ذوات العربیه

تألیف ابن کاتب را بگو از روایتی بدست داده است (۳) در این کتاب سی سوری

از اشخاص و مؤلفات دیده بسود و سرار ساخته و قسمی جدا و قسمی دیگر

و آن بوجه ام برده است.

میاورد و مثلاً میگوید استادام امام الحرمین چنین گفت ، و در ضمن کتب  
فلسفه مینویسد من در این باب کتاب مقاصد و تهاافت الفلاسفه را نوشته‌ام  
و در فیه خلاف کتاب تحصین و اشراف و در فقه کتابها ار قبیل بسیط و  
وسیط و وحیر و خلاصه تالیف کرده‌ام .

این کتابها مسلم از خود غرالی و این کار نیز شیوه اوست که در  
بعض کتب و رسائلش مطالب را بکتب دیگر از تألیفاتش حواله میدهد  
یا از آنها نام میبرد چنانکه در احیاء و مستصفی و المقصد و امثال آنها می‌بینیم  
و اما اینکه این کتاب حتماً از او نیست از جمله دلایلهای واضحش  
این است که در مقاله ۲۵ در تهذیب نفوس مینویسد انتدبی المعری  
لفسه و اثبات فی صحه یوسف بن علی شیخ الاسلام

اناصائم طول الحیود وانما فطری الحمام ویوم ذاک اعید

و چند بیت این قطعه را که از ابوالعلاء معری است نقل میکند .  
ابوالعلاء در سال ۴۴۹ وفات کرد و تولد غرالی یکسال بعد از  
وفات او در ۴۵۰ واقع شد . پس چگونه ممکن است که در جوانی معری  
را دیدد و از وی شعر شنیده باشد . پس از اینجا و جاهای دیگر که شرحش  
هو حیا اطباء است ساختمگی کتاب و دزدکار و کم حافظه بودن دروغگو  
معاوم مستود .

صفدی در کتاب الوافی بالرفیات در ترجمه حال مسعودی (علی  
بن حسین) صاحب مروج الذهب کتابی را باسم سر العالمین از تألیفات  
وی شمرده است . و یقین مقصود مسعودی را غیر از کتابی است که گفتیم یا  
وی نیز باستانه اعتاده است . زیرا مسعودی در سنه ۳۴۳ وفات یافت و اصلاً  
زبان معری را درک نکرد و بر استادش امام الحرمین ابوالمعالی جویری

متوفی ۴۷۸ هـ و کتاب مقاصد و تهافت الفلاسفه و وجیر و سیط و امتال آنها  
از مؤلفات او بود.

در مقاله ۱۹ این کتاب مضالبی راجع بچرخ گیری و تعویذات و  
عرائم و کیمیا و سیمیا و طلسمات و خواص اشجار و نباتات دارد که  
هرگز از نویسنده احیاء العلوم و المقدمان الصلّال و تهافت الفلاسفه  
نتواند بود.

در مقاله ۳۳ راجع بطب و معاحیس و ادویه و اعدیه و اشریه چیزها  
دارد که از فصل حرّ گیری و سیمیا و لیمیا کمتر نیست.

در مقاله ۱۷ نام از بعضی کتب اهل سنت میرد و بخواندن آنها  
توصیه میکند.

در مقاله ۲۹ - ۳۰ از ابوحنّان توحیدی سحی نقل میکند و ضایفه  
الهیّه و صوفیه صافیه و علمای آخرت را می شمارد از قبیل: حسن بصری،  
سفیان بن عیینه، طائی ظاهری، ابوحنیفه، مالک بن انس، احمد بن حنبل  
و امتال آنها.

کسی که بقول بعضی مؤلفان تبعه ارتسّس بر گشته و تبعه مقتضی شده  
و این کتاب را نوشته باشد، به این گونه انتحاص را از علمای آخرت می  
شمارد و به بخواندن کتب اهل سنت سنارتر میکند.

باری نگارنده در اینکه کتاب سرّ العالمین طبع شده موجود از آثار  
عزّالی نیست هیچ شک و تردید ندارد. اما در هویت اصل کتاب و مؤلف  
آن و تاقصها که در آن موجود است از قبیل اینکه در سنده آن یکجا  
حود را شیعه خاله، و جای دیگر سنی معتصم شده می بیند. زیرا که شیعه سنی  
برهانی و دیگر جای مرسی حسن گیری شده در جواب در سنی  
میشود، در حیرت است و الله اعلم.

## استادان و مشایخ غزالی

غزالی در ادب و فقه و اصول و کلام و فقه حلال و حرام و حدیث و روایت و امثال آنها استاد و راهمیان داشت اما بیشتر به شرف و بی‌بسته بکوشش و جهد و ریاضت خود او بود.

در فلسفه چنانکه خودش در المقدمه میگوید ظاهراً استادی نداشت و سه سال آخر از آن مدت را که در نظامت بغداد تدریس میکرد (۸۴ تا ۸۸) صرف یاد گرفتن فلسفه نمود و در مواقع فراغت شب و روز مشغول مطالعه و غرری در کتب فلسفه بود. و چون مقدمات کلام و منطوق و اصول را که با قواعد فلسفه آمیخته است در دست داشت، خود میتواند از حقایق این علم اطلاع پیدا کند. با این همه بطر نگارنده احاطه بر موز و دقائق فلسفه بدون استاد و راهمیا که لا اقل اصطلاحات قوم را تفسیر کند امری فوق العاده است.

غزالی هم مشایخ طریقت و هم مشایخ روایت داشت. سلسله مشایخ روایت وی و رشته استاد بعض کتب احادیث را که غزالی سماع کرده است مانند **کتاب مولد النبی** تألیف ابوبکر احمد بن عمر و بن ابی عاصم شیبانی در طبقات الشافعیه آورده و زبیدی هم در مقدمه الحیاه العلوم از آنجا نقل کرده است. (۱)

---

(۱) - طبقات الشافعیه از اعظم علماء امر نقل میکنند که غزالی کتاب مولد نبی را از شیخ ابوعبدالله محمد بن احمد حواری سماع کرده است و پسران شیخ ابوعبدالله یعنی عبدالحمید و عبدالحمید و غیر جماعتی از آنها در مجلس سماع حدیث با غزالی حاضر میشدند و از جمله روایات غزالی از کتاب مولد نبی است: احمرنا الشیخ ابوعبدالله محمد بن احمد الحواری احمرنا ابوبکر بن الحرث الاصبهانی حررنا ابومحمد بن حران احمرنا ابوبکر احمد بن عمر و بن ابی عاصم حدیثها امر اهیم بن عبدالحواری حررنا احمرنا عبدالحرث بن ابی ثابت حدیثها ابومیر بن عمر بن ابی العویرت قال سمعت

(بینه جلیه در ص ۲۰۷)

ایک استادان غزالی را از هر طبقه بطور فہرست یاد میکنیم .

۱ - ابو حامد احمد بن محمد رادکانی طوسی؛ اولین استادی بود کہ غزالی پیش او تحصیل فقہ و ادب کرد . سسکی نام وی را در حجتہ علمای شافعیہ کہ میان ۴۰۰ - ۵۰۰ هجری فوت شدہ اند آورده است با ضبط رادکان بدال ممتوح نقطہ دار کہ رسم الخطّ و شاید تلفظ قدیم رادکان بوده است ( طبقات الشافعیہ ج ۳ ص ۳۶ ) .

۲ - ابو نصر اسماعیلی جرجانی محمد بن ابوبکر احمد بن ابراہیم بن اسماعیل دومین استاد معروف غزالی در فقہ و فتنّ خلاف بود . وی و پدر اش

(بقیہ حاشیہ از صفحہ قبل)

عبدالملک بن مروان قال سئل عیاش بن اشیم الکنانی انت اکرام رسول اللہ فقال رسول اللہ اکرم منی وانا اسّ منہ ولد رسول اللہ عام الفیل . ویر سسکی سلسلہ روایتی از غزالی نقل میکند کہ سندش ناظمہ شیعہ میرسد تا این طریق : قرأت علی ابی عبد اللہ محمد بن احمد الحافظ فی سنۃ ثلاث و اربعین و سبعمائة احمرنا ابو الحافظ ابو محمد الد میاطی عن الحافظ عبدالعظیم المنذری اسماً بالشیخ ابو منصور فتح بن حاتم السعدی احمرنا الامام شہاب الدین ابو الفتح محمد بن محمود الطوسی احمرنا محیی الدین محمد بن یحیی العقیہ احمرنا حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد العزالی حدیثنا الشیخ محمد بن یحیی بن محمد الشجاعی الرزوی بر وزن فی دارہ قراءۃ علیہ حدیثنا ابو القاسم الحسن بن محمد بن حبیب المقرئ ( المفسر ، ج ۱ ) حدیثنا ابوبکر محمد بن عبد اللہ بن محمد بن حمید العباس بن حمزة حدیثنا ابو القاسم احمد بن عبد اللہ بن عامر الطائی ، البصرة حدیثنا ابی فی سنۃ ستین و مائین حدیثی علی بن موسی الرضا فی سنۃ اربع و تسعین و مائة حدیثی ابی موسی بن جعفر حدیثی ابی جعفر بن محمد حدیثی ابی محمد بن علی حدیثی ابی علی بن الحسن حدیثی ابی الحسن بن علی حدیثی ابی علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یظہر قوم لاحلاق لهم فی الدین شاتمہم فاسق و شیعہم ہارق و صبیہم عارم الا امر بالہر و ف و الناهی عن المنکر و ما بینہم مستضعف و العاسق و المعاقق و ما بینہم مشرف ان کنت عبیا و قرونک وان کنت فقیراً حقرونک ( الحدیث ) .

این دو روایت را ریبندی ہم در مقدمہ احیاء العلوم نقل کرده است انما نسختہ این کتاب با طبقات الشافعیہ بسیار اختلاف دارد .

تا چند پشت همگی از رؤسا و علمای بزرگت جرجان بودند و غزالی از طوس برای تحصیل نزد او بجرجان رفت .

ابونصر نخستین بار در زمان حیات پدرش سال ۴۶۶ در مسجد صفاران جرجان بتدریس و املاء احادیث نشست و پس از فوت پدرش ریاست مطلقه بدست او افتاد و روز یکشنبه ۲۷ شهر ربیع الآخر حدود سنه ۴۷۵ در گذشت .

### ۳ - امام الحرمین ابوالعالی جوینی ضیاء الدین ابوالعالی

عبدالمملک بن ابو محمد عبدالله بن یوسف حویبی ( ۴۱۹ - ۴۷۸ ) در عصر خود بررگترین علمای شافعیّه اشعری مذهب خراسان شمرده میشد و بسیاری از علما و فضیلابی قرن پنجم شاگردان وی بودند . طلاب هر شهر و دیار از عراق و خراسان و مکه و حجاز برای تحصیل بحضرت او می شتافتند و همواره بر دیک چهارصد تن طلاب فاضل از محضر درستش فایده میگرفتند . سبکی در ترجمه حالتش بدین بیت متمل میشود .

وما اری احداً فی الناس یشبهه      وما احاشی من الاقوام من احدٍ  
ویر در ناره او گفته اند .

دعوالیس المعالی فهو ثوبٌ      علی مقدار قدّ ابی المعالی

حاجواده امام الحرمین غالب اهل فصل و ارباب علم و ادب بودند . پدرش رکن الاسلام ابو محمد حویبی متوفی ۴۳۸ و عمویش علی بن یوسف متوفی ۴۶۳ از علما و دانشمندان بررگت عصر حویبتش شمرده میشدند و پسرش ابوالقاسم مظفر بن عبدالله المملک پیر از فضیلابی عصر خود بود .

ابوالعالی ریز تربیت پدرش ابو محمد بار آمد و نخستین بار از محضر او فائده برد . در حوایی نزد حافظ ابو نعیم اصفهانی ( ۹۳ ساله در سنه ۴۳۰ وفات یافت ) سماع حدیث کرد و از وی احاره روایت گرفت



و از همان وقت بفضل و هوش و ذکادت اشتهار داشت . علم اصول را نزد ابوالقاسم اسفراینی متوفی ۴۵۲ تحصیل کرد .

ابوالمعالی با ابواسحق شیرازی که از فحول علمای آن عصر است معاصر بود و هر دو یکدیگر فوق العاده احترام میکردند . ابواسحق او را استاد شرق و غرب میخواند و ابوالمعالی محض احترام غاشیه ابواسحق بدوش میکشید .

در ایام بلوی و شورش معتزلی و اشعری و حمی که میان سوات ۴۴۰ تا ۴۵۶ بر پا بود و در فتنه که عمیدالملک کندی در سال ۴۵۶ در خراسان بر پا کرد تا روافض و اشعریه را بر مبرها لعن کردند (۱) ابوالمعالی گرفتار غوغا و زحمت اشراز گشت و از نیشابور مسافرت کرد نوشته بعضی تنها و بقولی برخی با اتفاق حافظ ابوبکر بیهقی (۲) و امام قشیری از نیشابور بیرون شدند و ابوالمعالی بنگه رفت و چهار سال محاور حرمین بود و آنجا درس و فتوی اشتغال داشت .

پس از آنکه بوقت دولت نالاب ارسال رسید و خواجه نظام الملک زمام کارها را بدست گرفت و در صدر رتق و فتق امور برآمد امام الحرمین و سایر علما را دو باره بوستان برگردانید و مدرسه نظامیه نیشابور را برای او بنا کرد . امام الحرمین حدود ۱۸۵ سال بدون هیچگونه رفیق و مرأحی مدرس نظامیه نیشابور بود . در این اثنا یک سفر هم باصفهان رفت و در

---

۱ - رجوع شود بحاشیه که در صفحه ۷۷ چاپ شده است ۲ - ابوبکر حسرو حردی بیهقی اصلاً مردم حسرو حرد بیهقی بود و در نیشابور اقامت داشت بر دابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری و ابوالحسن محمد بن حسین علوی و استادان دیگر آورده از تحصیل کرد . ولادتش در شعبان ۳۸۴ و وفاتش در نیشابور سال ۴۵۸ واقع شد . از مؤلفاتش کتاب سن صغیر و مناقب امام احمد و کتاب البعث و النشور در آن زمان مشهور بوده است .

مجلس نظامی بی اندازه تفریب یافت و دو باره بیشاپور برگشت .  
 ابوالقاسم دیوسی که بعد ازین نامش خواهد آمد در اصفهان با ابوالمعالی  
 مناظره و بدوسی احترامی کرد که آین کِلَابُكَ الْفَارِیَةُ مقصودش تا گردان  
 ابوالمعالی بود که در محالس بحث و مناظره حمایت از استادشان میکردند .  
 تولد امام الحرمین محمد مه مخرّم ۱۹۴ و فاتش بمرص یرقان شب  
 چهار سبه ۲۵ ربیع الاخر ۴۷۸ اتفاق افتاد . در ماتش شورشی عجیب  
 پیداشد . بازارها را بستند و نزدیک یکماه هیچکس عمامه بر سر نگذاشت  
 و قریب چهار صد نفر ساگردان برگش که از رؤسا و علمای شهر های  
 دور و نزدیک بودند عرا داری ها کردند و شعرا برای او مرثی ساختند  
 از جمله :

قلوب العالمین علی المتسالی و ایام الوری سبه الیالی  
 ایشر غصن اهل الفضل یوما و قدما ت الامام ابوالمعالی  
 از مؤلفاتش : کتاب نهاییه در فقه و ارشاد و شامل در اصول دین  
 و کتاب برهان در اصول فقه و کتاب غیاث الامم و مغیث الخلق در ترحیح  
 مذهب شافعی و رساله نظامیه . ( برای بقیه احوالش رجوع شود بکتاب  
 طبقات الشافعیه و اس خلکان و بافعی ) .

۴ - حافظ ابوالفتیان . عمرس عبدالکریم دهستانی روایی . از  
 اساتید حدیث و مشایخ روایت غرّالی است که دهسی در تذکره الحماط  
 و سکی در طبقات الشافعیه ذکر کرده اند . تولدش ۴۲۸ و فاتش در سرخص  
 ماه ربیع الاخر سه ۵۰۳ واقع شد .

۵ - ابو سهل حفصی مروزی محمد بن احمد بن عبیدالله . استاد و  
 شیخ روایت خواجه نظام الملک بود . غرّالی نیز در جوابی از وی سماع

حدیث کرد . وفاتش بوشته یافعی در سال ۴۶۶ واقع شد .

۶ - نصر بن ابراهیم مقدسی شیخ شافعیّه شام متوفی ۴۹۰ نیز از مشایخ روایت غزالی بود .

۷ - محمد بن یحیی بن محمد شجاعی زوزنی غزالی یکجهد در رورن نزد وی سماع حدیث میکرد .

۸ - ابو محمد عبدالله بن محمد بن احمد خواری از مردم خوار طهران ( به خوار بیهق که عبدالحار خواری متوفی ۵۳۶ ار آنجاست ) نیز از مشایخ روایت غزالی بود .

۹ - الجاکم ابوالفتح نصر بن علی بن احمد حاکمی طوسی ری نیز استاد حدیث و از مشایخ روایت غزالی بود .

۱۰ - ابوعلی فارمدی فصل بن محمد بن علی از مردم فارمد طوس از بزرگان عرفا و رهاد و از مشایخ صوفیّه خراسان و شیخ طریقت غزالی و استاد وی در تصوف بود ورشته تصوف غزالی بدو می پیوست .

فارمدی با استاد ابوالقاسم فتیری صاحب رساله قشیریه مصاحبت و معاشرت داشت . و برد ابو عبدالله بن باکویه شیرازی و ابو منصور تمیمی و ابو حامد غزالی کبیر سماع حدیث کرده بود و امام عبدالغافر و عبدالله علی خرگوشی و جماعت دیگر شاگردان روایت او بودند . برد خواجه نظام الملک تهرّاب و مرانی مقدّم بر همه علما وفقهای آن زمان داشت خواجه او را در محالس بر خویشتن و تمام بزرگان رحال برتر می شناسید . تولدش ۴۰۷ هـ وفاتش در طوس ماه ربیع الآخر سن ۴۷۷ واقع شد ( برابری بقیه احوالش رجوع شود به اس حلکان و ضقات الشافعیّه و مرآة الحسن و صحاح الانس و طرایق الحقایق و حریده الاحمیه ) .

۱۱ - ابوبکر نساج ابوبکر بن عبدالله نساج از مشایخ صوفیّه خراسان

و از راهنمایان امام غزالی بتصوّف بود ، امام احمد غزالی نیز بدو ارادت می ورزید و رشته طریقتش بدو می پیوست .

ابوبکر نساج از مریدان شیخ ابوالقاسم گرگانی متوفی ۴۵۰ بود . وفاتش بموشه خزینه الاصفیاء در سال ۴۸۷ اتفاق افتاد .

### شاگردان غزالی

غزالی در عصر خود دانشمندی یکتا بود . چهار سال در نظامیه بغداد و حدود یکسال در نظامیه نیشابور رسماً تدریس میکرد . در اوقات دیگر نیز جویندگان علم و دانش از محضرش استفاده میکردند . چه در آن تاریخ هر کجا دانشمندی یافته میشد طلاب و عاشقان علم و ادب گرد او را میگرفتند و بهر وسیله که ممکن بود از او فیض یاب میشدند . این است که غزالی در تمام دوره عمر حتی در ایام مسافرت و ریاضتس جز در مواقع خلوت هیچگاه از افاضه و افاده فارغ نبود

آیامی که در بغداد بود پیوسته سردیك سیصد تن از فضلا ، و در نیشابور هم گروهی سیار ، و سپس در طوس با سرپرستی مدرسه و خانقاهی که خود بیاد و دایر کرده بود حدود یکصد و پینجاه متورّع آروی تربیت و تعلیم میگرفتند و از محالس درس و موعظه اش بهره مندی گشتند . گروهی بسیار از علما و دانشمندان قرن تسیم هجری خصوصاً در قلمرو خراسان همگی شاگردان و تربیت یافتگان غزالی بودند و غالب در کتب تراجم و رجال با نامی آنها بر میخوریم .

واقعه عز و محوم این طایفه در خراسان که از سنه ۵۴۸ شروع شد و سالها طول کشید یکی از و فایع تسوی است که در تاریخ سیاسی و ادبی ایران بی انداره اثر بحسید .

داستان گرفتاری سلطان سنجر سلجوقی بدست غزان و مدت پنج سال  
 اسیر بودش در دست این طایفه و فتنه های پی در پی و کشتار های شوم  
 و بتعبیر مؤرخان اسلام قتل شعوائی که این گروه گسیخته لگام در نیشابور  
 و دیگر بلاد خراسان کردند ، یکی از داستانهای مهم و حوادث وحشت  
 انگیز تاریخ ایران است که ابن اثیر و ابوالفدا و ابن خلکان و عماد کاتب  
 اصفهانی و دیگر تاریخ نویسان شرح آنرا نوشته اند .  
 محمد بن مؤر در کتاب اسرار التوحید نموداری از فجایع و  
 کشتار های این طایفه را که حدود یکصد و یازده تن تنها از اخلاف شیخ  
 ابوسعید بدست آنها کشته شدند شرح داده است .

همین حادثه دهشت زای بود که استاد قصیده سرایان **انوری ایبوردی**  
 را بر انگیزت تا قصیده ای از سوز دل برداخت و این واقعه را پشادشاه  
 سمرقند نامه کرد .

بر سمرقند اگر نگذری ای باد سحر      نامه اهل خراسان بر خاقان بر  
 تا آنجا که گفت :

ستاد الا بدم مرگت بسی مردم      مگر حر در تکم مام بیابی دختر  
 استاد **خاقانی نروانی** بر در کشته شدن امام محمد بن یحیی  
 نیشابوری بدست عراقی مرثیه ای عزیمت .

آن مصرع مالکت که تو دیدی خراب شد  
 و آن بیل مکرمت که شیدی سراب شد

گردون سر محمد یحیی ساد داد  
 محنت نصیب سحر مالک رقاب شد

ای مشتری ردا به از بر که طیلان  
 در گردن محمد یحیی طاب شد

باری در این حادثه محنت زای بسیاری از علما و فضلاء خراسان که شاگردان غزالی بودند کشته شدند یا چنان در مهلکه افتادند که از سختی مشقت جان دادند . مابعد که چند تن از شاگردان معروف غزالی با شرح حالی مختصر از آنها میپردازیم .

خواهندگان برای تفصیل احوال آنها و بقیة شاگردان غزالی رجوع کنند به اس خلکان و تدکرة الحقاظ و طبقات الشافعیة و مرآت الجنان .

۱ - امام محیی الدین محمد بن یحیی بن ابی منصور نیشابوری :  
کتیبة او در ابن خلکان و حاشیة یافعی (ابوسعبد) و در طبقات الشافعیة (ابوسعبد) نوشته شده است .

امام محمد یحیی از بزرگان شافعیة خراسان و از مشاهیر شاگردان غزالی بود . ریاست علمی و روحانی نیشابور بدو انحصار داشت مدتی در نظامیة نیشابور و یکجهد در نظامتة هرات تدریس میکرد و جماعتی بسیار از علما و فضلاء آن زمان شاگردان او بودند . بیشتر تحصیلاتش نزد غزالی انجام گرفت و یکجهد هم نزد ابوالمظفر حوافی همدرس غزالی تلقین کرد . امام محمد بن یحیی شعر تازی خوب میگفت و در حسن بیان نموداری کامل از استادش غزالی بود . یکی از فصلا در ناره او گشت :

رفات الدین و الاسلام یحیا بمحیی الدین مولانا ابن بحیی  
کان الله رب العرش یلهی علیه حین یلهی الدرس و حیا  
ار حمله اشعار محمد یحیی ایدو بیت است که مضمومی بدیع دارد و نگارنده در حین نگارش این سطور مرتجلاً بنظم یارسی ترجمه ناقص کرد :

و قالوا یصیر الشعر فی الماء حیا اذا الشمس لاقته فما خلته صدفا  
فلما النوی صدغاه فی مساء وجهه و قد لسا قلبی تیقته حفا

می شنیدم موی چون افتد در آب مار گردد از شعاع آفتاب  
 بر رخت پیچید زلف و دل گزید باورم شد آن حدیث نا صواب  
 تولد امام محمد یحیی در سنه ۴۷۶ و قتلش بدست غزان در ماه  
 رمضان ۵۴۸ بدین وضع فجیع اتفاق افتاد که خاک در دهانش کردند و  
 طیلسان بر گردنش پیچیدند تا بسختی جان داد. شعرا بفارسی و تازی در  
 مرثیه اش قصیده ها پرداختند چند بیت از رثاء خاقانی را پست نقل کردیم  
 و همو گوید.

باورد محنت است در این تگسای خاک

محنت برای مردم و مردم برای خاک

در مدت محمد مرسل بداشت خلق

فاصلتر از محمد یحیی وضای خاک

آن کرده روز تهنکه دندان فدای سنگ

وین کرده گاه فتنه دهان را ودای خاک

ابو الحسن علی بن ابوالقاسم بیهقی گفت .

یا سا فکادم عالم متبحر قد طارهی اقصی الممالک صیته

تالله قل لی یا ظلوم و لا نخف عن کان یحیی الدین کیف تمیته

**نجم الدین خوبشانی** (ابوالبرکات نجم الدین محمد بن موفق بن

سعید خوبشانی نیشابوری) تولد ۵۱۰ و وفات چهارشنبه ۱۸ ذی القعدة ۵۸۷

که نامش در کتب رجال و تاریخ ضمن سرگذشت صلاح الدین ایوبی

و خلفای فاطمی مصر معروف است یکی از شاگردان امام محمد یحیی بود .

نجم خوبشانی همان کسی است که در ایام نهضت صلاح الدین ایوبی سمری

بمصر کرد و آنگاه که صلاح الدین بن هنور حرأت نمیکرد علانیه خطبه بنام

خلعای عثاسی بخواست و نام فاطمیان را از خطمه بیندازد وی اولین بار بر سر منبرها خلعای فاطمی را لعن و عثاسیان را بحلافت کافه مسلمانان تعریف کرد .

امام شهاب الدین محمد بن محمود طوسی و شیخ دجر الدین محمد بن ابی علی نوقایی ۵۱۶ - ۵۲۹ و قاضی ابوظالب محمود بن علی اصفهانی مدرس معروف متوفی ۵۸۵ که همگی از علما و فصلای برگزیده عصر خویش شمرده میشوند . بر شاگردان محمد یحیی بودند . در همان سال که امام محمد بحیثی کشته شد متکلم معروف ابوالفتح محمد ابن عبد الکریم شهرستانی صاحب کتاب ملل و نحل بیروفاات یافت (دول الاسلام ذهبی و ابن خلدکان)

۳ - امام ابو الفتح محمد بن فضل مارشکی (مارشک از دیهای طوس است) بر شاگردان معروف غزالی بود و در فتمه غران بسال ۵۴۹ درگذشت .

۴ - ابو منصور محمد بن اسعد واعظ عطاری طوسی معروف به حنفیه اصلاً طوسی و ساکن نیشابور بود در طوس خدمت غزالی بیوست و در حلقه شاگردان او درآمد در واقعه غر سال ۵۴۸ از نیشابور گریخت و نادر بابحان شرافت و دوستی ابن خلدکان در تبریز ماه ربیع الاخر ۷۱، و بقولی رحب ۵۷۳ درگذشت و تولدش در ۴۸۶ بود و نوشته مسکی (ح ۴ طقات ص ۶۶) عاقبت ساکن مرو شد و همانجا باصح احوال در ۵۷۳ وفات نمود

۴ - ابن برهان فقیه ابوالفتح احمد بن علی : بر دغزالی و کیای هراسی تحصیل کرد و از مدرسان طائمه بغداد شد و آدرس سؤال ۴۷۹ و وفاتش نوشته مسکی در جمادی الاولی سنة ۵۱۸ و بعضط ابن خلدکان و یافعی ۵۲۰ واقعند .



۵ - تاج الاسلام ابن خمیس ابو عبدالله حسین بن نصر موصلی متوفی ۵۲۲ (یاغی و ابن خلدکان).

۶ - ابو محمد انصاری عامر بن دعش از مردم شام ۴۵۰ - ۵۳۱

۷ - مروان طنزی مروان بن علی بن سلامه از مردم دیار بکر بورات رنگی آق سقر صاحب موصل رسید و بعد از ۵۴۰ وفات یافت. عمادالدین رنگی بن آق سقر در ۵۲۱ از طرف سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی والی بغداد شد و از آن پس کارش بالا گرفت تا پادشاه موصل گشت و در سنه ۵۴۱ کشته شد (ابن خلدکان).

۸ - استاد ابو طالب رازی عبدالکریم بن علی بن ابیطالب کتاب احیاء العلوم استادش را از بر داشت و در فارس حدود سنه ۵۲۲ یکسال کمتر یا بیشتر در گذشت (طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۲۵۹) رسیدی در مقدمه شرح احیاء ندانم از چه مأخذ نوشته است که (توفی بمرو و الرود سنه ۵۲۸).

۹ - ابو الفتح باقر جی عبدالواحد بن حسن در جمادی الاخر ۵۱۷ با سفارش نامه سلطان سحر بغداد رفت و مدرس نظامیه شد و یکجود در این منصب بود و سپس اسعد میهنی این شغل را هم با سفارش نامه سلطان سحر از دست او گرفت و فواتش در عربه سال ۵۳۳ واقع شد.

همین ابو الفتح باقر جی است که گفت یکشب در اوصاع و احوال خود اندیشه میکردم و سخت دلتنگ بودم که از نعیم دنیا محروم شده و تشرقیات ظاهری نرسیده ام در ابحال معنی آید و دست بر حوائج و روی بمن کرده گفت ای شیخ بسو:

اقسمت بالیت العتیق و رکنه والطائفین ومنزل انقرآن

ما العيش في المال الكثير وجمعه بل في الكفاف وصحة الابدان

۱۰ - ابن عربی معافری ابو بکر محمد بن عبدالله اندلسی نوآد

۴۶۸ یا ۴۶۹ وفات ۵۴۳ ( ابن خلدان و یافعی ) . در کتاب شدرات الذهب وفات او را در وقایع سال ۵۴۶ ضبط کرده است .

۱۱ - ابوسعید نوقانی محمد بن احمد بن محمد ملقب به سدید

در مشهد علی بن موسی الرضا بصط سبکی در ۵۵۶ و بظاهر مقدمه شرح احواء ۵۵۴ در حادثه غزوات کشته شد (۱) . در طبقات الشافعیه ( ج ۴ ص ۶۶ چاپ مصر ) ابوسعید بوقالی ساء مؤتخده و در ص ۱۱۲ همین حر و بکیت ابوسعید ونست بوقالی سون نوشته شده است بوقان از محال سیستان و بوقان یکی از دو شهر معروف طوس است یعنی بوقان و طبران که ابن خلدان در دیل ترجمه امام احمد غزالی تلخیص آنها را می نویسد و میگوید ( ولهما ما یرید علی الف قریه ) .

۱۲ - قاضی ابو نصر احمد بن عبدالله بن خمقری نوآد . ۲۰ شعبان

۴۶۶ وفات ربیع الآخر ۵۴۴ در طوس نزد غزالی تحصیل کرد . خمقری مسوب است به نخس قری و این کله را عربی نویسان بحای بیجدهی مسوب به یح ده که در مر و معرف بوده است اختیار کرده و گاه خمقری و گاه بیجدهی نوشته اند بظایر این که ابوالفضل بیجدهی اسم خاص علی خویشاوند را که در کتب تاریخ بهمین شکل شهرت دارد تسدیل بعلی قریب کرده است . برای باقی ترجمه حال قاضی ابونصر و شرح این نسبت و اسامی پیح دیه مر و رجوع سود بطبقات الشافعیه ج ۴ ص ۳۹ .

(۱) بشرحی که یافعی در وقایع سده ۵۴۴ می نویسد درین سال دوازده عران بر بیشانور تاختند و براع داخلی هم میان شافعیه و سلوئیه و حنفیه در یا شد و کار گستر سخت و سوختن بازارها و مدارس کشید و از هر دو طرف جماعتی مراوان بقتل رسیدند .

۱۳. محمد بن نومرت ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن نومرت معروف بمهدی هرغنی . میر از شاگردان غزالی و از جمله کسانی است که در دیار مغرب دعوی مهدویت کرد و در اقوام بربر مراکش و اسپانیا و وواحی مصر و آفریقا شورش و انقلابی برپا ساخت و گروهی بدو گرویدند . طرز دعوت و ترجمه احوال و داستاتش را علی بن یوسف بن تاشغین پادشاه مراکش و دیگر رجال دیوانی و دینی آن زمان سرگذشت مفصّلی دارد که در کامل ابن اثیر و طبقات الشافعیه و ابن خلدکان نقل شده است .  
 ابن خلدکان ولادت او را غاشورای ۴۸۵ و آغاز ظهور و دعوتش را بمهدویت خویش سه ۵۱۴ و وفاتش را ۵۲۴ نوشته است .

۱۴. ابو حامد اسفرائینی محمد بن عبد الملك حوسقانی اسفرائینی (حوسقان ارمحال اسفرائین است) . در بغداد برد غزالی تحصیل کرد (طبقات ح ۴ ص ۷۶)

۱۵. ابو سعید محمد بن علی حاواوی عراقی (حاواوی قبیله من الاکراد سکو والحدّه) . تولّدش در سال ۴۸۶ و وفاتش ظاهراً بعد از ۵۴۰ واقع شد (در باره تاریخ وفاتش تردیدی است . رجوع شود طبقات الشافعیه ح ۴ ص ۸۸)

ابو سعید حاواوی کتاب اللحم العوام را از استادش غزالی روایت میکند . و کتاب مقامات حریری را پیش مؤلفش خواند و بر آن شرح نوشت

۱۶. ابراهیم بن محمد غنوی رقی صوفی ۴۵۹ — ۵۴۳ . نزد غزالی تحصیل و مؤلفات او را کتابت میکرد .

۱۷. ابو عبد الله حسین بن نصر جهنی کعبی تولّدش در موصل ۲۰ محرم ۴۶۶ و وفاتش سه ۵۵۲ واقع شد .

۱۸ - خلف بن احمد نیشابوری . سبکی از ابن صلاح نقل میکند که وی پیش از استادش غزالی وفات یافت .

۱۹ - ابو الحسن سعد الخیر بن محمد بن سهل انصاری اندلسی . فقه نزد غزالی و ادبیت برد ابو رکر یا خطیب تریزی فرا گرفت و در عاشورای ۵۴۱ در گذشت .

۲۰ - ابو منصور سعید بن محمد بن رزاز . یکچند مدرّس نظامیه بود و معزول شد . ولادتش ۴۶۲ و وفاتش دی القعدة ۵۳۹ اتفاق افتاد و در تربت شیخ ابواسحق شیرازی دهن شد . در مقدمه شرح احواء شاید بتحریرف نسخه وفات او را ۵۰۳ نوشته است .

۲۱ - ابو الحسن علی بن محمد بن حمویه بن محمد بن حمویه

جوینی .

۲۲ - ابو عبد الله شاعر بن عبدالرشید جیلوی متوفی ۲۰ محرم ۵۴۱

۲۳ - ابو الفتح نصر بن محمد بن ابراهیم آذربایجالی مراغی .

۲۴ - ابو الحسن علی بن مظهر بن مکی بن مقلاص دینوری .

متوفی شب ۲۷ رمضان ۵۳۳

۲۵ - ابو محمد صالح بن محمد .

۲۶ - جمال الاسلام ابو الحسن علی بن مسلم . دو نفر آخر را

ریندی در مقدمه شرح احواء آورده است و در ناره آخرین میگوید « لازم الغزالی مدّة مقامه بدمشق واحد عه . یحکی انّ الغزالی قال بعد خروجه من الشام تخلّمتُ کتابا انّ عاشکان له شأنٌ یعنی جمال الاسلام هدا فکان کما تهرّس منه » .

بعض مشایخ مذهب غزالی که کینه آزما نیز ابو حامد بوده است (۱)

۱ - قاضی ابو حامد احمد بن بشر بن عامر عامری مروزی متوفی

۳۶۲ (طبقات ح ۲ ص ۸۲ و اس خلیکان ح ۱ نسبت مرورودی)

(۱) - این فصل را ربیدی در مقدمه شرح احیاء العلوم آورده است و اتفاقاً نسخه چاپ مصر که در دست ماست در این فصل ما بعد فصول دیگرش اغلاط و اشتباهات در او ان دارد که بعضی با احتمال قوی از تحریفات نسخه است . نگارنده از روی طبقات الشافعیه که واحد عمده ربیدی در نوشتن این مقدمه بوده و بر از روی کتب معتبر دیگر از قبیل دول الاسلام و تذکره الحفاظ دهی و اس خلیکان و مرآة الحیان یا دهی و کامل این اتیر و شذرات الذهب و امثال آنها هم اغلاط را بقدر امکان تصحیح کرد و هم چهار تن را که زمان دو هزار آنها بعد از غزالی است علاوه نمود . و اگر میخواست تمام مشایخ شافعیه را که اعزالی هم کینه بودمانند از معاصرانش و پیش از او و بعد از او همه را شماره کند چندین هزار این مقدار بر میامد اما چون فایده تاریخی چندان نداشت همین مقدار قناعت کرد .

بی نهایت نیست که نکته ای را اینجا یاد آور شوم : چنانکه گفتیم اساس و مبنای اصلی نوشته های ربیدی در شرح حال عزالی کتاب طبقات الشافعیه بوده که اتفاقاً نسخه چاپی آن هم بسیار معالوط است . و هر چند بعضی مطالب که در حلال سطور آن رساله اشاره شده است گذشته از اشتباهاتی که برای هر مؤلفی کم و بیش دست میدهند و آنکه بر این دعوی بر انکار باشد اهل حیره در این کار نیست ، گویا نسخه خطی ربیدی هم عاقل داشته و از این جهت در بعضی مطالب و عباراتش همان اغلاط را قی مانده است . و اوصاف را بر چنین نویسنده ای رحمت کش و بر کار که دوره تاج العروس با آن شرح و سطر و شرح احیاء العلوم در ده مجلد دو فقره از تالیفات اوست بچند نوشته خرده گردنی من داری را اوصاف دور میدادم دیگر نویسنده گان خود دانند .

حوشبختانه این قسین و شقه هی تاریخی عدما اقتباس از یکدیگر است . و تا آنجا که تالیفات گذشتگان در دسترس باشند میتوان ارسندی نسخه صحیح تر و قدیمتر راه حست و لا اقل بمقایسه و تعادل و ترجیح روایات و سمجیدن آنها با وقایع مسلم تاریخی چیزی بدست آورد . از این جهت نگارنده درین فصل و دیگر فصول تاریخی و تراجم رجال که در این غزالی فایده آورده است ارسس استادی و شاگردان و معاصران عزالی و امثال آنها تا آنجا که در قدرتش بوده بدون مراجعه بچند واحد معتبر چیزی نگاشته و برای خواننده گان که حویای شرح احوال معصل هستند بعضی ماحد را نشان داده است .

۲ - ابو حامد طوسی اسمعیلی احمد بن محمد بن اسمعیل بن  
نهیمن فقیه در طبرستان طوس حدیث میگفت و در سال ۳۴۵ در گذشت  
(طبقات ج ۲ ص ۹۶) .

۳ - ابو حامد احمد بن محمد بن حسن حافظ متوفی رمضان  
۳۲۵ (طبقات ح ۲ ص ۹۷) .

۴ - ابو حامد شارکی هروی احمد بن محمد بن شارک فقیه  
متوفی علی الاصح در سنه ۳۵۵ (طبقات ج ۲ ص ۹۸) .

۵ - ابو حامد همدانی احمد بن حسین بن احمد بن جعفر فقیه  
متوفی ۱۷ صفر ۴۹۱ (طبقات ج ۳ ص ۲) .

۶ - ابو حامد بیهقی احمد بن علی بن حامد از مردم خسرو  
جرد بیهقی . وفاتش بعد از سال ۴۸۳ بود زیرا در این سال حسین قورانی  
از وی سماع حدیث کرد (طبقات ج ۳ ص ۱۲) .

۷ - ابو حامد اسفراینی احمد بن ابی طاهر محمد بن احمد  
ارمشایخ شافعیه عراق و از علمای بزرگ زمان خود بود . تولدش ۳۴۴  
وفاتش در شوال سنه ۴۰۶ واقع شد .

از جمله وقایع زندقه گوی او اینکه در سال ۳۹۸ شیعیان بغداد قرآنی  
بیرون آوردند که با همه قرآنها که در دست عامه بود اختلاف داشت و  
مدعی شدند که مصححان مسعود است . از این جهت میان شیعه و سنی  
کشمکش و مشاجره سختی اتفاق افتاد و کار بدانجا کشید که علما و قضاة  
انحس کردند و ابو حامد اسفراینی و فقههای دیگر حکم سوراخیدن این  
نسخه از قرآن دادند و رأی آنها در محصر جماعت بموقع عمل گذارده  
شد . از ابرو شیعیان سحت ختمگین شدند و دسته ای از جوانان این

فرقه بقصد اسی حامد گرد خاہے اورا گرفتند و در صدد آزارش برآمدند  
وی از خاہه فرار کرد و خلیفه عتاسی القادر بالله ۳۸۱ - ۴۲۲ ابن فتنه  
را بنیاد و ابو حامد یحیٰ خود برگشت ( برای باقی احوالش رجوع شود  
بطبقات ج ۳ ص ۲۴ - ۳۱ و ابن خلکان ج ۱ ) . وفات ابو حامد اسفرائینی  
در مقدمه زبیدی بر شرح اعیان ۴۰۸ نوشته شده و گویا تخریف نسخه است .

۸ - ابو حامد سرخسی شجاعی احمد بن محمد بن محمد بن  
علی بن محمد بن شجاع . قاضی و مدرس بصره بود و در بلخ بسال ۴۸۲  
وفات یافت ( طبقات ح ۳ ص ۳۳ ) . وفات اورا در مقدمه شرح اعیان  
سه ۴۵۸ نوشته است .

۹ - ابو حامد احمد بن محمد رادکانی طوسی . در جرو استادان غزالی  
گفته شد .

۱۰ - ابو حامد غزالی بزرگت . شرح حالش خواهد آمد .

۱۱ - ابو حامد استوائی احمد بن محمدس دلویه . تولدش ظاهراً در  
۳۵۸ وفاتش ۱۸ ربیع الاول سه ۴۳۴ واقع شد ( طبقات ج ۳ ص ۲۴ )

۱۲ - ابو حامد یمنی محمد بن محمد بن عبدالرحمن . کتاب المرشد را  
در فقه سال ۴۴۳ تألیف کرد ( طبقات ح ۳ ص ۸۲ )

۱۳ - ابو حامد شهرروری محمد بن محمد بن عبدالله . مدرس نظامتہ  
موصل بود و در ۶۰ سالگی در ۱۴ جمادی الاولی ۵۸۶ در گذشت ( طبقات  
ح ۴ ص ۱۰۰ )

۱۴ - ابو حامد قزوینی عبدالله بن ابوالمتوح متوفی ۵۸۵ ( طبقات  
ح ۴ ص ۲۴۷ )

کسانی که بسبب غزالی معروف اند

بیش گفته اند که لغت غزالی در مورد امام حجة الاسلام و برادرش امام

احمد با بر اصح "اقوال بتشديد زاء وبعقیده جمعی بتخفيف است . کسی که  
حراین دو برادر نام غزالی شد زاء میان علما و رجال تاریخی مشهور باشد  
یکسر دیگر را سراع داریم که قطعاً در لفظ بست با امام غزالی و اتفاقاً در  
کیسه بیر باوی یکی است و او را غزالی در رک یا غزالی کسیر نامیده اند  
و ترجمه حالتش را برودی خواهیم نوشت .

اشخاص دیگر بیر داریم که بست غزالی معروف اند اما بعضی  
را مسلم میدانیم که غزالی بتخفيف زاء اند مانند غزالی مروزی و غزالی  
مشهدی و درباره برخی تردید است که آیا بتخفيف یا تشدید است . در  
هر صورت مقصود ما شماره بعض اشخاصی است که یش از امام غزالی  
یا در زمان او و بعد از او ناین نام معروف بوده اند .

۱ - ابو منصور عبدالباقی بن محمد بن عبدالواحد غزالی . معاصر امام  
غزالی و شاگرد کیای هراسی بود و ابو طاهر سلمی از وی روایت میکند .  
در رحمت ۵۱۳ وفات کرد ( طقات ج ۴ ص ۲۴۲ ) .

۲ - علی بن احمد غزالی مؤلف کتاب میران الاستقامة لاهل القرب  
والکرامة متوکی ۷۲۱ ( مقدمه شرح احياء ص ۱۹ )

۳ - ابو الحسن علی بن معصوم بن ابی در العزالی . از مردم مغرب  
و از علمای شافعی مذهب بود . در سنه ۴۹۶ متولد شد و در سال ۵۵۵ در  
اسیر این در گذشت ( رندی در مقدمه شرح احياء العلوم ص ۱۹ )

طقات التافیه ( ج ۴ ص ۳۸۴ ) اولاً لفظ غزالی ندارد و ثانیاً تولد  
را ۴۸۹ نوشته است . اما در سال وفات با نوشته زبیدی مطابق است با صافه  
ماه شعبان « علی بن معصوم بن ابی در المغربی ابو الحسن من اهل المغرب  
قال ابن السمعانی امام فاضل عالم بالمدینه ولد سنة تسع و ثمانين و ارحماته  
ومات واسیر این فی شعبان سنة خمس و خمسين و خمسائة »



باین نسبت نمی شناسد . و من سه نفر دیگر را پیدا کرده ام . مستودش  
همین سه نفر است که گفتیم و ترجمه حال دو نفر آنها در جزو چهارم  
طبقات الشافعیه صحت شده است و در باره آخرین اصلاً نام غزالی و در  
دو تایی دیگر تخفیف یا شدید را معلوم نیست .

۴ - محیی الدین محمد غزالی طوسی ، از علمای و زهاد زمان شاهرح بن  
امیر تیمور گورکان بود . وفاتش نوشته حمیب السیر در سال ۸۳۰ و اقع شد  
( تذکره دولتشاه سمرقندی و حمیب السیر )

۵ - حکیم غزالی مروزی . ۶ - غزالی مشهدی . ترجمه حال  
این دو غزالی را در ص ۲۱۴ نوشتیم

### امام احمد غزالی برادر کوچک امام محمد

ابوالفتح محمدالدین امام احمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی برادر  
کهنتر امام محمد غزالی از فقها و دانشمندان و زهاد و مشایخ معروف  
زمان خود بود . حبه تصوف و واعظی او بر دیگر جهاتش می چربید و  
بعلاوین زاهد و صوفی و واعظ شهرت داشت .

از آثار جوانی زهد و اراد و صحبت صوفیان منیل بود و از عمده  
وقت بخدمت مشایخ رسید . به اهادر سیر و سیاحت و خدمت فقرا و صوفیه  
گذرآید تا در وادی سلوک مرتبتی بلند یافت و خود از بزرگان مشایخ  
و راهمایان سلسله شد و گروهی بسیار دستگیری و ذلت او راه افتاده  
داخل در ضریقت شدند و مرتبه تصوف پاره ای از سلسله ها بدو می پیوندند .

شیخ طریق و پیشوای او ابوبکر نساج است که در استماع غزالی  
از وی نام بردیم . و از جمله تربیت یافتگان یکی شیخ ابو الفضل بغدادی

از مشایخ معروف صوفیه است که بنوشته بعضی در سال ۵۰۵ هـ وفات یافت (۱).  
 و دیگر عارف معروف **عین القضاة همدانی** است که در ۵۳۵ کشته  
 شد بی اندازه شیخ خویش ارادت داشت و میان آنها مکاتبت پیوسته  
 بود. ترجمه حالش را در جزء معاصران غزالی خواهیم نوشت. و سه دیگر  
**شیخ ابوالنجیب سهروردی** **عبدالله بن سعد** است (متولد ۴۹۰ متوفی  
 حمادی الآخره ۵۶۳). وی در جرو فقها و مدرسان نظامت بغداد بود و  
 چون بصحبت امام احمد پیوست **بترك همه چیز گفته** گشته نشینی اختیار  
 کرد. در ایام ریاضتش **مشگ آب بدوش می کشید** و مزد میگریخت و  
 باجمعی از اصحاب در کنار **دجله بغداد** در ویرانه‌ای منزل داشتند.

**نجیب الدین عمو و مرثی** **شیخ شهاب الدین سهروردی** ابو حصص  
 عمر بن عبدالله مؤلف کتاب **عوارف المعارف** است که معاصر شیخ سعدی بود  
 و در سال ۵۳۹ متولد شد و در غرّه محرم ۶۳۳ در گذشت.

**چهارم حکیم سنائی غزنوی** شاعر عرفانی مشهور که **ناصح** اقوال  
 بعد از نماز روز یکشنبه یازدهم شعبان ۵۲۵ هـ وفات یافت وی بیراز مریدان  
 معروف امام احمد بود

امام احمد مدتی سیاحت از برادرش در نظامت بغداد تدریس میکرد.  
 مواعظ و سخاش بی اندازه شیرین و گرم و گیرا بود. همواره گروهی  
 بسیار در محالس و عطفش اردحام نموده فریفته و مسحور بیان او میشدند.  
 و بعض طالبان همچنانکه وی بر کرسی و مهر تقریر میکرد بیانات او را  
 می نوشتند.

از جمله **صاعقین فارس** آنای بود که در بغداد ۸۳ مجلس ار مواعظ

(۱) رجوع شود بکتاب طرابق الحقائق ج ۲ ص ۲۶۱

او را بهوشت و کتابی در دو مجلد فراهم ساخت و بنظر وی رسانید (۲)  
 چنانکه در شرح مؤلفات امام غزالی گفتیم زبیدی در مقدمه شرح  
 احياء العلوم ناشناهی بررنگ افتاده و در ضمن تألیفات امام محمد غزالی  
 کتابی را بنام المحاليس الغرالی، ضبط و از این سبکی نقل کرده است که  
 صاعد بن فارس در محالس و عطف غزالی در بغداد یشت سر مردم میایستاد  
 و تقریرات او را میبوشت تا ۱۸۳ مجلس در دو مجلد جمع کرد و برای  
 تصحیح و تصویب بنظر غزالی رسانید!

اما سبکی اولاً این مطلب را در احوال امام احمد نوشته است به  
 امام محمد و ثانیاً ۸۳ مجلس به ۱۸۳ .

امام احمد غزالی کتاب احياء العلوم برادرش را انحصار کرده کتابی  
 بنام **باب الاحیاء** برداخت و کتاب **الذخیره فی علم البصیره** هم از  
 مؤلفات اوست، و نیز از تألیفاتش کتاب **سوانح** است در تصوف بهاری  
 که حامی در صفحات الالاس نمونه‌ای از آن را نقل میکند و میگوید کتاب  
 لمعات شیخ و حرالدین عراقی در سر آن واقع است.

وفاتش ناصح اقوال مطابق صط این خلکان و سبکی و یافعی در قزوین  
 سال ۵۲۰ واقع شد، و اینکه در تاریخ گریده ۵۱۹ و صفحات الالاس و  
 جیب السیر ۵۱۷ و ریاض العارفین ۵۲۷ و مرآة العماة ۵۰ نوشته اند هیچکدام  
 مأخذ و بیاد درستی ندارد.

امام احمد بفارسی و عربی شعر میساخت و در کتب تذکره و رجال  
 اشعاری نام او نوشته اند، از جمله سبکی این دو بیت عربی را از وی می  
 نویسد.

(۲) طبقات الشافیه ج ۴ ص ۵۴، اشتهاه زبیدی را در ارة محالس عراقیه در ضمن  
 مؤلفات عراقی میر نوشته ایم.

اذا صحبت الملوك فالبس      من الشرقى اعز مـبس  
و ادخل اذا ما دخلت اعـمي      واخرج اذا ما خرجت اخرس

امام محمد غرّالی این دو بیت عربی را با دو بیت فارسی که ترجمه عربی است در کتاب نصیحة الملوك (چاپ طهران ص ۷۶) آورده است؛ در تاریخ گریده و حید السیرو و کتکول شیخ بهائی دو بیت اول و در مجمع الفصحا و ریاض العارفین باضافه بیت آخر این اشعار را بنام امام احمد ضبط کرده اند. چون چتر سنجرى رخ بچشم سیاه باد

با فقرا گر سود هوس ملك سجـرم  
تا یافت جان من خـر ار دوق بـمـب

صد ملك نیمـرور بـك جو نمـحـرم  
عریان ملك پنجم گوئی که خامه ام

حاموش بکته گویم گوئی که دفترم  
سند حسن غرنوی هم قصیده‌ای عرّا بدین وزن و قافیت دارد که  
بک بیتش این است .

خون در تم چو ناله اراندیشه خشک شد

حرمم همین که همس مشك ادهرم  
صاحب روصات هم این دو بیت را نام امام احمد نوشته است .

سزردنی است آنچه بگذاشته‌ایم      بهکدی است آنچه برداشته‌ایم  
سودا بوده است آنچه پداشته‌ایم      دردا که بهرزه عمر نگذاشته‌ایم

اشعار فارسی و عربی دیگر نیز نام وی در مجمع الفصحا و ریاض-  
العارفین و کتب تراجم ضبط کرده‌اند. برای باقی احوالش رجوع شود به  
ابن خلیکان و یاقعی و طبقات الشافعیّه و صفحات الالاس و روصات الحیات و

طرائق الحقایق و مجمع الصحاح و ریاض العارفین .

### ابو حامد غزالی بزرگ

شیخ ابو حامد احمد بن محمد طوسی معروف به غزالی قدیم یا غزالی بزرگ و غزالی کبیر از فقها و محدثان خراسان و اتفاقاً در کبیره و سب و نام پدر و موطن با حجة الاسلام یکی است . و بواسطه همین اشتراک اسم مشأ خطاها و اشتباهات بررگت تاریخی شده و گروهی از مورخان را شبیه انداخته است . مثلاً ابوعلی فارمدی شاگرد غزالی بزرگ و استاد امام غزالی معروف بود . و از اینجهت بعض مورخان با اشتباه افتاده غزالی معروف را استاد فارمدی نوشته اند .

مأخذ اطلاع ما از این غزالی بوسطه سبکی است در طغقات التافعیه ( ج ۳ ص ۲۵ ) . وی در این باره تحقیقی کرده که نمونه بارری اردوش تحقیقات تاریخی گذشتگان است . از ایرو خلاصه اش را نقل میکنیم . سبکی میگوید بیشتر مردم از حال این غزالی آگاه نیستند و در باره وی بخط و خطا اعتماد اند . اولین بار که من در صدد تسامح و وی بر آمدم آگاه بودم که کتاب طغقات سیح اواسحق را رد استاد همی میخوانم . باین سخن رسیدیم که « و بخراسان و ماوراءالنهر من اصحابنا خلق کثیر کالاولدی و اسی عبدالله الحلیمی و اسی یعقوب انزبوردی و اسی عبدالرحمن المیللی و ناصر المروزی و اسی سلیم الثانی و الغزالی و اسی محمد الحویسی و غیرهم ممن لم یحصری تاریخ موتهم » .

کتابی که رد استادم میخواندم روایت صحیح و اصل معتبر داشت . از استادم پرسیدم که این غزالی کیست . فرمود در این کتاب است و ما کسی را غیر از حجة الاسلام و برادرش نایب نسبت تعیین بعضی غزالی

که همام و مشترکاتش نادر است نمی‌شاسیم . و آنگاه سخت دور است که مقصود همان غزالی معروف باشد . زیرا که این غزالی هم مرتبه شاگردان ابواسحاق بود . و نیز جائی که ابواسحاق اقران خودش همچون ابوالمعالی حویسی و ابن صنّاع نام برده باشد چگونه غزالی را که در رتبه و سلسله روایت بعد از آنهاست یاد می‌کند و نام او را پیش از شیخ ابو محمد حویسی می‌آورد که پدر و استاد ابوالمعالی حویسی و غزالی شاگردِ شاگردِ او بود . سبکی میگوید من با استاد گفتم دلیل دیگر داریم که مقصود غزالی معروف نتواند بود . چرا که ابواسحاق میگوید «ولم یحضرنی تاریخ موتهم» یعنی تاریخ وفات آنها در خاطر من نیست . پس معلوم میشود که این اشخاص در موقع تألیف کتاب طبقات مرده بودند و حال آنکه غزالی معروف پس از مرگ شیخ ابواسحاق زنده بود . استاد گفته مرا تصدیق کرد . این اشکال را بیدرم بر گفتم وی نیز همانطور جواب داد که ذهبی میفرمود .

مدتی در کار این تحقیق نگذشت و من هرچه نسخه طبقات دیدم نام غزالی را داشت نسخه‌ای از این کتاب یافتیم که شیخ ابواسحاق بخط خود بر آن نوشته بود که برد او قرائت شده است . در این نسخه هم نام غزالی موحود بود . تعجب و شکرتم بیشتر شد دانستم که ریادت ارباب نیست . همچنان در تحقیق و جستجو بودم تا آنکه در تعلیقه امام محمد بن یحیی که از اصحاب غزالی بوده است دیدم که در باب زکوة در مسأله تلف بعد التمسک قولی نقل کرده است و آنرا غزالی قدیم نسبت داده بود پس در کتاب اسباب ان سمعانی در ترجمه حال ابوعلی فارهدی خواندم که هغه برد ابو حامد غزالی کبیر تحصیل کرد

از یافتن این دو نکته بی اندازه خوشحال و خوشدل گشتم و روزنه‌امیدی بر  
 دلم بتافت زیرا دانستم که در مشایخ شافعیّه غیر از امام حجة الاسلام و برادرش  
 امام احمد بکفر غزالی دیگر نیز بوده است. پس دست بیازرسی و پی جوئی زدم  
 مدتی گذشت و اثری از مقصود نیافتم. تا آنکه بر خوردم بداجه ابن صلاح از  
 کتاب المذهب فی ذکر شیوخ المذهب تألیف مطوّعی انتخاب و حلاصه  
 کرده است. دیدم که مطوّعی یکجا ابو طاهر ریادی را بسیار تعریف و  
 تجلیل میکند و میگوید علمای بسیار از درست برخاستند همچون ابر یعقوب  
 ایوردی و بدر ابو حامد احمد بن محمد غزالی که فقهای فریقین بمناسبتش  
 معترف بودند و در خلافتات و فقه و حدل تصنیفات داشت! چون  
 این مطلب را یافتیم بی اندازه بر مسرتیم بیفروود. آنگاه از اشخاص مطلع  
 استفسار کردم. جمعی گفتند که این مرد عموی امام محمد غزالی است و بعضی  
 گفتند که عموی پدرش بوده است. جمال الدین محمد حمالی گفت که تربت  
 این غزالی در مقبره معروف طوس است و مردم آن دیار او را غزالی  
 قدیم میگویند و بخاکش توسل میجویند.

گهتار سکی به پایان رسید. اکنون که این نکته معلوم شد شاید برای کسی  
 این شبهه دست ندهد که شناختن این او حاهد غزالی همانکه سکی گهت یار دیوی  
 از انتماهات تاریخی را رفع اها احتمالات تازه ایجاد می کند که آیا ابهمه  
 آثار و تألیفات که تا ۲۰۰ و ۴۰۰ هم نوشته اند (۱) همه از یک ابو حامد  
 غزالی است یا از دو نفر بهم مخلوط شده است.

اولاً مسلم است که این شبهه در مورد کتب مهم و معروف غزالی  
 از قبیل احیاء العلوم و کیمیای سعادت و المؤمنین و الضلال و سیح و وسیح  
 (۱) کتاب الاعلام تألیفات عالی را ۲۰۰ و در ترجمه و حای که صمیمت در العالیین  
 چاپ شده است ۴۰۰ نوشته اند.

و وجیز و خلاصه و المستصفی و غیره و غیره از امثال و نظائر آنها که بی شک از امام غزالی است و از رمان خودش تا کون مورد ابطار و مطرح افکار علما و محققان بوده است و همه را دست بدست از خود او روایت کرده اند هیچوجه راه ندارد. و ثانیاً هم شیوه امام غزالی در تألیف و هم تاریخ بسیار مؤلفاتش معلوم است و هم مطالبی که او پیش کشید و در کتابها نوشت اصلاً سابقه نداشت و از این جهت فقهای طاهر حکم بکفر او و سوزاندن و نحواندن کتابهای او کردند. و بیار علما و مورخان معاصر غزالی و کسانی که پس از وی آمده و درباره او تحقیقات کرده اند اسناد معتبر در دست داریم که امام غزالی چه کتابها تألیف کرد و چه آثاری از خود بیادگار گذارد. و گذشته از سنک تحقیق و روش تحریر مطالب که مخصوص غزالی است در غالب مؤلفاتش امارات و دلایلی وجود دارد که راه هر گونه شک و شبهه را می بندد.

باقی میماند يك عدد مسائل کم اهمیت در فقه و حدیث و امثال آنها که هر گاه در انتساب آنها بغزالی معروف هم تردیدی باشد چندان جای مگرایی نیست. و اگر در کلمات متأخرین که غور و تحقیقی در اینگونه مسائل ندارند برساله ای از این قبیل برخوردیم که فقط بنام ابو حامد غزالی ثبت کرده اند و هیچگونه اماره و دلیلی در دست نباشد نگارنده انتساب آنها بغزالی بررگت هم محال نمی شمارد. زیرا وی نیز از فقهای و محدثان رمان خود بود و در مسائل فقه و خلافات و حدیث تألیفاتی داشت اما نه شیوه و سنک غزالی معروف والله العالم.

### معاصران غزالی

عرض ما از این عنوان شماره و شرح احوال همه بررگان و اهل علم و ادب در عصر غزالی نیست. چه برای این مقصود تألیفی در حد



مخاطب توان پرداخت . بلکه غرض اصلی در درجهٔ اول نام بردن از کسانی است که باغزالی همدرس بوده یا با وی دوستی و آمیزش و مکاتبه داشته‌اند و در درجهٔ دوم کسانی که در فصول گذشته از آنها نام برده و خواننده را بترجمهٔ احوالشان و عده داده‌ایم . و در درجهٔ سوم دانشمندان بسیار مشهور که صرف نظر از نام آنها کردن در سنت تاریخ نویسی نارواست . و در هر مورد بجانب اختصار را از دست نخواهیم داد .

خوشبختانه کم کسی از معاصران و استادان و شاگردان غزالی است که ایرانی باشد و بدین سبب این فصل برای تاریخ ادبی ایران در قرن پنجم و ششم هجری بسیار سودمند است .

### دوسان و همسفران غزالی

۱ - ابو طاهر ابراهیم بن طاهر شبانک جرجانی : در نیشابور از شاگردان امام الحرمین بود سپس صحبت غزالی بر گردید و با وی عراق و شام و حجاز سفر کرد و حدود ۲۰ سال با هم دوستی و معاشرت داشتند . ابراهیم شبانک پس از سفر حجاز بوخار و خراسان برگشت و مشغول وعظ و تدریس شد و عاقبت به توحیدی پیدا کرد و مدرسه‌ای برای او ساختند . در گیراگیر شهرت و اقتدار ما گاه در سال ۵۱۳ کشته شد (۱) . ابراهیم شبانک همان کسی است که با غزالی در مهد عیسی در بیت المقدس بود و داستانش را پیش نقل کردیم .

غزالی دربارهٔ همین مرد سفارش نامهٔ دیل را بحجر الملک وزیر نوشت (۲) .

---

(۱) طمقات الشافعیه ج ۴ ص ۲۰۰ . از خطای بعض عبارات که در ترجمهٔ حال این شخص نوشته‌اند استنباط میشود که کشفتهٔ او یکی از فدائیان اسمعیلیه بوده است .

(۲) همین نامه است که در ص ۲۱۷ نام بردیم .

نامه غزالی بفخرالملک در باره تنبأک جرجانی (۱)  
 شهر گرگان مدتی بود تا از عالم عامل خالی افتاده بود که افتداری  
 را شاید تا کنون که باصح المسلمین ابراهیم تنبأک با وطن خویش معاودت  
 کرد و آن باحیت بعلم و ورع وی رنده شد و فوائدهای در تدریس و  
 تدکیر مستمر گشت و اهل سنت را بنارگی حیاتی و انتهائی بحاصل آمد  
 و این خواجه قریب بیست سال در صحبت من بوده است بطوس و بیتابور  
 و بغداد و در سهر شام و حجاز . و زیاده از هزار کس از طبقه علم بر من  
 گذر کرده اند و نظیر وی در جمع میان وفور علم و صدق و ورع و تقوی  
 کمتر دیده ام و در شهری که چنین عالمی باشد آن شهر آبادان بود و وی  
 را از اعداء دین و سنت متعنتان پیدا آمده اند و ممکن باشد که نوعی از  
 حیلت و تلیس توسلی سازند و التماس کنند که وهی بنکار وی راه یابد .  
 فرص دین صدر و رارت است که وی را در کعب حجابت و عسایت خود  
 دارد و دعای وی ذخیره قیامت سازد والسلام .

۲ - ابوالقاسم حاکمی طوسی اسمعیل بن عبد الملک بن سلی . از  
 شاگردان امام الحرمین و مردی اهل تقوی و ورع بود در فقه مهارتی  
 بسزا داشت . وی همدرس غزالی وار دوستان خلص و وفادار رالی بود  
 و غزالی او را محترم و برگزیده داشت . تولدش طاهرا در حدود سال ۴۸۰  
 و وفاتش مسلما در سنه ۵۲۹ اتفاق افتاد و بهاوی غزالی دهش کردید .  
 ابوالقاسم حاکمی در مهاجرت از بغداد با غزالی همسر و بنرشته  
 اس سمعی هم کجا و بود (۱) . در هر گز غزالی بی اندازه او رده و دامنگ

(۱) اصل نامه مصلحتی از این در رساله فضائل الامام است شده است .

(۱) طرفات المشافعیه از گفتار اس سمعی نقل میکند و در اصل آنجا در حجاز و مدینه

من بغداد رالی : الحجاز ، ج ۴ ص ۲۰۵ .

گردید و پس از وی تنها مآد و الفت پا بر جای با کسی نگرفت (۲)

### همدرسان معروف غزالی

پیش گفتیم که عمده تحصیلات رسمی غزالی در نیشابور نزد امام الحرمین  
ابوالاعلی جویباری انجام گرفت. و نمرگننیم که بیشتر علماء و محدثان نیشابور  
شخصه فخر و بیسابقه در قرن پنجم هجری شاگردان امام الحرمین بودند (۳)  
غرض ماشه‌اره همه شاگردان امام الحرمین نیست، بلکه مقصود کسانی است  
که با غزالی هم‌دوره و احیاناً در تحصیل با وی هم‌چشم بوده‌اند.

۱- شمس الاسلام عمادالدین ابوالحسن عیسی بن محمد کیبای هراسی  
: از مردم طبرستان و هم حوزه درس غزالی و پس از وی بهترین شاگردان  
امام الحرمین شمرده می‌شد. در جوانی نیشابور رفت. نیکو صورت و خوش  
سحن و آرمه‌یدان درس استاد بود. مدرس نظامیه بغداد شد و بوشنگان  
و یافعی و دیگر مورخان روز پنجاه و نهمه غزالی محرم سنه ۴۰۵ ه. ک. مال پیش  
از غزالی وفات یافت (۴).

۲- ابوالفضل محمد بن علی بن ابی طالب - مشهور باطنی شافعی - استاد غزالی  
و غزالی است و در کتب درج شده است در کتاب تاریخ طبرستان و در کتاب تاریخ طبرستان

---

(۲) برای شماری که خاک کمی در میان کتب عراقی از امی - ام تمثیل حسه بوده از  
داستان آنها در عهد عیسی رجوع شود تصحیح ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶  
اسمعیل خاک کمی مسلمان در سال ۴۸۸ ه. اعراب الی از بغداد سحر کرد. و از راه تلمذ  
نیز همسفر عراقی بود اما معلوم و مسلم نیست که با هم از بغداد مهاجرت کرده  
یا در آنجا سحر یکدیگر بیروستند.

(۳) رجوع شود به این حلکان و طبقات الشافعیه و یافعی و تذکره الحارثی.  
(۴) در طبقات الشافعیه (ج ۱ مصر ح ص ۲۸۱) تولد کیبای هراسی را ۱۰۰ ه.  
موشه و ظاهرأ تحریر است. در کتاب کیبای هراسی هماما ه. و در کتب عراقی (م. واد. ۱۰۰ ه.)  
بود و اگر تولدش ۱۰۰ ه. باشد لازم می‌آید و بسیار دور است که مریدین ۱۰۰ ه. را  
با جوانی ۲۵ ساله ۱۰۵ ه. رسیده باشد و احتمال می‌رود که تولد کیبای هراسی در ۱۰۰ ه. باشد.

ماحر اجویان رهائی یافت (۵).

سبکی درباره او می‌نویسد « و كان ثانی الغزالی بل املح و اطیب فی المنظر و الصوت و ابین فی العبارة و التقرير منه و ان كان الغزالی احد و اصوب خاطرأ و اسرع بیانا و عبارة منه » .

غزالی شاعر در مرثیه کیا گفت و نیکو گفت :

هي الحوادر لا تبقي ولا تذر مالبرية من محتومها و زر  
لو كان يجي علو من بوائقها لم تكسف الشمس بل لم يخسف القمر  
قل للجبان الذي امسى علي حذر من الحمام متي رد الردي الحذر  
بكي علي شمس الاسلام اذا قلت بسامع قل في تشبيهها المطر  
حبر عهدناه طلق الوجه مبتسما و البشر احسن ما بلي به البشر

۲ - امام ابوالمظفر احمد بن محمد خوافی ( خواف نیشابور )

وی نیز از همدرسان مخصوص غزالی و از شاگردان برگزیده و مقرب امام الحرمین بود . یکچند قاصی طوس شد و در سال ۵۰۰ در طوس در گذشت .

علماء و طلاب نیشابور میان ابوالمظفر خوافی و کیای هراسی و غزالی مقایسه میکردند و هر کدام را بجهتی بر آن دو دیگری رجحان میدادند . سبکی در باره خوافی می‌گوید « قال معاصروه رزق من السعدی المناظرة كما ررق الغزالی من السعدی المصنفات » یعنی ابوالمظفر خوافی در مناظره نیکو بخت بود چنانکه غزالی در تألیف و تصنیف .

امام الحرمین در وصف این سه تن از شاگردانش می‌گفت .

(۵) طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۲۸۲ - و در کتاب محاضرات الامم الاسلامیه می‌نویسد که حلیمه عباسی المستظهر بالله کیای هراسی را تهرئه کرد و ارشاد عوعا دعواتش داد .

«الغزالي بحر مغدق والسكيا آسد منحرق والخوافي نار تحرق»  
 یعنی غزالی دریای بیکران است و کیا شیر دران و خوافی آتش  
 سوران .

ابوالاعلیٰ ۴۸۴ - ۵۵۶ سر امام ابوالمظفر خوافی هم از مصلاهی  
 عصر خود بود .

این هردو نفر که گفتیم از شاگردان ممتاز و همدردان مخصوص  
 غزالی بودند .

اما شاگردان دیگر امام الحرمین از معاصران غزالی :

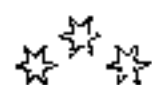
۳- عبدالجبار بن محمد بن احمد خواری از مردم خوار بیعت به  
 خوار ری ولادتش ۴۴۵ هـ و هاتش یحشبه ۱۹ شعبان ۵۳۶ بسیار سریع القلم  
 بود و از راه کتات گذران میکرد . کتاب مذهب کبیر تألیف حویبی را  
 بیش از ۲۰ مرتبه برای مردم نوشت و احرت گرفت .

۴- ابونصر سراج عبدالرحمن بن احمد (۴۳۴-۵۱۸) از خواص  
 امام الحرمین و از معیدان درس او بود .

۵- استاد ابونصر بن استاد ابوالقاسم قشیری (عبدالرحیم بن عبدالکریم  
 ابن هوارن) در شعر و ادب مهارت و برد و ررا و اعیان تقریب داشت و از  
 دانشمندان معروف عصر خود شمرده میشود . یکجهد در نظامت بغداد در زمان  
 مدرس شیخ ابوالحق شیرازی و اعطی بود و در پیش او رسال ۵۶۴ در گذشت .  
 زوری بر استادش امام الحرمین وارد شد امام باز بحال گفت .

بسمی کعصن ادا مابدا	و بندو کشمس و نو نو کریم
معانی النجاة مجموعة	ابوالرحیم بن عبدالکریم
از اشعار استاد ابونصر :	

ليال وصال قدمضين كأنها      لآلي عمود في نحور الكواعب  
 و أيام هجرا عقبتهها كأنها      يياض مشيب في سواد الذوائب



نهبيل خدك اشتهي      امسل اليه انتهي  
 لوانك ذلك لم ابل      بالروح مني ان تهني  
 دنياي لسدة ساعة      و علي الحقيقة انت هي

۶ - ابوالعظفر ابیوردی محمد بن احمد : از شعرا و ادبای مشهور عصر غزالی و از جمله شاگردان امام الحرمین بود . دیوان شعر خود را چند بخت بخش کرده بود از قبل عراقیات و نجدیات و وجدیات . چند کتاب هم در تاریخ و انساب تألیف کرد از جمله تاریخ نسا و ابیورد . وفاتش روز بیستم ربيع الاول ۵۰۷ هـ در اصفهان اتفاق افتاد و سار مشهور بدست دشمنانش مسموم شد .

از اشعار ابیوردی که تأسف بر روزگار گذشته ایرایشان خورده است .

ملکما اقالیم البلاد فاذعنن      لنا رغبة او رهبة عظما وها  
 واما انتهن ایامسا علفت بنا      سنائد ایام قایل رخا وها  
 وکان الیسا بالسرور ابدساعها      و صار علیا بالهمرم بکا وها  
 و صدربا بلا فی النایبات باوجه      رفاق الحوانسی کاد نطر ما وها  
 اذا ما هم ما ان بنوح بما جرب      علینا الی الی ام بدعا جنا وها



تنگرلی دهری و لم یدرانی اعز و احداث الزمان تهون  
فبات یریبی الخطب کیف اعتداؤه و بت اریه الصبر کیف یکون



و هیفاء لا اصغی الی من یلومنی علیها و یغزینی بها ان اعیبها  
امیل با حدی مقلتی ادابت الیها و بالآخری اراعی رفیها  
و قد غفل الواتی ولم یدرانی اخذت لعینی من سلیمی نصیبها

۷ - ابو الحسن محمد بن حاتم طوسی استاد روایت ابو مکرین  
سمعانی در بیشاپور ماه جمادی الاولی سنة ۵۱۲ وفات کرد .

۸ - ابو الفتح حداد احمد بن محمد اصفهانی ارمدران نظامت بغداد  
وفاتش در ۹۲ سالگی سال ۵۰۰ هجری اتفاق افتاد .

۹ - محمد بن فضل فراوی ملقب به فقیه الحرم ۴۴۱ - ۵۳۰

۱۰ - ابو سعید اسماعیل بن احمد بیشاپوری ولادتش ۴۵۰ - ۴۵۱  
وفاتش در برد کرمان سنة ۵۳۲

۱۱ - ابو القاسم سامان بن ناصر انصاری صاحب شرح ارشاد و  
کتاب غیبه متوفی ۵۱۱ یا ۵۱۲ .

۱۲ - ابو حفص سرخسی - ۴۵۰ - ۵۲۹

۱۳ - امام عبد الغفار فارسی ابو الحسن عبدالعافر بن اسماعیل بن  
عبدالعافر فارسی خطیب بیشاپور و مؤلف کتاب سیاقی در تاریخ بیشاپور  
بواده دخترى امام عبدالکریم قسیری اصلاً از مردم فارس بود و در بیشاپور  
توطن حسرت . رد اقام الحرمین تحصیل میکرد و مدت چهار سال ملارم  
خدمت استاد بود . تاریخ بیشاپور را نوشته این بخلکان در اواخر دتمعه  
۵۱۸ بسایان رسانید . تولدش سال ۴۵۱ وفاتش در سنة ۵۲۹ اتفاق افتاد .

امام عبدالغافر از معاصران معروف غزّالی است که با وی رفت و آمد داشته و شرح احوال او را همانطور که از خودش شنیده در تاریخ نیشابور ثبت کرده است و ذمی و سبکی و ابن خلکان و یافعی همه از وی نقل کرده اند .

پدرش اسمعیل بن ابوالحسین عبدالغافر بن محمد فارسی نیشابوری متوفی ۵۰۴ هـ بزار معاصران غزّالی شمرده میشود .

۱۴ - ابونصر ارغیانی محمد بن عبدالله بن احمد بن عبدالله ولادتش ۴۵۴ و فاتهش در نیشابور ماه ذی القعدة ۵۲۸ واقع شد .

۱۵ - ابوالفتح سهل بن احمد بن علی ارغیانی (ارغیان از نواحی نیشابور است) در ارغیان منصب قضاء داشت . سمری بعراق کرد و بخدمت عارف مشهور حسن سمنانی پیوسته داخل در طریقه صوفیه شد و از مناظره توبه کرد و از قضاء کناره گرفت و بخلوت و انزوا پرداخت . ولادتش ۴۲۶ و فاتهش غرّه حرّم ۴۹۹ اتفاق افتاد .

دیگر از معاصران غزّالی جز از همدرسان وی

و شاگردان امام الحرمین

۱۶ - غزی ابراهیم بن یحیی ( ۴۴۱ - ۵۲۴ ) ماسد ابیوردی که پیش گتمیم و ارجانی و ظفرائی که پس از این خواهیم گمت مشهورترین شعرای تاری گوی عصر غزّالی بودند . رشید و طواط بسیاری از اشعار غزّی را در کتاب حدائق السحر برای صنایع بدیع شاهد آورده و صاحب چهارمقاله خواندن دیوان او و ابیوردی را برای هر دیری لازم شمرده است . غزّی در دمشق برید بصر مقدّسی سال ۴۸۱ سماع حدیث کرد سپس بغداد رفت و سالها در مدرسه نظامیه سبکی داشت و مدایح و مرثیاتی در



بارۀ مدرّسان می گفت (۱) ، سپس از بغداد بخراسان آمد و بمدح رؤسا و بزرگان پرداخت و اشعارش در آن نواحی شهرت یافت. سفری هم بکرمان رفت و ناصر الدین مکرّم بن علاء وزیر معروف کرمان را مدح گفت (۲) و همچنان در خراسان و کرمان و دیگر بلاد ایران بگردش بود تا در سنه ۵۲۴ میان مرو و بلخ وفات کرد و در بلخ بخاکش سپردند .

از اشعار مشهور اوست :

قالوا هَجَرْتَ التَّعَرُّفَ قُلْتَ فَسِرُّورَةً    بَابُ الدَّوَاعِي وَالْبِوَاعِثُ مُغْلَقٌ  
تَخَلَّتِ الدِّيَارُ فَلَا كَرِيمٌ يُرْتَجَى    مِنْهُ السُّؤْلُ وَلَا مَلِيحٌ يُعْشَقُ  
وَمِنَ الْجَائِبِ أَنَّهُ لَا يُشْتَرَى    وَ يُغَانُ فِيهِ مَعَ الْكَسَادِ وَيُسْرَقُ

۱۷ - خطیب تبریزی ابو زکریا یحیی بن علی از مشاهیر علمای

ادب و نحو و لغت و از جمله شاگردان معروف ابوالعلاء مهری است . در علوم ادبیه تألیفات بسیار دارد که از قدیم تا کنون مورد توجه علما و اهل فضل و ادب بوده است از قبیل شرح حماسه اسی تمام و شرح دیوان منشی و شرح سقط الرّد ابوالعلاء مهری و شرح معدّقات و دیگر مؤلّفات که قسمتی را اس حدّکان بر شمرده است . وی بحسبین بار کتابدار و سپس مدرّس ادبیات مدرسه نظامیه بغداد شد . تولّدش در تبریز سنه ۴۲۱ و وفاتش در بغداد بمرض و جأه رورسه سنه جمادی الآخره ۵۰۳ اتفاق افتاد (۳) .

- 
- (۱) چند بیت از مرثیه او را در وفات کیای هراسی ص ۲۷۰ نقل کردیم .  
 (۲) از جمله مدایحش قصیده بایه معصی است که بعض ابیات آنرا این حکم نقل کرده است .  
 (۳) برای نفیة احوالش رجوع شود کتاب تحارب السلف و اس حکم و طبقات سبکی و تاریخ باجمعی .

۱۸ - ابن منده اصفهانی ابوزکریا یحیی بن عبدالوہاب صاحب تاریخ اصفهان از بزرگان ادب و تاریخ بوده و تألیفات سودمند داشته است. ولادتش بامداد سه شنبه ۱۹ سنه ۴۳۴ و فاتش روز عید گوسپند کشان سال ۵۱۲ در اصفهان اتفاق افتاد و یافعی در ۵۱۱ ضبط کرده است. در خانواده اس منده جماعتی اهل علم و فضل بودند که نامشان در کتب تراجم از قبیل معجم الادبیه و ابن حلکان آمده است.

۱۹ - حریری ابوالقاسم بن علی بن محمد صاحب مقامات حریری در سال ۴۴۶ ولادت یافت و در سنه ۵۱۶ یا ۵۱۵ در گذشت.

۲۰ - میدان ابوالفضل احمد بن محمد بیشاپوری میدانی ( میدان محله ایست در بیشاپور ) صاحب دو کتاب مهم مجمع الامثال و الاسامی فی الاسامی در بیشاپور سال ۵۱۸ از این سرای رخت برست.

۲۱ - قاضی ارجانی احمد بن محمد ۴۶۰ - ۵۴۴ از مردم ارجان از قصه های احوار بود و در نظامت اصفهان تحصیل کرد و در تسیر و عسکر مکرّم منصب قضاء داشت. نامقام قصاء و فقاہت شعری بعایت رفیق و دلینسد و در شعرای ایرانی نژاد تاری گوی مقامی س ارجمند دارد ار اشعار اوست.

انا اشعرُ الفقهاء غیر مدافع فی العصر او انا افقه الشعراء  
شعری اذا ما قلب دونه الوری بالطبع لا بتکلف الالتقاء  
کالتصوت فی خلل الجبال اذا علا للسمع هاج تجاوب الا صداء

۲۲ - ابن خازن کاتب دینوری احمد بن محمد بن فضل از وصالای ایرانی نژاد و در نظم و تر تاری استاء بود. در سال ۵۱۸ و دو سنه ۵۱۲ وفات یافت.

۲۲ - شهرستانی ابوالفتح محمد بن عبدالکریم صاحب کتاب  
ملل و نحل از مردم شهرستان خراسان و ازدانشمندان بزرگت قرن پنجم  
و ششم هجری است که امام غزالی و برادرش عهد او را درک کردند .  
وفاتش در سال ۵۴۸ ه و بقولی در ۵۴۹ ه واقع شد . این خلدکان میگوید تولد  
شهرستانی را من در مسودات خودم سنه ۴۶۷ نوشته و ندانم از کجا نقل  
کرده ام اما ابن سمعی در ذیل انساب ۴۷۹ نوشته است .

۲۴ - ابو سهل بسطامی نیشابوری جمال الاسلام محمد بن موفق  
پس از وفات پدرش که از رؤسای شافعیّه بود با مساعدت امام ابوالقاسم  
قشیری بحای پدرتست و از طرف پادشاه سلجوقی منصب زعامت و لقب  
جمال الاسلام بدو داده شد . وی همان کسی است که در فتنة عبدالملک  
کدیری از سردسته های مخالفان بود در فصول پیش از وی ام بر دینه . سبکی  
در طبقات الشافعیّه نام او را در حرو استخاصی که میان ۴۰۰ - ۵۰۰ وفات  
کرده اند ضبط نموده و تولد او را در سال ۴۳۳ نوشته است .

۲۵ - محمد بن عبدالکریم بن احمد بن طاهر و زان از فضلاء  
زمان خود و ماسدیدرو حدّش از رؤسای معروف شهر ری بود . قسمتی  
از تحصیلاتش برضا بوبکر حمدی انجام گرفت و از تألیفاتش شرح و حیز  
عزّالی است . وفاتش در حدود ۵۲۵ در ری اتفاق افتاد . بنام ابن  
محمد بن عبدالکریم بن محمد عبدالکریم احمد متوفی ۵۹۸ میر از فضلاء  
عصر خود بود .

عزّالی بصاحب ترجمه نامه تی بهارسی نگاشته که در رساله قصائد  
الانام نقل شده است .

۲۶ - احمد بن عمر از غیبانی شاعر بود ابو الحسن و اختری در شرح  
متوفی ۴۸۶ ( رجوع شود شرح زبیدی و انبیا الله ص ۲۰۰ )

در رساله فضائل الانام در ضمن نامه ها که غزالی بفقها و ائمه دین نوشته است مینویسد « نامه **ص** که بخواجه امام زاهد احمد ارغیانی که از مختلفه حجة الاسلام بود نوشته مشتمل بر ذکر طریق سعادت و شقاوت و حدیث بر اتباع مهتاج سعادت و تجدید از طریق شقاوت » - و درست معلوم نیست که مقصود همین احمد بن عمر است یا احمد بن علی پدر ابوالفتح سهل یا تحصن دیگر یا آنکه نسخه افتادگی دارد و اصل سهل بن احمد بوده است که ترجمه حالی از وی نوشتیم .

۲۷ - زمخشری جارالله محمود بن عمر بن محمد صاحب تفسیر کشاف از مردم ز محشر از دیبهای خوارزم و از مشاهیر علما و ادبای سده پنجم و ششم هجری است . از جمله تألیفاتش کتاب مفصل است در نحو که آنرا غرة رمضان ۵۱۳ شروع و غرة محرم ۵۱۵ ختم کرد . تولدش در زمحشر روز چهارشنبه ۲۷ رجب ۴۶۷ و وفاتش در حر حائنه خوارزم شب عرفة سال ۵۳۸ اتفاق افتاد .

### داستان غزالی و زمخشری

شیخ بهائی در کتاب کشکول ( چاپ بحم الدوله ص ۵۹۵ ) از شرح مشوی نقل میکند که زمخشری برد امام غزالی رویت و کتاب کشاف را بنظر وی رسانید و غزالی بدو گفت که نوار علمای قتری هستی . زمخشری از آن تاریخ سعد افتحار میکرد و بخود میباید که غزالی مرا در جزو علماء خوانده است . بعضی اصل این حکایت را ساختگی و بی اصل دانسته اند باین دلیل که زمخشری با غزالی معاصر بوده است . شیخ بهائی خود اظهار میکند که وفات غزالی در ۵۰۵ و وفات زمخشری در ۵۳۸ واقع شده است پس غزالی ۳۳ سال پیش از وفات زمخشری در گذشته و ممکن است که با هم

معاصر باشند . و در حاشیه کشکول میویسد و درست میویسد که ز محشری در ۶۷۷ متولد شد و در موقع وفات زالی ۳۸ سال داشت و ممکن است که یکدیگر را ملاقات کرده باشند .

اما اینکه ز محشری تفسیر کشاف را بنظر غزالی رسانید درست نیست زیرا تألیف این کتاب در سال ۵۲۵ یعنی بیست سال پس از مرگ غزالی شروع و در سده ۵۲۸ ختم شده است چه خود ز محشری در آخر مجلد دوم میگوید این کتاب را در مکه پایان بردم ظهر روز دوشنبه ۲۳ شهر ربیع الآخر سده ۵۲۸ - و در مقدمه جلد اول میگوید که مدت اشتغالم بتألیف این کتاب باندازه دوره خلافت ابوبکر صدیق بوده است .

ممکن است که ز محشری یکی از مؤلفاتش را بنظر غزالی رسانیده و از وی سخن شنیده باشد اما چون کشاف مشهورترین تألیفات ز محشری بوده است این داستان را نارسیده درباره این کتاب نقل کرده اند و اگر لطیفه نباشد از کتاب کشاف بیرون است .

۲۸ - سید مرتضی علوی ذوالشرفین ابوالمعالی محمد بن محمد سررید علوی حسینی در سال ۶۸۰ در راه آراء السهرهرمان خاقان ماوراءالنهر گشته شد ( یافعی ح ۳ )

### ملاقات غزالی با سید مرتضی

قاضی نورالله توستری در کتاب مجالس المؤمنین نقل میکند که غزالی در راه حج ناسد مرتضی علم الهدی ملاقات کرد و از برکت انعام او ارمدت تست بر گشت و شیعه حاضر شد و گفت .

دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت

پیری را مسلمان کرد و رفت

پس از سفر حج برادرش امام احمد غزالی با او در این ناره مباحثه کرد و بحثشان دو روز امتداد یافت و روز سوم امام احمد بمرگت معاجزه درگذشت .

سپس مگویند که شهید ابو عبد الله مکی ملاقات غزالی را با سید مرتضی تکذیب کرده است . و خود قاصی نور الله احتمال میدهد که ملاقات غزالی با شریف ابو احمد پسر میررضی الدین اتهاق افتاده باشد .  
صاحب روضات و طرایق الحقایق بمر مطلب فوق را از مجالس المؤمنین نقل کرده اند .

راجع باینکه غزالی سنی یا شیعه بود حقیقت امر واضح اما از نظر تاریخی ملاقات او با سید مرتضی علم الهدی در روع محض است زیرا سید مرتضی ابو القاسم علی بن حسین بن موسی بن محمد ملقب به علم الهدی در سنه ۳۵۵ متولد شد و در سال ۴۳۶ یعنی ۱۴ سال پیش از ولادت غزالی وفات یافت . و برادرش سید رضی محمد بن حسین که جامع بیح الملائحه است سی سال پیش از وی در ۴۰۶ وفات کرده بود . و انگهی امام احمد غزالی باصح و اشهر اقوال ۱۵ سال بعد از امام محمد در ۵۲۰ بدرود ریدگانی گمت . تنها روایت ضعیف سی اساسی داریم که وفات امام احمد در ۵۰۴ یکسال پیش از امام محمد بوده است .

بهر حال ملاقات غزالی متوفی ۵۰۵ با سید مرتضی علم الهدی متوفی ۴۳۶ ممکن نیست .

اما ابو احمد معروف به ابو احمد عدنان پسر سید رضی نوشته این اثر بعد از سید مرتضی نقیب عاویین شد و در سال ۴۴۹ یعنی یکسال پیش از تر آن غزالی وفات کرد . پس ملاقات آنها نیز ممکن نیست .

آقا محمد علی کرمانشاهی در کتاب **مقام الفضل** در جواب کسیکه سؤال از حال امام ابو حامد غزالی کرده و پرسیده است که آنچه میگویند وی در راه مکه با سید مرتضی مناظره کرد و بدین سبب شیعه شد و کتاب **سر العالمین** را تألیف کرد اصلی دارد بابه « مینویسد » ملاقات غزالی با سید مرتضی را وی صاحب تبصرة العوام باسد و لکن حکم بان موقوف است بر موافقت تاریخ عصر او و الحال بخاطر ندارم .

در کتاب **حديقة الشیخه** که سبب بمقدّس اردبیلی داده اند و از وی نیست نیزه نویسد « سید مرتضی که در راه مکه مباحثه با غزالی ناصبی نموده سید مرتضی ابن داعی رازی است که از اکابر علماء شیعه و مؤلف کتاب تبصرة العوام بخارسی و کتاب **المصول التامة فی هداية العامة** عربی بوده است . این عقیده نیز محققاً خطاست ، زیرا سید مرتضی بن داعی رازی ( سید صفی الدین ابوتراب مرتضی بن قاسم حسینی رازی ) در نیمه دوم قرن هفتم هجری مریسته و کتاب تبصرة العوام را در همان زمان تألیف کرده و مکیرار غزالی نام برده و از مؤلفاتش مطالبی نقل کرده و بر وی شجاعتها را نموده است . پس ملاقات غزالی را وی نیز ممکن نیست .

بعضی احتمال داده اند که امام غزالی را با سید مرتضی مقبول ۴۸۰ که در صدر عموال از وی نام در دیم ملاقاتی اتفاق افتاده باشد والله العالم (۱)

۲۹- ابوالمعالی محمد حسینی علوی محمد بن عبیدالله بن علی بن

حسن حسینی علوی صاحب کتاب **بیان الادیان** که در سال ۴۸۵ هجری قمری تألیف شده است (۲)

(۱) رجوع شود بکتاب مجالس المؤمنین و مقام الفضل و حديقة الشیخه و طر ایق الحقایق و روایات الحنات در ترجمه احوال امام محمد غزالی و سید مرتضی بن داعی رازی و مقدمه استاد ارجمند آقای عباس اقبال آشتیانی بر کتاب تبصرة العوام  
(۲) رجوع به مقدمه جناب ناصر مفتح آشتیانی بر کتاب بیان الادیان.

۳۰ - ابواسحق شیرازی ابراهیم بن علی بن یوسف فیروز آبادی  
 مدرس مشهور نظامیه بغداد از سال ۴۵۹ تا ۴۷۶ (۱) و مؤلف کتاب  
 طبقات الفقهاء در رجال و تنبیه و مهذب در فقه و نکات در خلاف و جمع  
 با شرح آن و تبصره در اصول فقه و ملخص و معونه در جدل، در فیروز  
 آباد فارس بسال ۳۹۲ متولد شد و از آنجا برای تحصیل بشیراز آمد و نزد  
 ابو عبدالله بیضاوی و ابن رامین درس خواند و در سال ۴۱۵ بغداد رفت  
 و نزد قاضی ابوالطیب طبری تحصیل کرد و از معیدان درس استاد شد.  
 فن اصول را از محضر ابو حاتم قزوینی فرا گرفت و نزد استادان دیگر  
 نیز بفرافقت علوم پرداخت تا استاد مسلم زمان خویش گردید و وصیت  
 شهرتش در بلاد و ممالک اسلامی انتشار یافت. طالبان علم از اطراف و  
 اکاف بخدمتش می پیوستند و از محضرش استفاده میکردند. در فن  
 مناظره و جدل و حلاقیات یگانه زمان خویش بود و مسائل حلافی را  
 بتعبیر مورخان چنان حاصر و از برداشت که نماز گرانان سوره فاتحه -  
 الکتاب را.

گویند که ابن صباغ معاصر و رفیق شیخ ابواسحق گفت اگر شافعی  
 و ابوحنیفه با هم سازگار شوند معلومات ابواسحق از میان خواهد رفت.  
 شیخ این سخن بشید و برای اینکه مقامات علمی خود را ثابت کند و بفهماند  
 که معلوماتش منحصر بمسائل خلافت نیست کتاب مهذب را در فقه تألیف  
 کرد.

معروفست که چند مرتبه این کتاب را سرداخت و خون مطابق  
 دلخواهش نبود بدجله انداخت. عاقبت شاگردان و اصحابش مسودات یکی

(۱) داستان حواجه نظام الملک با شیخ ابواسحق و شرح مدرسی وی در نظامیه در  
 ص ۱۲۷ نوشته شد.



از نسخ را بدست آوردند و بر آن اتفاق کردند .

پاره‌ای از مناظرات ابواسحق با **ابوالمعالی جوینی** و **ابوعبدالله دامغانی** (۱) در ج ۳ طبقات الشافعیّه نقل شده است .

وفاتش با صبح و اشهر اقوال شب چهارشنبه ۲۱ جمادی الآخره سنة ۴۷۶ در بغداد اتفاق افتاد و ترنتش در آن شهر معروف بوده است .

شیخ ابواسحق برسالت از طرف خلیفه عتاسی **المقتدی بامر الله** (۴۶۷ - ۴۸۷) که از ناحیه عمید ابوالفتح بن ابواللیث تشویش خاطری داشت از بغداد سفر بحراسان و نیشابور کرد . خلیفه از وی خواهش کرده بود که نزد ملک‌شاه و خواجه نظام‌الملک برود و در باره مقاصد خلیفه با آنها گفتگو کند . ابواسحق رسالت بگرازد و مقضی المرام با نامه‌ها که از ملک‌شاه و نظام‌الملک همراه داشت بغداد برگشت . در همین سفر دختر پادشاه سلجوقی را برای **المقتدی بامر الله** خواستگاری کرد . مقصود پادشاه این بود که نواده‌اش ولیعهد خلافت باشد . بعدها یسری جعفر نام از این دختر بوجود آمد اما خلیفه او را ولیعهد نکرد و **احمد المستظهر بالله** را (۴۸۷ - ۵۱۲) حاشین خود ساخت و از ایزد خاطر سلطان سلجوقی بر خلیفه بشولید .

در این سفر مردم خراسان بی‌اندازه شیخ ابواسحق را تحلیل کردند و بدو احترام گذاردند تا حائی که خاک پای او را باستشفا میبردند . در بسطام یکسر از رهااد صوفیه معروف به **سهیلکی** برد ابواسحق آمد و بوضعی سنگت آور یکدیگر را دیدار کردند . شیرازی او را بی حد برگ داشت بطوریکه سب حیرت همگان گردید . و در نیشابور امام

---

(۱) قاصی القصاة ابو عبدالله محمد بن علی دامغانی وفاتش با امام الحرمین در یکحال اتفاق افتاد ( ۴۷۸ ) .

الحرمیں باحترام همکاری غاشیة شیخ ابواسحق را بدوش کشیده همچون  
چاکران در رکاش میرفت و بدین معنی مباحثات میکرد (۲).

۳۱ - یحیی بن علی بن حسن حلوانی بعضی نام پدر او را (بندار) گفته اند. ارشادگردان شیخ ابواسحق و در جرو علماء و ادبای عصر خویش بود. یکجند در بغداد منصب احتساب داشت و سپس مدّرس نظامیّه شد. از طرف خلیفه المسترشد بالله بر سالت بردخاقان ماوراءالنهر محمد بن سلیمان رفت و در سمرقند ماه رمضان، ۵۳۰ وفات یافت تولّدش ذوالحجّه سال ۴۵۰ یا ۴۵۱ بود. (طبقات ج ۴ ص ۲۲۳)

۳۲ - ابن صباغ ۴۰۰ - ۴۷۷ در علماء و رجال شافعیّه چندین نام ابن صناع داریم و مقصود ما ابونصر عبدالسید بن محمد بن عبدالواحد است که نخستین مدّرس نظامیّه بغداد و صاحب چندتألیف از آن جمله شامل و کامل بود. وی را در متفق و مختلف (۳) با ابواسحق شیرازی مادمی کردید و برای فراگرفتن علوم اهرسوی بخدمت آنها میشتافتند (۴).

۳۳ - ابوسعید متولی ابوسعید عبدالرحمن بن ابوسعید مأمون بن علی بن ابراهیم متولّد ۴۲۶ یا ۴۲۷ متوفی شب جمعه ۱۸ شوال ۴۷۸. مقصود کسی است که پس از شیخ ابواسحق مدّرس نظامیّه بغداد شد و معروف گشت و ابن صناع بجای او آمد. دوباره ابن صناع معروف شد و ابوسعید بجای او نشست و این بار تا آخر عمرش در منصب تدریس پابرجای بود.

(۲) برای باقی احوال شیخ ابواسحق و اختلافاتی که در سال تولّد و وفات او هست رجوع شود بکتاب کامل ابن اثیر و طبقات الشافعیه و ابن حاکم و یافعی.

(۳) مقصود از متفق مسائل اتفاقیه است در مقابل مختلف یعنی مسائل خلافیه شافعی و اوجیهه (ح ۳ طبقات ص ۲۳۱)

(۴) برای باقی احوال ابن صناع و سایر اشخاص که باین نام مشهور بوده اند رجوع شود بکتاب الشافعیه و ابن حاکم

کنیت این شخص مسلماً (ابوسعبد) بوده است و برخی با اشتباه (ابوسعید) نوشته‌اند. در ج ۳ طمقات الشافعیّه نام و نسب او را صریحاً بطوریکه در صدر عنوان نوشتیم ضبط کرده و یافعی در وقایع ۴۷۸ نوشته است که بقول اصحّ ابوسعبد و نگهتار بعضی ابوسعید. در این خلکان (چاپ تهران ص ۲۹۸) عنوان ترجمه (ابوسعید متولّی) است با نسخه بدل (ابوسعبد). و در ص ۳۲۹ ذیل ترجمه ابن صنّاع (ابوسعید) و در ص ۳ ذیل ترجمه شیخ ابواسحق (ابوسعبد) نوشته است. پس معلوم میشود که در نسخه کتاب استنباهی رخ داده یا آنکه خود ابن خلکان تردیدی داشته است.

از مدرّسان نظامتّه بغداد یکمهر کنیت ابوسعید داریم که زمانش بعد از ابوسعبد متولّی بوده و بنوشته یافعی در سال ۵۲۷ وفات یافته است.

۳۴ - **ابو القاسم دبوسی** سند علی بن مظهر علوی حسبی از مردم کُتوسه (۵) سیش امام ربیع العابدین علیه السلام می پیوست.  
در حمادی الاولی سال ۴۸۹ بمدّرسی نظامتّه بغداد رفت و روز یکشنبه عرّه جماد الآخره از همان سال شروع بتدریس کرد و در ۲۰ جمادی الآخره ۴۸۲ در گذشت.

وی همان کسی است که در اصعها بنام امام الحرمین ماطره کرد و چون بروی جیره گشت با هانت گمت آبن کِلَابُکُ انْضَارِبَةُ.

۳۵ - **ابو محمد فاهمی** عد الوثاب بن محمد بن عد الوثاب فاهمی سیرازی از فقههای معروف زمان خود و بقول ابن مندّه حافظ ترین علماء در (۵) شهر کئی است میان بزارا و سمرقند ابن خلکان ح ۱ ص ۲۷۴

مذهب شافعی بود و حدود ۷۰ تالیف داشت از جمله کتاب **تاریخ الفقهاء** .  
وی از شیراز بی‌غداد رفت و با حسین بن علی طبری در تدریس نظامیه شرکت  
داشت . وفاتش در شیراز ۲۷ رمضان ۵۰۰ هجری واقع شد .

۳۶ - **حسین بن علی طبری** - مؤلف کتاب **عده** در شرح **ابانه**  
فورانی از شاگردان ابوالقاسم شیرازی بود و پس از ابوالقاسم دبوسی  
نخست با استقلال مدّرس نظامیه بغداد شد و سپس ابو محمد قاسم با او شرکت یافت  
باین ترتیب که هر کدام یکروز تدریس میکردند تا در سال ۴۸۴ امام  
غزالی مدّرس نظامیه گشت و طبری وقاسم از کار افتادند . پس از آنکه  
غزالی ترك مناصب گشت و از بغداد مهاجرت فرمود باز حسین طبری  
بر سر کار آمد و در ۴۹۵ بمرد .

۳۷ - **ابونکر خجندی** . ترجمه حال وی و چند تن از خانواده  
خجندیه را در ص ۱۲۸ - ۱۲۹ نوشته ایم .

۳۸ - **ابوالمحاسن رویانی** . عبدالواحد بن اسماعیل بن احمد در  
رویای و طبرستان منصب قضا و در نظامیه طبرستان مقام مدّرسی داشت  
اواخر عمر در آمدل که وطن خانواده اش بود اقامت حسرت و روز جمعه  
۱۱ محرم ۵۰۲ بدست فدائیان اسمعیلیّه گشته شد . ولادتش دی الحجه ۱۵۰

۳۹ - **حافظ ابوالقاسم رملی مکی** بن عبدالسلام بن حسین از مردم  
بیت المقدّس در جنگهای صلیبی مسلمانان را پیشوائی میکرد و آنان را  
جنگ با نصاری بر میانگيخت . چون صلیبیها بیت المقدّس را گرفتند وی  
را اسیر نمودند و مادی کردند که اگر مسلمانان هزار دینار فدیّه بدهند  
ابوالقاسم را آزاد میکنیم . هیچکس جان بهای ویران داد و در ۱۲ شعبان  
۴۹۲ بدست صلیبیان گشته شد و ولادتش روز عاشورا سه ۳۲۴ (مرآة  
البحان یاقعی در حوادث ۴۹۲ و طبقات الشافعیّه ح ۴ ص ۲۰) .